

عربی

زبان‌شناسی همگانی

جین اچون



ترجمه: دکتر حسین وثوقی

تذکره
شاهان
صفویه

۲

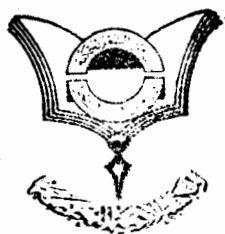
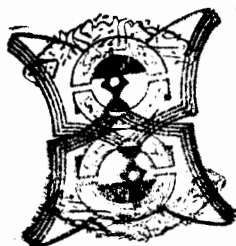
۳۲

خیابان انقلاب — مقابل دانشگاه تهران
ساختمان ظروفچی — تلفن: ۶۴۰۷۵۱۳

م ۱۱

قیمت ~~.....~~ تومان

ع ۵۱



زبان شناسی همگانی

Mehrnaz Sanai

جین اچسون

ترجمہ دکتر حسین وثوقی

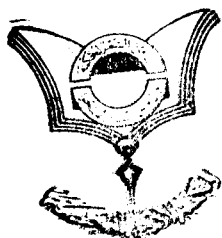
٥٣٥٢

۱- آب جوش
۲- آب سرد
۳- آب سرد
۴- آب سرد
۵- آب سرد
۶- آب سرد
۷- آب سرد
۸- آب سرد

[illegible]

از سری کتاب های سازمان آموزشی و انتشاراتی

نام زبان شناسی همگانی
تألیف جین اچسون
ترجمہ و ویراستاری دکتر حسین ونوقی
تیراژ ۳۰۰ جلد
چاپ سوم با اصلاحات بہار ۷۰
چاپخانہ حیدری



فهرست مندرجات

۵	یادداشت مترجم
۷	پیشگفتار
۹	قدردانی
۱۱	بخش اول - مقدمه کلی
۱۳	فصل ۱ زبان‌شناسی چیست؟
۲۴	فصل ۲ زبان چیست؟
۳۹	فصل ۳ بررسی زبان: از یونانیان تا قرن بیستم
۵۵	بخش دوم - تجزیه و تحلیل زبان
۵۷	فصل ۴ بخش بخش کردن زبان
۶۵	فصل ۵ تجزیه اصوات
۷۸	فصل ۶ واژک‌ها و واژه‌ها
۹۵	فصل ۷ نحو
۱۰۹	فصل ۸ چامسکی و دستور تأویلی
۱۲۱	فصل ۹ معنا

۱۴۱	بخش سوم - تغییر زبان
۱۴۳	فصل ۱۰ زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی
۱۶۱	فصل ۱۱ تغییر صوت
۱۸۲	فصل ۱۲ تغییر در دستور و واژگان
۱۹۹	بخش چهارم - برخی پیشرفتهای جدید
۲۰۱	فصل ۱۳ روانشناسی زبان و جامعه‌شناسی زبان
۲۱۷	ضمیمه الف واجهای انگلیسی بریتانیا و برخی واجگونه‌های مهم
۲۲۰	ضمیمه ب آواشناسی - بررسی اصوات سخن
۲۳۲	ضمیمه ج فهرست نشانه‌ها
۲۳۳	ضمیمه د مراجعی برای مطالعه بیشتر
۲۴۱	واژه نامه

بنام خدا

مقدمه مترجم

در زمینه دانش نوین زبانشناسی متون اندکی به زبان فارسی وجود دارد. این کمبود بویژه هنگامی بیشتر مشهود است که بخواهیم برای درسهای نظیر مقدمه‌های بر زبانشناسی همگانی، مبانی زبانشناسی نوین و درآمدی بر زبانشناسی متونی به دانشجویان معرفی کنیم. کتابهای موجود در بازار جوابگوی نیازهای روزافزون دانشجویان نیست. برای رفع این کمبود نگارنده بر آن شد که گامی — هرچند کوتاه — بردارد. از این رو از میان متون انگلیسی موجود، کتاب "زبانشناسی همگانی" از جین اچسون — مدرس زبانشناسی در دانشکده اقتصاد لندن — را برای ترجمه برگزید که البته این گزینش نه بر سبیل اتفاق که به دلایل زیر انجام گرفت.

نخست اینکه کتاب حاضر از جامعیت مطلوبی در موضوعات اساسی زبانشناسی همگانی برخوردار است و به طرح مسائل بنیادی و اصول مهم این رشته در سیزده مبحث عمده می‌پردازد که هر مبحث بطور تکنیکی و مشروح در فصلی جداگانه بررسی می‌گردد.

دوم اینکه نویسنده، با احتراز آگاهانه از آوردن هرگونه مطالب حاشیه‌ای و شاخ و برگهای ملال انگیز، سعی دارد لب مطلب را به شیوه‌ای صریح و سلیس عرضه دارد به نحوی که برای دانشجوی تازه وارد به این رشته، ساده و دلچسپ باشد. این شیوه نگارش در مقایسه با بسیاری از متون زبانشناسی — که با سبکی پر طمطراق و توضیحات بیش از حد لازم، خواننده را از زبانشناسی روی گردان می‌سازد — شیوه‌ای سودمند و درخور تحسین است؛ بخصوص که در پایان هر فصل پرسشهای سودمندی هم برای

خودآزمایی دانشجو مطرح می‌کند.

سوم اینکه نحوه، ارائه مطالب با فرایند تاریخی دانش‌زبان‌شناسی (از قدیم تا به امروز) هماهنگی نسبی دارد. با اینکه مباحث اصلی کتاب را بخشهای مختلف ساخت زبان (دستگاه صوتی، واژگان و نحو) تشکیل می‌دهد؛ نویسنده بر مسئله، نحو از دیدگاه نظریه تأویلی - تولیدی که پیشرفته‌ترین نظریه، زبان‌شناسی در نیمه دوم قرن بیستم است تأکید خاص دارد. این تأکید تا به آنجاست که فصل مجزائی از کتاب را به بررسی "چامسکی و دستور تأویلی" او اختصاص می‌دهد.

چهارم اینکه نویسنده هرچند حق مطلب را در مورد زبان‌شناسی تاریخی و تغییرات تاریخی زبان در قشرهای گوناگون صوتی، واژگان و نحو در فصول جداگانه ادا می‌کند، در فصلهایی دیگر به آخرین دست‌آوردهای دانش نوین زبان‌شناسی یعنی معناشناسی زبان، جامعه‌شناسی زبان و روان‌شناسی زبان می‌پردازد و رویهم‌رفته کتاب جامعی را در خصوص کلیات زبان‌شناسی همگانی ارائه می‌دهد که نه تنها برای دانشجویان دانشگاهها بلکه برای دبیران زبانهای خارجی و دبیران زبان و ادبیات فارسی نیز می‌تواند قابل استفاده باشد.

در خاتمه فرصت را غنیمت شمرده از کلیه همکاران دانشگاهی که با ارائه نظرات سودمند، نگارنده را در ترجمه این کتاب یاری داده‌اند قدردانی می‌نماید، بویژه از آقای دکتر حسن انوری که با مطالعه، نسخه، خطی کتاب و ارائه نظرهای ارزشمند کیفیت ترجمه آن را بعد زیادی بهبود بخشیده‌اند.

دکتر حسین وثوقی اردیبهشت ۱۳۶۳

بنام خدا

یادداشت مترجم ، برای چاپ سوم

چاپ دوم کتاب حاضر پس از مدتی در بازار بفروش رسید و دیری نپائید که مجدداً نایاب گردید و نیاز به آن در برخی از درسهای زبانشناسی همگانی یا عمومی در دوره‌های کارشناسی و کاردانی بشدت احساس شد. از طرف دیگر دانشجویان و دبیران علاقه‌مند به مطالعه زبانشناسی و نیز داوطلبان کنکورهای کارشناسی ارشد در شماری از رشته‌ها از جمله زبانشناسی، مترجمی زبان انگلیسی و آلمانی، آموزش زبان خارجی، ادبیات فارسی، توانبخشی، شنوایی‌سنجی و غیره که مایل بودند به عنوان یکی از منابع مورد استفاده برای آمادگی کنکور به این کتاب دست یابند، با مراجعات عدیده به ناشر یا به اینجانب نیاز خود را به آن اعلام می‌داشتند و چاپ مجدد آن را توصیه می‌نمودند.

برای پاسخگویی به نیازهای مذکور، ناشر محترم بر آن شدند که نسبت به چاپ سوم کتاب با کیفیتی بهتر اقدام بعمل آورند. اینجانب نیز فرصت را مغتنم شمرده، نسبت به رفع پاره‌ای اشکالات چاپی و حک و اصلاحات ضروری، تجدید نظری جامع در آن اعمال نمودم.

جا دارد اینجانب از مدیریت انتشارات علوی
قدردانی و سپاسگزاری بنمایم.

حسین وثوقی

فروردین ۱۳۷۰

پیشگفتار

این کتاب درآمدیست بر مبانی زبانشناسی. چندین کتاب دیگر هم در بازار یافت می‌شوند که عنوانشان "درآمدی" بر زبانشناسی است، اما در واقع برای دانشجویان پیشرفته مناسب‌ترند. کتاب حاضر برای کمک به افرادیست که خود سعی دارند به "قلعه" طلسم‌شده "زبانشناسی راه‌یابند". از این‌رو به شرح مفاهیم بنیادی و اصطلاحات اساسی زبانشناسی می‌پردازد. این کتاب برای مطالعه پیش از خواب نیست؛ حاوی حکایات سرگرم‌کننده هم نمی‌باشد. بلکه راهنمای ساده‌ایست برای آنهایی که می‌خواهند در باره این موضوع معلوماتی کسب کنند. چون زبانشناسی رشته‌ای بسیار تکنیکی است، آوردن واژه‌های تکنیکی نیز در آن اجتناب‌ناپذیر است.

در باره این رشته نظرات مختلفی بیان شده. این کتاب، در هر جا که ممکن بوده نظری را برگزیده که "درحد اعتدال" بوده است. نه به این دلیل که آن نظر لزوماً درست‌تر است، بلکه بدان جهت که محتمل‌تر برای وارد شدن به این رشته سودمندتر می‌باشد.

امید است خوانندگان، این کتاب را به عنوان مقدمه‌ای برای مطالعه آثار پیشنهادی که در کتابنامه ارائه شده در نظر بگیرند - مانند درآمدی

بر زبان‌شناسی از جان لاینز^۱ - که آگاهی‌های سودمندی را در بارهٔ بسیاری از مباحث جاری زبان‌شناسی بدست می‌دهد.

خودآموز زبان‌شناسی همگانی به منظور تکمیل‌ای بر کتاب را برت‌لرد^۲ تحت عنوان خودآموز زبان‌شناسی مقایسه‌ای تهیه شده. در نتیجه، چند موضوع را که در آن کتاب بطور بایسته بررسی شده (مانند بررسی خانواده‌های زبانی دنیا، نظامهای خطی و غیره) از ایس کتاب حذف نمودیم.

من از همهٔ کسانی که پیشنهادها و توضیحات سودمندی در مورد این نوشته به نگارنده داده‌اند سپاسگزار می‌نمایم - بخصوص از پروفیسور جان لاینز از دانشگاه ادینبرا، دکتر جی. بیوز^۳ از SOAS دانشگاه لندن و آقای کریستوفر بال^۴ از دانشگاه آکسفورد.

با ایس همه، این کتاب به هیچ وجه نظرات آنان را منعکس نمی‌کند، چون نگارنده در همه موارد از رأی آنان پیروی نکرده است.
جین اچسون

1 - John Lyons; Introduction to Theoretical Linguistics

2 - Robert Lord; Teach yourself Comparative Linguistics

3 - Dr. J. Buse 4 - Christopher Ball

برای اینکه اجازه داده شد تا رونوشت مطالبی در این کتاب آورده شود، نگارنده و ناشرین از بنیاد مرحوم سرآلن هربرت^۱ برای قطعهای از مقاله: What a Word به قلم ای. پی. هربرت^۲، همچنین از کمپانی جی. ام. دنت و پسران^۳ به خاطر چند سطر از This is my own, my native language به قلم اوگدن ناش^۴ از کتاب Collected Verse from 1929 on؛ و بالاخره از دکتر جی. بی. سرل^۵ به خاطر شعر کودکانهاش با عنوان There was a man of Dunlaoghare سپاسگزاری می نمایند.

1 - Sir Alan Herbert

2 - A.P. Herbert

3 - J.M. Dent & Son Ltd.

4 - Ogden Nash

5 - Dr. J.B. Searle

بخش اول

مقدمه کلی

بابی ، مراقب واژه‌ها باش . حق با مادر بزرگ است .
برای اینکه هرکاری انجام دهی از واژه‌ها استفاده
می‌کنی . در تمام روز و هر روز ، واژه‌ها برای انسان
اهمیت دارند . حتی اگر آدم تنها باشد و با هیچ
کس جز خودش حرف نزند ، باز هم واژه‌ها برایش
مهمند . چون واژه‌ها ابزار فکر کردنند .

ای . پی . هربرت

فصل ۱

زبان‌شناسی چیست؟

یک انسان معمولی قسمت اعظم عمر خود را صرف صحبت کردن، شنیدن، و (در جوامع پیشرفته) صرف خواندن و نوشتن می‌کند. در گفتگوی عادی هر ساعت از ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ واژه استفاده می‌شود. در گفتار رادیویی (که مکث کمتری دارد) هر ساعت تعداد ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ واژه بیان می‌گردد. شخصی که با سرعت متوسط می‌خواند، ۱۴۰۰۰ یا ۱۵۰۰۰ واژه را در هر ساعت از زیر نظر می‌گذراند. بنابراین، کسی که یک ساعت گپ می‌زند، ساعتی را هم به گفتگوی رادیو گوش می‌دهد و ساعت دیگری را نیز به مطالعه می‌پردازد احتمالاً در خلال این مدت با ۲۵۰۰۰ واژه سروکار پیدا می‌کند که مجموع آن ممکن است در هر روز به ۱۰۰۰۰۰ واژه بالغ گردد.

سخن گفتن و توانایی تفکر انتزاعی به حد زیادی به هم وابسته‌اند. این دو خصوصیت بیشتر از هر خصیصه دیگر، انسان را از حیوانات متمایز می‌سازد. در تمام روی زمین، نوزادان در سنین کم و بیش مشابهی سخن گفتن را فرا می‌گیرند و قابل ملاحظه است که از الگوهای یادگیری همانندی

نیز تبعیت می‌کنند.

روانشناسان رفته‌رفته به این حقیقت پی می‌برند که بی‌کفایتی در کاربرد مؤثر زبان می‌تواند بر شخصیت انسان تأثیر عمیقی داشته باشد. معلمین، متصدیان گفتار درمانی، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، مهندسی ارتباطات، روزنامه‌نگاران و متخصصین امور تبلیغات همگی فهمیده‌اند که به مطالعه گسترده‌تر زبان نیازمندند. از این‌رو تعجبی ندارد که یکی از رشته‌های تحصیلی‌ای که در سالهای اخیر سریعتر از سایر رشته‌ها توسعه یافته رشته زبان‌شناسی همگانی - علم بررسی زبان - بوده است.

زبان‌شناسی می‌کوشد تا به این پرسشهای بنیادی که "زبان چیست؟" و "زبان چگونه عمل می‌کند؟" پاسخ‌گوید. زبان‌شناسی در جنبه‌های گوناگون این مسائل غور می‌کند مثلاً در این که "زبان انسان با نظام ارتباطی حیوانات چه تفاوتی دارد؟"، "کودک چگونه سخن گفتن می‌آموز؟"، "انسان چگونه می‌نویسد و به چه طریقی زبان غیر نوشتاری را تحلیل می‌کند؟"، "چرا زبانها تغییر می‌کنند؟" و غیره.

زبان‌شناس کیست؟

معمولاً کسی را که به مطالعه زبان‌شناسی می‌پردازد زبان‌شناس می‌شناسند. اصطلاح درست‌تر یعنی "متخصص زبان" بیش از حد طولانی و مطمئن است که مورد پذیرش همگان قرار گیرد. واژه "زبان‌شناس ایجاد ابهام می‌کند، چرا که دلالت بر شخص دیگری هم دارد که به تعداد زیادی از زبانها حرف می‌زند.

زبان‌شناس (کارشناس زبان) اگر چه باید آزمودگی گسترده‌ای در انواع مختلف زبانها داشته باشد، اما لزومی ندارد که بطور روان به چندین زبان صحبت کند. برای او مهمترینست که بتواند پدیده‌های زبان‌شناسی را،

مانند نظام واکه، ترکی، یا فعلهای آلمانی، تجزیه و تحلیل نماید و توضیح دهد تا اینکه منظور خود را در استانبول یا در برلن به اهالی بفهماند. او بیشتر یک مشاهده‌گر برون‌گرا و ماهر است تا یک طرف گفتگو.

زبان‌شناس را می‌توان به بهترین وجه به موسیقی‌شناس تشبیه کرد. موسیقی‌شناس می‌تواند یک قطعه موسیقی پیانو را ضمن خاطرنشان کردن درون مایه، همسازی، و نقطه متقابل، تجزیه و تحلیل کند. اما نیازی نیست که خود، آن قطعه را بنوازد. این کار را به پیانیست کنسرت محول می‌نماید. نظریه موسیقی همان رابطه‌ای را با موسیقی عملی دارد که زبان‌شناسی با زبان.

چرا زبان‌شناسی علم است؟

اکثر رشته‌های علمی در سیر گسترش خود از سه مرحله عبور می‌کنند. مرحله اول، مرحله تفکر است. افراد زیادی قرن‌ها در باره زبان اندیشیده‌اند. در قرون وسطی این اتفاق نظر وجود داشت که تمام زبانها از زبان عبری زائیده شده‌اند و این ادعا مبتنی بر کتاب مقدس بود. عقیده بر این بود که چون عهد عتیق به زبان عبری نوشته شده، پس عبری باید همان زبانی بوده باشد که آدم و حوا در باغ عدن بدان سخن می‌گفته‌اند. دوم، مرحله مشاهده و طبقه‌بندی است. از جمله خصوصیات این مرحله عبارتست از بررسی یادداشتها، جمع‌بندی منظم آنها و دسته‌بندی اطلاعات. این کار بدون هیچ‌نوع نظرات از پیش فرض شده‌ای انجام می‌گیرد و بیشتر جنبه عینی دارد تا ذهنی. علمای قرن نوزدهم ملاحظه نمودند که این عینیت مجوزی بشمار می‌رفت که رشته‌ای به پایه علم برسد. براین اساس زبان‌شناسی هم بیش از یکصد سال است که "علم" شناخته می‌شود. اما گردآوری صادقانه و فهرست کردن اطلاعات به تنهایی بسنده

نیست . ورشته‌ای که به واقع "علم" باشد به مرحلهٔ سومی هم می‌رسد ، یعنی به مرحلهٔ فرمول‌بندی فرضیه‌ها .

یک رشته علمی در این مرحله با مسائل بنیادی مشمول بررسی خود برخورد می‌نماید و پرسشهایی را در باب آنها مطرح می‌سازد . مثلاً ، برای زبانشناس ممکن است این پرسش مطرح شود که چه خصوصیات همگانی دستور ، زیر بنای زبانهای دنیا قرار می‌گیرد . آنگاه فرضیه‌ها یا نظریه‌هایی را که ممکن است بتواند به آن پرسشهای مطروحه پاسخگو باشد فرمول‌بندی کند ، و حقایق را که مخالف چنین فرضیه‌هایی هستند بپایزماید .

مهم نیست که چگونه به فرضیه‌ای می‌رسیم : ممکن است از طریق رؤیا یا بطور تصادفی باشد . نیوتن نظریهٔ جاذبه را هنگامی پیش کشید که سببی بر سرش فرو افتاد . آنچه اهمیت دارد آزمون دقیق فرضیه‌هایی است که بر خلاف داده‌ها اقامه می‌گردند . برای اینکه نظریه‌ای پذیرفتنی باشد ، باید جامع ، مانع ، و اقتصادی باشد .

نظریهٔ جامع نظریه‌ایست که تمام حقایق خود را توجیه نماید ، نظریه مانع آنست که در آن هیچ‌گونه تناقض درونی یافت نشود ، و نظریهٔ اقتصادی نظریه‌ای را گویند که حتی الامکان از سادگی و صراحت برخوردار باشد . اگر نظریه‌ای از این سه معیار برخوردار نباشد ، باید رد شود یا اصلاح گردد . زبانشناسان نیز درگیر فرمول‌بندی نظریه‌هایی هستند در مورد اینکه زبان (یا بخشهایی از زبان) به چه نحو عمل می‌کند . بهمین دلیل ، زبانشناسی را نیز می‌توان به عنوان "مطالعهٔ علمی زبان" تعریف نمود . زبانشناسی یکی از انواع علوم اجتماعی شناخته می‌شود و در ردیف روانشناسی و جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد .

از چه نظر زبانشناسی با دستور سنتی متفاوت است؟

انسان به گرات به افرادی برخورد می‌کند که خیال می‌کنند زبانشناسی یک مکتب کهنهء دستوریست که با مشتی الفاظ پر طمطراق بیان می‌شود. اما به چندین دلیل اساسی زبانشناسی از دستور سنتی متفاوت است.

نخست، و مهمتر از همه، اینکه زبانشناسی جنبهء توصیفی دارد نه تجویزی. زبانشناس به آنچه گفته می‌شود علاقه‌مند است، نه به آنچه فکر می‌کند که باید گفته شود. اوزبان را در تمام جنبه‌هایش توصیف می‌کند، و هیچگاه قوانین "صحیحی" را تجویز نمی‌نماید.

این، مغالطهء متداولی بیش نیست که "معیار مطلق" برای درستی وجود دارد که تمام زبانشناسان، معلمین مدارس، دستورها و لغت‌نامه‌ها موظف به تبعیت از آنند.

در سال ۱۹۶۱ در آمریکا جنجالی بر پا شد برای اینکه در "سومین چاپ فرهنگ جدید بین‌المللی و بستر به زبان انگلیسی"^۱ واژه‌هایی از قبیل *ain't* و عباراتی نظیر *ants in one's pants* آمده بود. منتقدین استدلال می‌کردند که ویراستاران این فرهنگ بطور عمد زبان انگلیسی را ضایع می‌کنند - یا اینکه آنها واژه‌ها و عباراتی ناشایستند. یکی از ارزشیابان خشمگین اظهار داشت: "بستر ۳، مجموعهء نگران‌کننده، سوال برانگیز، مزخرف، بی‌ارزش و یکسر قبیحی را به ما تحمیل کرده است." اما اگر مردم *ain't* و *ants in one's pants* را بگویند، زبانشناس وظیفه خود می‌داند که واقعیت را ثبت کند. او ناظر و ثبت‌کنندهء حقایق است و نه قضاوت‌کننده.

1 - Webster's Third New International Dictionary of the English Language.

در نامه‌ای که اخیراً به Evening News فرستاده شده چنین آمده:
 "من دیگر از بس در رادیو یا برنامه‌های دیگر عبارت different to را
 شنیده‌ام خسته شده‌ام. پنجاه سال پیش به ما یاد می‌دادند که چیزها با
 هم alike to و different from هستند. آیا معلمین ما به این
 حدّ اندوه‌بار غافل بودند؟"

زبانها مدام در حال تغییرند. و این امر که نویسنده‌ای یادداشتی
 در مورد کثرت استعمال different to می‌نویسد، نشان می‌دهد که
 عبارت different to به همان اندازه به عنوان "درست" می‌تواند
 طبقه‌بندی شود که عبارت different from

مغلطه متداول دیگر عبارتست از اصرار به اجتناب از "مصدرهای
 گسسته" به صورتی که در عبارت humbly apologise دیده می‌شود،
 که در آن مصدر to apologise به وسیله humbly گسسته می‌شود.
 نامه دیگر به Evening Standard مثنی نمونه خروار است. نویسنده
 نامه می‌پرسد: "آیا مصدرهای گسسته، خوانندگان شما را به اندازه من
 منجر نمی‌سازد؟ آیا می‌توانم تمنا کنم که ارزشیابان و ویراستاران شما
 بکوشند تا اصالت زبان ما را کماکان حفظ کنند؟"

این تصور که مصدر گسسته نادرست است مبتنی بر زبان لاتین
 می‌باشد. طرفداران زبان سره اصرار دارند که چون مصدر لاتین تنها یک
 تک واژه است، معادل انگلیسی آن نیز تا حد ممکن به شکل تک واژه نزدیکتر
 باشد. زبان‌شناس سر آن ندارد که زبانی را با معیارهای زبان دیگر قیاس
 کند. برای او مصدرهای گسسته، به این دلیل که به گزات در انگلیسی وقوع
 می‌یابند، به همان اندازه انگلیسی "درست" هستند که مصدرهای ناگسسته.
 عقیده "درستی" مطلق و تغییرناپذیر برای زبان‌شناس کاملاً بیگانه
 است. او می‌تواند تشخیص دهد که نوعی از سخن، بنابر اقتضای سبک، در

نظر جامعه پذیرفته‌تر است تا انواع دیگر. اما این موجب نمی‌شود که گونه قابل‌پذیرش جامعه برای او از گونه‌های دیگر چشمگیرتر باشد.

دومین دلیل مهمی که براساس آن زبانشناسی از دستور مکتب سنتی متفاوت می‌باشد اینست که زبانشناسان زبان گفتار را به عنوان اصل می‌شناسند، و نه زبان نوشتار را. در گذشته، دستویان تا کید بیش از حدی براهمیت واژه نوشته شده داشتند، و این تا اندازه‌ای به خاطر جاودانگی شدن آن بود. بررسی گفته‌های زودگذر تا پیش از اختراع ضبط صوت کار مشکلی بود.

تا اندازه‌ای هم باید آموزش سنتی کلاسیک را سرزنش کرد. مردم اصرار داشتند که زبان را بر طبق کاربرد آن به وسیله "بهترین نویسندگان" دوره‌های کلاسیک قالب‌ریزی کنند - و این نویسندگان تنها در شکل نوشتار موجودیت می‌یافتند. پیدایش این گونه نگرش تا قرن دوم پیش از میلاد به عقب بر می‌گردد یعنی زمانی که علمای اسکندریه نویسندگان قرن پنجم پیش از میلاد یونان را مدل خود قرار می‌دادند، و این اعتقاد به برتری واژه نوشتار بیش از دو هزار سال است که در ذهن ما رسوخ کرده است.

اما زبانشناس نخست به واژه گفتار می‌نگرد، که تا آنجا که می‌دانیم در همه جای دنیا بر شکل نوشتار پیشی می‌جوید. اغلب زبانهای نوشتاری از اصوات گفتار سرچشمه گرفته‌اند و بهر حال جنبه ثانوی دارند. (استثنائات معدودی هم یافت می‌شوند. مثلاً چینی یکی از آنهاست که صورت نوشته آن به طور بسیار متفاوتی با نظامهای گفتاریش ارتباط پیدا می‌کند.)

زبان گفتار از مجموعه قواعدی تبعیت می‌کند که از قواعد زبان نوشتار متفاوتست. در زبانشناسی، شکلهای گفتاری و نوشتاری (با وجود همپوشی آنها) وابسته به نظامهای متفاوتی دانسته می‌شوند، که باید بطور مجزا تجزیه و تحلیل گردند.

سومین عاملی که زبان‌شناسی را از مطالعات دستور سنتی مجزا می‌سازد اینست که زبان‌شناسی زبانها را به زور به مقوله‌های از پیش ساخته‌می‌ریزد. جهان به تفاوت بر حسب زبانهای مختلف تقسیم شده است. مقوله‌های "زمان فعل" از قبیل گذشته، حال و آینده به هیچ‌وجه مقوله‌های همگانی نیستند. انسان به‌کرات به زبانهای برخورد می‌کند که چنین تمایزی را نشان نمی‌دهند. در مقابل، زبانهای هم یافت می‌شوند که بین نوع "عملی" که مورد نظر است تمایز قائل می‌شوند، و معلوم می‌دارند که آن عمل فعلی "تکراری" است یا "استمراری" و یا "تک مرتبه‌ای"

مدتها چنین تصور می‌شد که دستورهای یونانی و لاتینی چهارچوب جهانی‌ای را بوجود آورده‌اند که تمام زبانها را باید به آن چهارچوب منطبق کرد. این تصور اشتباهی بیش نبود. محصلین بشمار از کوششهای بی‌معنایی که‌بازور، انگلیسی را به این الگوهای عاریتی می‌ریزد گیج شده‌اند. چرا که ساخت‌زبان انگلیسی کلا ساخت منحصر به فردی است. در آن، حالات فاعلی، مفعولِ بواسطه، مفعولِ بواسطه و مانند اینها وجود ندارد. درست نیست که بگوئیم for John در "حالت مفعول بواسطه" قرار دارد، چون در انگلیسی نظام حالت اصلا از نوع لاتینی‌اش یافت‌نمی‌شود. زبان‌شناس، بطور هدف‌دار، و با ذهن بار بار هر زبان جدیدی برخورد می‌کند، بدون این که هیچ نوع انگاره‌های از پیش فرض شده‌ای در مورد اقسام کلام، زمانها، و حالات اسمی آن داشته باشد. او هر زبان را بر حسب خصوصیات خاصش توصیف می‌کند، و تنها مقوله‌هایی را برقرار می‌سازد که از ساخت درونی همان زبان استنتاج کرده باشد.

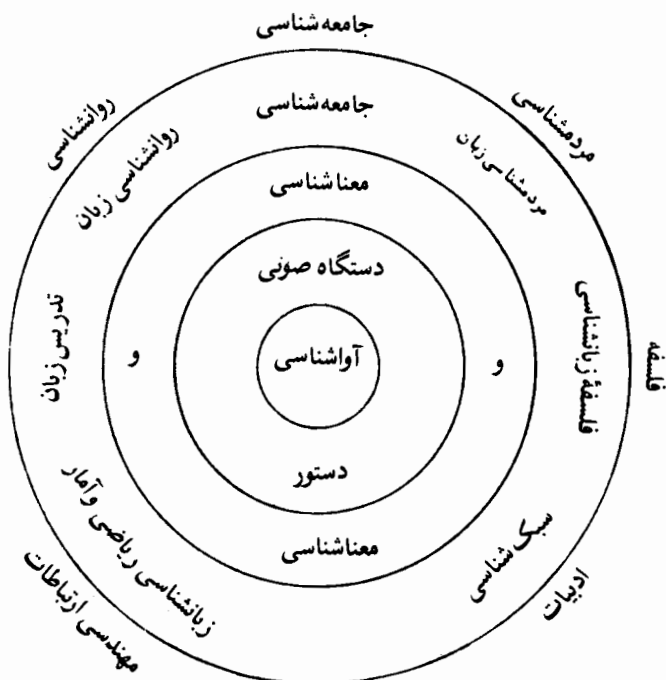
مشخصه‌های دستوری همگانی‌ای وجود دارند که تمام زبانها بطور مشترک از آنها برخوردار می‌باشند. این موضوعی است که در حال حاضر بحث‌های پرشوری را به خود معطوف داشته. اما تا به امروز این مشخصه‌های

فصل اول

همگانی قطعیت کاملی پیدانکرده‌اند و نظرات از پیش فرض شده نیز به پیچیده‌تر شدن موضوع کمک می‌کند.

قلمرو زبان‌شناسی

زبان‌شناسی همگانی حوزه وسیعی از موضوعات را در بر می‌گیرد تعیین مرزهای آن کار مشکلی است. نموداری به شکل دایره‌درزیبـ ایدۀ تقریبی‌ای را از حوزه عمل‌کرد زبان‌شناسی نشان می‌دهد.



در وسط آواشناسی^۱، یعنی مطالعهٔ اصوات گفتاری انسان قرار دارد. برای زبان‌شناس، تسلط کافی بر آواشناسی ضرورت دارد. با وجود این، آواشناسی یک دانش بنیادی است و بیشتر پیش نیاز علم زبان‌شناسی می‌باشد تا بخشی از آن. درست همان گونه که انسان پیش از مطالعهٔ ادبیات باید خواندن را یاد بگیرد، همانطور هم لازم است قبل از پرداختن به زبان‌شناسی معلوماتی از آواشناسی کسب نماید. آواشناس به اصوات فیزیکی واقعی توجه دارد، یعنی به مواد خامی که زبان از آنها ساخته می‌شود. او وضعیت زبان، دندانها، و تار آواها را در ضمن تولید اصوات بررسی می‌کند، و امواج صوتی را ضبط کرده، به تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازد.

زبان‌شناس پیش از همه به شیوه‌ای توجه دارد که بر اساس آن زبان طرح‌دار می‌شود. او بیشتر به تحلیل شکل یا صورت این طرحها می‌پردازد تا به بررسی مادهٔ فیزیکی‌ای که واحدهای زبان را می‌سازند.

زبان‌شناس مشهور فرانسوی، فردیناند دوسوسور^۲، این اختلاف را در آنجا که زبان را با بازی شطرنج مقایسه می‌کند - بخوبی تشریح می‌نماید. [به عقیده او] زبان‌شناس به حرکتهای گوناگونی که مهره‌های شطرنج انجام می‌دهند و چگونگی صف‌آرایی آنها بر روی تخته علاقه‌مند است. اینکه مهره‌ها از چوب ساخته شده‌اند یا از عاج برای او اهمیت ندارد. جنس مهره‌ها، قواعدی بازی را بهم نمی‌زند.

گرچه آواشناسی و زبان‌شناسی بعضی اوقات به عنوان "علوم

۱ - آواشناسی خود بر سه گونه است: آواشناسی فراگوئی، آواشناسی شنیداری و آواشناسی فیزیکی. (م)

زبان‌شناسی " خوانده می‌شوند ، ولی آواشناسی به اندازه بحث " طرح‌مندی زبان " بخش‌بنیادی‌ای از زبان‌شناسی همگانی محسوب نمی‌شود . بهمین دلیل آواشناسی را کلاً در بخش ضمیمه کتاب مورد بررسی قرار می‌دهیم .

دستگاه صوتی (طرح‌مندی صوتی) ، دستور و معناشناسی (معنی) در واقع ارکان اصلی زبان‌شناسی بشمار می‌روند و بهمین سبب مطالب عمده کتاب به آنها اختصاص دارد . معناشناسی به خاطر پیوند نزدیک‌ترش با جهان بیرون ، جدا از دستگاه صوتی و دستور بررسی می‌گردد . در حول و حوش موضوعات اصلی ، شاخه‌های گوناگون زبان‌شناسی مطرح می‌گردند که در حال حاضر به سرعت در دست توسعه هستند و عبارتند از : روان‌شناسی زبان ، جامعه‌شناسی زبان ، مردم‌شناسی زبان ، فلسفه زبان‌شناسی ، زبان‌شناسی ریاضی ، سبک‌شناسی و تدریس زبان . در مجاورت این شاخه‌ها ، اما بیرون از دایره ، رشته‌هایی دیده می‌شوند که با این شاخه‌های زبان‌شناسی وابستگی بسیار نزدیک دارند .

پرسشها

در مورد آنچه که در فصل ۱ خوانده‌اید ، با پاسخگوئی به پرسشهای زیر خود را بیازمائید :

- ۱ - زبان‌شناسی را چگونه تعریف می‌کنید ؟
- ۲ - چرا از زبان‌شناسی به عنوان علم یاد می‌شود ؟
- ۳ - فرق میان برخورد توصیفی و تجویزی نسبت به زبان چیست ؟
- ۴ - چرا زبان‌شناس گفتار را مقدم بر نوشتار می‌شناسد ؟
- ۵ - چرا چهارچوب زبان لاتین برای دستور زبان انگلیسی نامتناسب است ؟
- ۶ - تفاوت صورت و ماده را توضیح دهید .

فصل ۲

زبان چیست؟

زبان‌شناسی همگانی به عنوان "مطالعه علمی زبان" تعریف شده و رشته‌ایست که زبان را در تمام جنبه‌هایش توصیف می‌کند و نظریه‌هایی را در مورد چگونگی کارکرد زبان ارائه می‌دهد.

اما خود زبان چیست؟ به چه نحوی تعریف می‌شود؟ مشخصه‌های خاص آن کدامند؟ یکی از بهترین راه‌های پاسخگوئی به این پرسش‌ها اینست که زبان را با نظام ارتباطی حیوان مقایسه کنیم و ببینیم شباهتها و تفاوت‌های آن‌ها در چیست.

ابزار ارتباط

هنگامی که حیوانات با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، ممکن است این کار را به وسیله تماس، بو، دیدن، یا صدا انجام دهند. برای مثال، ماهی آبنوس سه مهره‌ای از علائم دیداری استفاده می‌کند. جفت ماده آن، به علت شکم قرمز رنگ و چشمان آبی درخشان جفت نر، جذب آن می‌گردد.

برخی جوجه‌های پرندگان برای طلب دانه به انتهای قرمز رنگ منقار مادران خود نوک می‌زنند. جفت‌تر نوع خاصی از پروانه، به خاطر بوی معطر که از جفت ماده پراکنده می‌شود، به سوی آن کشیده می‌شود. این پروانه، حتی با تکه‌کاغذی هم که آغشته به آن بوی معطر باشد مبادرت به جفت‌گیری می‌نماید.

با این همه، این علائم به اندازه علائم صوتی متداول نیستند، چرا که علائم صوتی از این امتیاز برخوردارند که می‌توانند در تاریکی هم بکاربرده شوند. ممکن است به همین دلیل باشد که ما (و حیوانات متعددی مانند ملخ‌ها، پرندگان، دلفین‌ها و میمون‌ها) این ابزار را ترجیح داده‌ایم.

انسان، به احتمال قوی، نظام علائم صوتی خود را در مرحله نسبتاً دیری از دوره تکامل خود کسب نمود. این امر شاید به این علت باشد که تمام اندامهایی که در کار سخنگوئی دخالت دارند، دارای وظیفه بنیادی دیگری بوده‌اند. ریه‌ها در اصل برای نفس کشیدنند. دندانها، لبها و زبان عمدتاً برای غذا خوردن بکار می‌روند. تار آواها (دو نوار نازک غشائی در انتهای گلو) نخست برای مسدود کردن ریه‌ها به منظور تقویت قفسه سینه - برای اعمالی که مستلزم نیروی زیاد باشند - بکار می‌روند. موقعی که انسان شیء سنگینی را بلند می‌کند، خودبه‌خود نفس خویش را در سینه نگه‌میدارد. این کار با بسته شدن تار آواها صورت می‌گیرد. صدای "اِهنی" که به مجرد انداختن آن شیء سنگین از حلق بر می‌خیزد، همان هوای محبوسی است که با باز شدن تار آواها یکباره رها می‌شود. میلیون‌ها سال پیش، انسان برای تاب خوردن از درختان به قفسه سینه‌ای قوی نیازمند بود - اما انسانها هنوز هم برای اعمالی از قبیل وزنه‌برداری، عمل دفع و زایمان به این مکانیسم نیازمندند.

ماهیت قراردادی زبان

اغلب بین علامت واقعی و پیامی که حیوانی می‌خواهد منتقل کند ارتباط استواری وجود دارد. حیوانی که قصد دارد دشمن خود را بر حذر دارد ممکن است حالت حمله بخود بگیرد. مثلاً گربه پشت خود را خم می‌کند، صدای فیف‌سر می‌دهد و خود را آماده پنجه زدن و انمود می‌سازد. در زبان انسان خلاف آن مصداق دارد. در اکثر موارد، هیچ نوع ارتباطی بین علامت و پیام یافت نمی‌شود. علائمی که بکار برده می‌شوند قراردادی هستند. برای نمونه هیچ ارتباط طبیعی بین واژه فیل و حیوانی که نمود آن قرار می‌گیرد وجود ندارد. همین‌طور هم عبارت "این موزها فاسدند" حقیقتاً ارتباطی با آن میوه خوراکی ندارد. واژه‌های "نام آوایی"^۱ نظیر quack-quack و bang استثنائی هستند - اما در مقایسه با شمار کلی واژه‌ها نسبتاً ناچیزند.

حوزه دلالت

اکثر حیوانات تنها می‌توانند در باره اشیائی که در موقعیت حاضر قرار دارند ارتباط برقرار نمایند. پرنده فریاد خطر خود را هنگامی سر می‌دهد که خطر موجود باشد. او نمی‌تواند در باره چیزی اطلاع بدهد که در زمان و مکانی دور [نه حال و نه اینجا] باشد. این‌گونه بیان بیشتر به فریادهای عاطفی طفلی می‌ماند که حاکی از درد، گرسنگی یا شادمانی می‌باشد و نه به زبان کاملاً پیشرفته انسان.

اما با زبان انسان می‌توان به همان سادگی که در مورد اشیاء حاضر گفتگو می‌کنیم در باره اشیاء غیر حاضر نیز سخن بگوئیم. این پدیده که از

قرار معلوم کمیاب می‌باشد و به عنوان "جایگاهی" شناخته شده، در نظام ارتباطی زنبورهای عسل نیز بکار می‌رود.

هرگاه زنبور کارگری به منبع جدیدی از شهد دست‌یابد، به کندو باز می‌گردد و رقص پیچیده‌ای را اجرا می‌کند تا محل دقیق شهد را، که ممکن است در فاصله چند کیلومتری باشد، به سایر زنبورها اطلاع دهد^۱. با وجود این، حتی توانائی زنبورها هم در این عمل محدود می‌باشد. آنها فقط می‌توانند یکدیگر را از وجود شهد با خبر کنند، اما زبان انسان قادرست در باره هر موضوعی، هر چه که باشد، صحبت کند. مهم نیست که موضوع گفتگو در چه فاصله دوری باشد.

فراگیری

اکثر جانوران بطور غریزی و بدون هیچ‌گونه یادگیری می‌دانند که چگونه ارتباط برقرار کنند. نظامهای ارتباطی بطور ژنتیکی در آنها تکوین یافته است. برای مثال، رقص زنبور عسل اساساً در تمام اجتماعات زنبورها در قسمت‌های مختلف دنیا، صرف‌نظر از پاره‌ای جزئیات، یکسان است. گاهی امکان دارد که فعالیت یادگیری تأثیر مختصری [در نظام ارتباطی

۱- زنبور کارگر (پیشاهنگ) در واقع دو نوع اطلاع را (با توجه به جهت رقص و بر حسب تعداد دفعات تکانی که در هر دور رقص به شکم خود می‌دهد) به سایر زنبورها مخابره می‌کند که عبارتند از (الف) فاصله شهد تا کندو و (ب) جهت رسیدن به شهد از کندو. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مقاله: حسین وثوقی، "زبان حیوانات در مقایسه با زبان انسان" مجله شماره یک مجموعه ادبی، دانش‌سرای عالی (سابق) تهران ۱۳۵۲ (م)

حیوانات] داشته باشد. سهره‌ای را در اطاقی، که در برابر صوت نفوذ ناپذیر بود، دور از سهره‌های دیگر پرورش دادند. آوازی که این سهره سر می‌داد به گونه‌ای ناهنجار بود. اما همین که این پرنده را در معرض آواز سهره‌های دیگر که بطور اتفاقی روی نوار ضبط کرده بودند قرار دادند، آواز او نیز به نغمه‌ای خوش مبدل گردید.

این امر با فرایند یادگیری دراز مدتی که برای فراگیری زبان انسان لازمست کاملاً متفاوت می‌باشد، یعنی زبانی که از طریق فرهنگ به کودک انتقال می‌یابد. انسانی که در تنهائی رشد کند - همانگونه که از بررسی اطفالی که به وسیله حیوانات و بدون تماس با افراد بشر پرورش یافته‌اند ثابت شده - از اکتساب زبان محروم می‌ماند.

با وجود این زبان انسان بهیچ‌وجه به وسیله محیط او کاملاً شرطی نمی‌شود. بطور مسلم در طفل نوزاد نوعی اشتیاق ذاتی نسبت به زبان وجود دارد، در غیر این صورت ممکن بود تفاوت‌های بسیار بیشتری بین زبانهای مردم دنیا بوجود آمده باشد. لکن این قوه نهانی تنهائی تواند در اثر مجاورت طولانی با زبان، فعال گردد و مستلزم یادگیری دقیق و مرحله به مرحله‌ای می‌باشد.

گونه‌گونی پیام

حیوانات از تعداد مشخصی پیام برخوردارند که فقط می‌توانند آنها را انتقال دهند یا دریافت کنند. مثلاً جفت نر نوع بخصوصی ملخ، گزینشی از شش پیام دارد. می‌توان آنها را به صورت زیر ترجمه نمود:

۱ - من شاد هستم، زندگی شیرین است.

۲ - میل به جفت‌گیری دارم.

۳ - شما دارید به قلمرو من تجاوز می‌کنید.

۴- آن جفت ماده متعلق به من است .

۵- بیا با هم مسالمت داشته باشیم .

۶- آو ، مسالمت چقدر خوب است .

زنبورهای عسل فقط می‌توانند دربارۀ منابع شهد ارتباط برقرار کنند .
دلفین‌ها از هوش سرشاری برخوردارند ، و تعداد زیادی صداها ی تق تق ،
سوت‌ها و جیغهای ویژه خود دارند - اما حتی آنها هم بنظر نمی‌رسد که
بتوانند پیام بدیعی را انتقال دهند .

کوششهای فراوانی برای آموزش سخنگویی به حیوانات بخرج رفته است .
چند سال پیش یک زوج آمریکائی کوشیدند تا شامپانزهای را که ویکی
(Viki) نامیده می‌شد ، همانند یک کودک پرورش دهند . آنها برای
حرف زدن تعلیمات فشرده‌ای به ویکی دادند . اما پس از سه سال او فقط
می‌توانست سه کلمهء پاپا ، مامان و لیوان را به زبان آورد . یا به دستورهای
ساده‌ای مانند "مراببوس" واکنش نشان دهد ، و در نهایت قادر شد که
دستورهای پیچیده‌ای را نظیر "دست خود را بوس کن" اطاعت کند - اما
نتیجۀ این آموزشها در مقایسه با پیشرفت زبانی کودکی پنج ساله (همتای
شامپانزۀ سه ساله) بسیار مأیوس کننده بود .

اخیرا به شامپانزهای که "واشو" (Washoe) نامیده می‌شد
آموزش داده شده است که زبان اشاره بکار ببرد . او مجموعه علائمی را که
بیش از شصت نشانه می‌باشد طوری یاد گرفته که می‌تواند آنها را در
موقعیتهای درست بکار گیرد . رفته‌رفته می‌تواند علائم را به صورت عبارات
ساده ترکیب کند ، مانند Open - food - drink که هر وقت گرسنه باشد
آن را به معنای "در یخچال را باز کنید" بکار می‌برد .

باز هم شامپانزۀ دیگری ، که حیوانی است کالیفرنیائی به نام "سارا"
(Sarah) ، بنا به ادعای مربیش دارد زبان می‌آموزد . از او گزارش شده

که مجموعهٔ واژه‌هایی را که بالغ بر بیش از یک صد واژه می‌باشد فرا گرفته و با استفاده از علائمی می‌تواند روی یک لوح سنگی جمله‌هائیسی نظیر Sarah insert apple dish به مفهوم "سارا سیب را در بشقاب می‌گذارد" بسازد. بنظر می‌رسد که هر دوی این حیوانات توانائی یافته‌اند که ترکیبات بدیعی را از آن علائم خلق کنند - و این پیشرفت قابل ملاحظهٔ ایست. با این همه، در مقایسه با توانائی زبان آموزی یک طفل انسان، نتایج آموزشی آنها بسیار ناچیز است.

انسان توانائی دارد تعداد بیشماری از ترکیبات بدیع را از عناصر زبانش تولید نماید. او می‌تواند جمله‌هایی را که قبلاً هرگز گفته نشده بیان دارد و مقصود خود را برساند. اگر شخصی بگوید "الآن یک اردک ماهی^۱ ارغوانی دارد روی سقف می‌خزد"، ممکن است اطرافیانش فکر کنند که او مست است یا در اثر مصرف داروی مخدر هذیان می‌گوید، اما بهر حال معنای حرف او را می‌فهمند. وانگهی زبان می‌تواند، در اثر افزایش اقلام تازه، از عهدهٔ موقعیتهای کاملاً جدید بر آید. اصطلاحات radar ، astronaut ، moon rocket ، sputnik تماماً اقلام جدیدی هستند که اخیراً به زبان انگلیسی افزوده شده‌اند. بنظر می‌رسد که تنها زبان انسانست که می‌تواند با موقعیتهای پیش‌بینی نشده و بدیع بدین طریق رفتار کند. این جنبهٔ معروف به خلاقیت، از قرار معلوم، در نظام ارتباطی سایر حیوانات یا ناموجود است یا بسیار محدود.

۱ - اردک ماهی (پلاتیپوس) پستاندار است آبرزی که در آبهای جنوب استرالیا زندگی می‌کند و منقاری شبیه به منقار اردک دارد. رنگ آن سیاهست و از صدفهای دریائی تغذیه می‌نماید: (م)

آرایش اصوات

حیواناتی که علائم صوتی را مورد استفاده قرار می دهند از مجموعه ای از اصوات بنیادی برخوردارند که تعداد آنها در هر رده حیوانی متفاوتست . گاو کمتر از ده صوت ، مرغ حدود بیست صوت و روباه بیش از سی صوت دارد . دلفین ها بین بیست و سی صوت را به کار می برند . گوریلها و شامپانزه ها نیز دارای همین تعداد صوت می باشند . اکثر جانوران هر بار می توانند فقط یک صوت بنیادی را بکار ببرند . یعنی ، شمار پیامهایی که یک حیوان می تواند برساند محدود است به تعداد اصوات بنیادی یا در برخی موارد به اصوات بنیادی به اضافه چند ترکیب ساده آنها .

در هر زبان انسان نیز مجموعه ای از واحدهای صوتی یا واجها وجود دارد که از نظر شمار ، مشابه اصوات بنیادی ایست که حیوانات بکار می برند . شمار متوسط آنها بین سی تا چهل صوت می باشد . این اصوات به خودی خود بدون معنا هستند ، لکن با هم ترکیب شده و به واحدهای بزرگتر یعنی واژگها تبدیل می شوند . شمار واژگهای ممکنه بسیار زیاد است ؛ مثلاً یک فرد تحصیل کرده ، پنا بر محاسبه ای که انجام شده ، امکان دارد تا ۱۰۰۰۰۰ واژک بکار برد .

این سازمان بندی اصوات به دولایه ، یکی به واجها و دیگری به واژگها ، به دوگانگی یا تولید دوگانه زبان معروف می باشد . دوگانگی به این مفهوم است که زبان ابزار بسیار پرتوان تری از نظامهای ارتباطی حیوانی بشمار می رود ، چرا که از نظر ریاضی "امکانات ترکیبهای مختلف واژگها" غیر قابل شمار می باشد . این ترکیبهای گوناگون از قواعد دقیقی تبعیت می کنند . انسان هزارها ترکیب اصوات را بطور اتفاقی بکار نمی برد . بلکه ترکیبهای گوناگون را براساس شماری از طرحهای کاملاً شناخته شده

انجام می‌دهد.

زبان انسان در مقایسه با نظام ارتباطی حیوان

شبهات و تفاوت‌هایی را که تا اینجا در مورد زبان انسان و نظام ارتباطی حیوان شرح دادیم می‌توانیم به صورت زیر خلاصه نمائیم .
زبان انسان عبارتست از نظامی از علائم که از اصوات استفاده می‌کند
 و این خصوصیت با نظامهای ارتباطی گونه‌های زیادی از حیوانات مشترک می‌باشد . در نظام ارتباطی حیوانی اکثرا پیوستگی‌ای بین علامت و پیامی که منتقل می‌شود وجود دارد ، و تنها در برخی شرائط استثنائی ممکن است پیام‌هایی در مورد موضوعات و رویدادهای غیر حاضر رد و بدل شود . در زبان انسان ، علائم اصولا قراردادی‌اند و موضوع گفتگو اغلب غیر حاضر می‌باشد .

زبان انسان با زحمت زیاد از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود ، در حالی که از نظام ارتباطی حیوانات چنین بر می‌آید که عمل یادگیری در آن اهمیت ناچیز دارد .

قدرت بیان مطالب جدید (خصیصه خلاقیت) تقریباً بطور کامل در نظام ارتباطی حیوانات ناموجود می‌باشد ، و حال آنکه مجنبه تولیدی ، مشخصه اصلی زبان بشمار می‌رود . دوگانگی و قواعد منسجم طرح بندی بخوبی می‌توانند از جمله خصوصیات بی نظیر زبان باشند چونکه هیچ گونه همتائی در عالم حیوانی ندارند . بنابراین می‌توان زبان را به صورت زیر تعریف کرد :

زبان نظام طرح بندی از علائم صوتی قراردادیست که مشخصه‌های ویژه "جابجائی" ، "انتقال فرهنگی" ، "خلاقیت" و "دوگانگی" آن در نظام ارتباطی حیوانی کمیاب یا نایاب می‌باشد .

این تعریف بر تمام زبانهای دنیا صدق می‌کند - چون زبانها در مشخصه‌های اصلی خود بطور قابل ملاحظه‌ای نظیر هم هستند. هیچ شاهدی وجود ندارد که زبانی "بدوی" تر از زبان دیگر باشد. یقیناً فرهنگهای بدوی‌ای یافت می‌شوند. فرهنگ بدوی در واژگان زبان منعکس می‌گردد، به این صورت که واژگان آن ممکن است فاقد واژه‌هایی باشد که در جوامع پیشرفته متداولند. اما واژگان روبناست. حتی اکثر قبایل بدوی دارای زبانهایی هستند که در بخش ساخت زیربنائی آنها بهمان اندازه پیچیدگی دیده می‌شود که در زبانهای انگلیسی روسی و چینی.

منشاء و وظائف زبان

زبان، همانگونه که بررسی نموده‌ایم، شکل بسیار پیشرفته‌تری از نظام ارتباطی حیوان دارد. اما ارتباط [تاریخی ما با] این نظام پیشرفته در جایی قطع شده است. نمی‌دانیم انسان چگونه و از چه تاریخی شروع به صحبت کرده است.

این موضوع بیشتر مورد علاقه "متخصصین رفتار حیوانی" (پژوهشگران رفتار حیوانی) می‌باشد و مسئله‌ایست که تاکنون روشن نشده است. اکثر زبان‌شناسان طوری به این مسئله مسحور کننده می‌نگرند که گویی آن را خارج از قلمرو خاص زبان‌شناسی می‌شناسند. آنان بیشتر به بررسی خود زبان علاقه‌مندند تا پرداختن به تفکرات نظری در باره منشأ نامعلوم آن. اما، اگرچه چگونگی شروع زبان همانند یک معماست، لکن چرایی شروع زبان بنظر روشن‌تر می‌نماید.

زبان احتمالاً به این سبب شروع شد که انسانها برای بقای خود احتیاج به میزان وسیع‌تری از همکاری با یکدیگر پیدا کردند، و این همکاری مستلزم نظام ارتباطی کارآمدی بود. در نتیجه، وظیفه اصلی زبان عبارتست

از بیان اطلاعات واقعی، یا دادن دستورهای ضروری. این فعالیت بعضی وقتها وظیفه رهنمودی زبان، یا بطور ساده تر، "بیان اطلاعی" نامیده می شود. اما زبان برای تفهیم احساسات و عواطف نیز می تواند بکار گرفته شود؛ که آن را به اصطلاح وظیفه تبیینی زبان، یا "بیان حالت" می گویند. این جنبه زبان به اندازه جنبه اطلاع رسانی پرورش نیافته. علت آن، تا حدودی، اینست که انسان عواطف خود را می تواند به وسیله جیغ کشیدن ها، غر زدن ها، هق هق کردن ها، ژست ها و غیره ابراز دارد. لذا او زبان را تنها برای تصریح و تفسیر این علائم بدوی تر بکار می گیرد. بعلاوه، گفتاری از پیچیدگی های معاشرتی، یا گفتگوهای کوتاه بی محتوای زندگی روزمره هم وجود دارد، گفته های سریع معاشرتی، مانند:

Hallo, how nice to see you.

How are you?

Isn't the weather terrible?

این سخنان اجتماعی را گفتار کلیشه ای می نامند و عمدتاً گفتاری هستند که برای برقراری روابط اجتماعی در فضایی دوستانه بکار می روند. برخی از متخصصین رفتار حیوان این نوع گفتار را "گفتار عاطفی" می خوانند و آن را جایگزین عواطف مهرآمیزی می دانند که به حد زیادی بین میمون ها متداول است.

وظیفه های کم اهمیت تر دیگری نیز برای زبان وجود دارد. انسان ممکن است زبان را صرفاً به دلائل "زیبایی شناسی" بکار ببرد. مثلاً در سرودن شعر، از واژه ها چنان بهره برداری می کند که می توان از گل رس برای مجسمه سازی استفاده کرد یا از رنگ برای نقاشی. یا اینکه برای "گاهش دادن فشار عصبی" صحبت می کند، و این وظیفه هنگامی مشاهده می شود که شخصی ضمن عصبانیت یا ناامیدی زیر لب زمزمه می کند.

طرح بندی زبان

زبان به عنوان نظام طرح داری تعریف شده است که حاوی علائم قرار دادی صوتی می باشد. شاید چشمگیرترین جنبه زبان همین طرح بندی آن باشد. همانطور که قبلا بیان شده است، انسان نمی تواند هزارها ترکیب صوتی گوناگون را بطور تصادفی در مغز خود انبار کند. هر گفته ما از قواعد منسجم و طرح داری تبعیت می نماید. زبان شناس کسی است که می کوشد تا این قواعد را کشف کند.

هر فقره ای در زبان جای معینی در طرح دارد، جایی که با جای هر فقره دیگر زبانی متفاوتست. جای یک فقره در طرح را می توان نخست با بررسی واژه هایی که بطور معمول در ترکیب با آن قرار می گیرند و سپس، با ملاحظه واژه هایی که می توانند جایگزین آن گردند کشف کرد. به سخن دیگر، یک فقره دارای رابطه هم نشینی با فقره هایی است که در حالت ترکیب با آن بکار می روند، شبیه:

$c \leftarrow a \rightarrow t$ the $\leftarrow cat \rightarrow caught$ a mouse

همچنین یک فقره زبانی دارای رابطه جانشینی با هر فقره دیگریست

که بتواند جانشین آن گردد، مانند:

cat	the cat caught a mouse
↓	↓
d	dog
↓	↓
r	rat

این دو گونه رابطه را می توان در زیر بخوبی ملاحظه نمود:

↑ ↓ ↑ ↓ ↑ ↓	← محور هم نشینی →				
	the ↔ cat ↔ caught ↔ a ↔ mouse				
	↓ ↓ ↓ ↓ ↓				
	a dog chased a rat				
	↓ ↓ ↓ ↓ ↓				
	the lion ate the chicken				

با ملاحظه روابط همنشینی و جانشینی هر عنصر، می‌توان تصویری از توزیع آن را ترسیم نمود، که در واقع جای مخصوص به آن در طرح زبان می‌باشد.

زبان‌شناسی ساختاری

عناصر زبان شبیه افراد یک تیم فوتبال هستند. بازی‌کن "هافبک" یا "دروازه‌بان" هیچ نقش یا ارزشی خارج از باری ندارد، و موقعیت و حرکت‌های او کلاً بستگی دارد به موقعیت‌ها و حرکات سایر اعضای تیم. تمامیت زبان هم یک شبکه پیچیده‌ای از طرح‌هاست که جای هر واژه در آن شبکه مشخص می‌شود و هویت واقعی‌اش را از تمام واژه‌های دیگر زبان کسب می‌نماید. هیچ عنصر زبانی دارای اعتبار یا موجودیت مستقلی در خارج از طرح زبان نیست.

فردیناند دو سوسور (۱۸۵۷ - ۱۹۱۳) نخستین زبان‌شناسی بود که بطور روشن خاطر نشان ساخت که زبان حاوی توده‌ای درهم برهمی از اقلام منفرد نیست، بلکه ساخت بدقت سازمان یافته‌ای دارد که تمام عناصر داخل آن با هم وابستگی متقابل دارند. او بطور مکرر زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند که نقش هر مهره در آن کاملاً به موقعیت‌های سایر مهره‌های روی تخته وابستگی دارد. دوره‌ای را که از زمان سوسور آغاز می‌شود، دوره "زبان‌شناسی ساختاری" می‌نامند.

پی‌بردن به این حقیقت که زبان از عناصر درهم بافته‌ای درست شده از مبانی زبان‌شناسی مدرن می‌باشد. اصطلاح "زبان‌شناسی ساختاری" بعضی اوقات بطور نادرست تعبیر می‌شود. چرا که بطور کلی دلالت بر شاخه‌ای مجزائی از مکتب زبان‌شناسی ندارد. تمام زبان‌شناسی از زمان دو سوسور تا به امروز ساختاری شناخته می‌شود، برای اینکه مفهوم زبان‌شناسی ساختاری

صرفاً اینست که زبان نظام طرح داریست که از عناصر بهم وابسته متشکل شده و نه از مجموعه‌ای از اقلام منفرد و متفرق. اما سوء تعبیرها از آنجا ناشی می‌شود که برخی از زبان‌شناسان آمریکائی سالهای ۱۹۵۰ را "ساختگراها" می‌نامند، برای اینکه این زبان‌شناسان، گذشته از تمام جنبه‌های زبان‌شناسی، شیفتگی زیادی به روشی دارند که براساس آن اقلام زبانی برای تشکیل دادن یک ساخت کلی آرایش می‌یابند.

زبان مدام در حال تغییر است

بازی شطرنج یا بازی فوتبال تمثیل سودمندی را برای زبان بدست می‌دهد. این دو بازی به وضوح، ماهیت بهم وابسته عناصر گوناگون را تصویر می‌کنند. اما، از سوی دیگر، این دو تمثیل وضعیت را جور دیگری قلمداد می‌کنند. آنها نظر نادرستی را درباره "نظم و ترتیب مربوط" به شمار ثابت بازیکنان و قلمرو کاملاً مشخص هر یک از آنها به ما القای می‌کنند. همه زبانها مدام در دست تغییرند. یکی از بزرگترین توانائیهای هر زبان این واقعیت است که آن زبان می‌تواند با اختراع واژه‌های نو و ترکیبات بدیع از عهده موقعیتهای جدید برآید. این گفته به این معناست که زبان دائماً در حالتی از تغییرات پی‌درپی قرار دارد. و چون تمام عناصر آن نسبت بهم دارای وابستگی متقابلند، هر تغییر که در عنصری حاصل شود بر هر یک از عناصر دیگر نیز تأثیر می‌گذارد.

در زبان دستگاه "خود تنظیم ساز" طبیعی وجود دارد. اگر تغییراتی در آن رخ دهد، یا با طرحهای موجود زبان متناسب می‌باشد یا اینکه طرحهای جدیدی ساخته می‌شود که با آن تغییرات سازگار باشد. هر چه روی دهد، زبان باید طرح‌دار باقی بماند، در غیر اینصورت اساس گفتگو در هم می‌ریزد. همین طرح‌دار بودنست که انسان را قادر می‌سازد که این

همه اقلام زیاد را بیاد داشته باشد و مطالب بسیار زیادی را بیان دارد .
والآحافظه انسان نمی تواند از عهده حفظ توده درهم برهمی از هزارها
اقلام زبانی برآید .

به علت همین کیفیت متغیر ، طرحهای زبان هیچگاه کامل نخواهند
شد . همواره نامنظمی ها و استثنائاتی در زبان وجود دارد . به قول ادوارد
ساپیر^۱ ، زبانشناس آمریکائی ، " همهء دستورها استثنائاتی دارند " . این
تغییر دائمی و استثنائات زبان کارها را برای زبان شناس مشکل می سازد . او
باید زبان را به عنوان نظام خود شمول در هم پیچیده ای مورد بررسی قرار
دهد - و در عین حال بداند که این نظام دارای محدوده های نامعین نیست
و (گرچه به کندی ولی) دائما در دست تغییر می باشد .

پرسشها

- ۱ - چرا احتمالا چنین بنظر می رسد که انسان زبان را در مرحله
نسبتا دیری از دورهء تکامل خود یاد گرفته ؟
- ۲ - منظور از خلاقیت زبان چیست ؟
- ۳ - منظور از دوگانگی چیست ؟
- ۴ - فرق روابط همنشینی و جانشینی را شرح دهید ؟
- ۵ - منظور از زبانشناسی ساختاری چیست ؟

فصل ۳

بررسی زبان: از یونانیان تا قرن بیستم

تا پیش از قرن نوزدهم، زبان در دنیای غرب فقط مورد توجه فلاسفه بود. از میان همه، خدمات ارزنده‌ای که دو تن از فلاسفه یونان یعنی افلاطون و ارسطو به مطالعه زبان کرده‌اند بسیار چشمگیر است.

یونانیان در آغاز بیشتر به منشأ زبان توجه داشتند تا به تجزیه و تحلیل آن. بحث‌های طولانی بر سر منشأ پیدایش زبان موجد جدالی بین دو نظرگاه مخالف گردید. یکی آن که معتقد به منشأ "طبیعی" زبان بود در برابر آن دیگری که برای زبان یک منشأ "قراردادی" فرض می‌کرد. "طبیعی گرایان" بر این عقیده بودند که برای هر شیء بطور طبیعی نام بامسمائی وجود داشت. و دلیل آنها این بود که شماری از واژه‌ها "نام آوا"^۱ بودند، مانند cuckoo، و اینکه سایر واژه‌ها رابطه‌ای "طبیعی" با معنای خود داشتند. مثلاً واژه‌هایی که بر حرکت دلالت می‌کردند، اکثراً در بر گیرنده صوت r بودند که فراگوئی آن اشاره به حرکت می‌نمود.

(واژه‌های یونانی که دلالت بر دویدن، جریان یافتن، و لرزیدن می‌کند، همگی دارای صوت π می‌باشند.)

"قراردادی گرایان" این نظریه را به سخره می‌گرفتند و عقیده داشتند که نامهای اشیاء صرفاً قراردادی هستند و هیچ مناسبت اصولی بین آنها وجود ندارد. (این نقطه نظر مورد قبول زبان‌شناسان امروزی نیز می‌باشد. رجوع کنید به فصل ۲).

این‌گونه مباحث در کتاب کراتولوس^۱ افلاطون نیز مورد بررسی قرار داده می‌شود. امروزه این نوع احتجاج‌ها ممکن است برای زبان‌شناسان بدون هدف باشد. لکن یونانیان زیر تأثیر نوعی عقیده بدوی مبتنی بر خواص جادویی نامها قرار داشتند. در جوامع بدوی هر چیز نام خودش می‌باشد و این پیوند جادویی ناگسستگی است. بنابراین طبیعی گرایان از یک نگرش ریشه‌دار جانب‌داری می‌کردند - نگرشی که با کمال تعجب حتی هنوز هم که هنوز است گاه و بیگاه در جوامع پیشرفته یافت می‌شود.

وانگهی، یونانیان آگاهی کافی و اصولی از سایر زبانها نداشتند. آنان تمام افرادی را که به زبانهای غیر یونانی تکلم می‌کردند دسته‌ای جدا از خود و تحت عنوان بربرها [الکها] می‌دانستند. یعنی مردمی که "بربر" می‌گویند، کنایه از اینکه دست و پا شکسته حرف می‌زنند. با این نگرش، یونانیان نمی‌توانستند برای فیصله دادن به جدالهای خود به زبانهای دیگر توسل جویند.

پا به پای این قبیل نظرات و جدالها، تجزیه و تحلیل دستوری آغاز گردید. بطوری که روایت شده، افلاطون اولین کسی است که بین اسمها و فعلها تمایز قائل شد. اما از قرن سوم پیش از میلاد، یا به اصطلاح عصر

هلنی^۱، به بعد بود که علمای اسکندریه دستورهای معتبری برای زبان یونان تدوین کردند و در این دستورها، زمان، وجه، حالت، جنسیت و سایر مقوله‌های سنتی بطور کامل مورد بررسی قرار گرفت. معروفترین آنها دستور زبان دیانی‌سیوس تراکس^۲ می‌باشد که در قرن دوم پیش از میلاد نوشته شده است.

شهر اسکندریه مرکز فعالیتهای متراکم علمی و ادبی آن زمان بود. از همه مهمتر اینکه متون نویسندگان کلاسیک یونان در این شهر بررسی، تنقیح و ویراستاری می‌شد. شیفتگی زایدالوصف نسبت به نویسندگان بزرگ یونان باستان این مقلطه را تقویت نمود که زبان مکتوب گذشتگان به نحوی برتر و سره‌تر از زبان رایج روزمره است. علما می‌کوشیدند تا از "فساد" زبان یونان که در اثر گسترش آن بوجود می‌آمد جلوگیری کنند. این کار را با محکوم نمودن هر نوع کاربردی که با شیوه نوشته‌های علمای کلاسیک تفاوت داشت انجام می‌دادند.

این بود که حرمت زیادی برای واژه مکتوب بوجود آمد. تنها بعد از آغاز قرن بیستم بود که زبان‌شناسان خود را از این وسوسه رهانیدند و شروع کردند به مطالعه زبان گفتار و مقدم دانستن آن بر زبان نوشتار (رجوع کنید به فصل ۱).

رومیا در تمام جنبه‌های پژوهشی زبان دنباله‌رو بی‌چون و چرای یونانیان بودند از این‌رو دستور زبانهای لاتین در چهارچوب دستور زبانهای یونانی تدوین گردیدند. این عمل فی‌نفسه خطای فاحشی نبود، چونکه زبانهای یونانی و لاتین تا حدود زیادی در یک الگوی مشابه می‌گنجند. اما این کار موجب بازتاب خطیری گردید بدین صورت که دیگران

را بر آن داشت تا در این خیال باطل گرفتار آیند که چهارچوب دستور زبان یونانی یک چهارچوب همگانی است، و اینکه باید به عنوان پایه و اساس دستور نویسی برای تمام زبانها بکار گرفته شود.

مشهورترین دستورهای لاتین آنهایی هستند که بوسیله دوناتوس^۱ (حدود ۴۰۰ میلادی) و پریسکیانوس^۲ (حدود ۵۰۰ میلادی) نوشته شدند، که به عنوان کتابهای درسی معیار تا دوره قرون وسطی از آنها استفاده می شد.

قرون وسطی و بعد از آن

در قرون وسطی، شماری از علما که به مودیست‌ها^۳ یا دستوریان نظری^۴ معروف بودند بالاترین خدمت را در راه بررسی زبان انجام دادند. نام مودیست‌ها از این نظر به آنها اطلاق می‌گردد که آثار متعددی در باره "شیوه دلالت" (De Modis significant) بوجود آوردند. نام دیگر آنها، دستوریان نظری، از واژه لاتین speculum یعنی "آینه" مأخوذ است. این نام از آنجا سرچشمه گرفته است که زبان به نحوی حقیقتی را معکس می‌کند که زیربنای دنیای فیزیکی اشیاء می‌باشد. هدف اصلی آنها این بود که کیفیت ارتباط میان واژه و این حقیقت را کشف کنند. این هدف منجر به پژوهشهایی برای دستیابی به همگانیهای دستور شد، با این فرض که همه دستورها از نظر بنیادی یکسانند و تنها از نظر روئانی با هم متفاوتند. این نظر اخیرا احیاء شده، و امروزه به صورت یکی از بحث برانگیزترین موضوعات زبانشناسی درآمده است.

1 - Donatus

2 - Priscian

3 - Modistae

4 - Speculative grammarians

صنعت چاپ در اواسط قرن پانزدهم اختراع شد. به دنبال آن، افزایش چشمگیری در کمیت مطالب قابل دسترسی برای مطالعهٔ زبان فراهم گردید، و کوششهای چندی در راه بوجود آوردن مجموعه‌های جامعی از زبان‌ها و بررسی تمام زبانهایی که از آن تاریخ شناخته شده بودند بخرج رفت.

این کار بار دیگر کنجکاوی متفکران را برای دستیابی به منشأ زبان برانگیخت. مسئله‌ای که بارها مورد بحث قرار گرفت این بود که آیا همهٔ زبانها از یک مبدأ منفرد سرچشمه گرفته‌اند. یک نظر متداول این بود که عبری اولین زبان انسان است و همان زبانی است که در باغ عدن از جانب خداوند به "آدم" عطا گردیده. زبان انسان تا زمان برپا داشتن برج بابل یگانه باقی ماند. اما در این موقع خداوند بر مردم خشم گرفت و بین زبانهای آنان تفرقه انداخت و انسانها را در فهم زبان یکدیگر عاجز ساخت.

شماری از علمای بی‌نام و نشان سعی کردند بازسازیهای نسبتاً صحیحی از گذشتهٔ زبانها بعمل آورد، اما کار آنها چندان مورد توجه قرار نگرفت. اهمیت این دوره بیشتر به خاطر فراهم آمدن انبوهی از اطلاعاتی است که براساس آنها نظرات تازه‌ای ارائه شدند. بعلاوه، احیاء مجدد علاقه به زبانهای یونان و لاتین - و بخصوص به زبان لاتین، همان زبان کلیسا - منجر به موشکافیهای تازه‌ای در نوشتن دستورها و ویراستاری متن‌ها شد.

ویلیام جونز^۱ (۱۷۸۶) و قرن نوزدهم

سال ۱۷۸۶ یکی از مهمترین سنوات تاریخ زبانشناسی محسوب می‌شود.

در این سال یک نفر انگلیسی به نام سر ویلیام جونز، مقاله‌ای را در محضر انجمن سلطنتی آسیائی در کلکته قرائت نمود و نشان داد که سنسکریت (زبان قدیم هند)، یونانی، لاتین، کلتی^۱ و گرمانی دارای شباهتهای ساختاری شگفت‌انگیزی هستند. او چنین نتیجه‌گیری کرد که آن شباهت‌ها به قدری بارزند که گوئی همه آن زبانها باید از یک منبع مشترک سرچشمه گرفته باشند. (اگر چه افتخار این کشف نصیب آقای جونز شد، اما این ایده هم‌زمان و بطور جدا-جدا به ذهن چندین دانشمند دیگر نیز خطور کرده بود.)

اکتشاف سر ویلیام جونز قوه تخیل علما را برانگیخت، و زبان‌شناسی تاریخی موضوع پژوهش یکصدسال بعد قرار گرفت. زبان‌شناسی قرن نوزدهم را می‌توان به سه مرحله عمده تقسیم کرد. در طول نیمه اول قرن، زبان‌شناسی به نوشتن دستورهای مقایسه‌ای تفصیلی توجه داشت. در این دستورها صورتهای دستوری متفاوت اعضای خانواده زبانهای هندو اروپائی با هم مقابله می‌شوند.

زبانهای هند و اروپائی^۲

گرمانی	کلتی	ایتالیایی	یونانی	بالت و	ارمنی	آلبانی	هندو ایرانی
آلمانی	ولش			اسلاوی			سنسکریت
انگلیسی	و غیره			روسی			و غیره
و غیره				و غیره			

1 - Celtic

۲- هیتی (Hittite) و تخاری (Toccharian) نیز در قرن بیستم به عنوان دو زبان هندو اروپائی شناخته شده‌اند.

در اواسط قرن ، رویدادهای مهمی بوقوع پیوست . در سال ۱۸۵۹ داروین نظریه منشأ انواع^۱ خود را منتشر ساخت و نظریه تکامل خویش را ضمن آن بیان داشت . این اثر بر تمام رشته‌های علمی نوعی تأثیر بجا گذاشت .

کتاب مذکور به علمای زبانشناسی این ایده را القاء نمود که بکوشند تا زبان اصلی هندو اروپائی فرضی را بازسازی کنند ، یعنی زبان نیائی که زبانهای گوناگون هندو اروپائی از آن جدا شده‌اند . این نظر ، سایر علما را نیز به این گمراهی کشانید که بکوشند تا طرح تکوین ، رشد و زوال زبانها را نشان دهند .

با شوق‌ترین علمای داروینی در زبانشناسی یک دانشمند آلمانی بود به نام اشلاشر^۲ که سعی نمود یکی از افسانه‌های اُزوپ^۳ را به زبان فرضی هند و اروپائی بازسازی شده ترجمه نماید . اشلاشر زبان بازساخته خود را به عنوان زبانی می‌انگاشت که نشاندهنده وضعیت اعلای رشد بود و هیچ گونه نقصانی در آن یافت نمی‌شد ، یعنی در حد اعلای هزارها سال گسترش خود قرار داشت . اشلاشر تمام تغییرات بعدی را به عنوان نشانهائی از زوال و خرابی این زبان بشمار می‌آورد . این قبیل عقاید از "وضعیت‌های گسترش" امروزه یکسری اساس تلقی می‌شوند . (در این مورد فصل عرا ملاحظه کنید .)

در ربع آخر قرن نوزدهم ، بروز جدالی سخت موجب انشعابی در دنیای زبانشناسی شد . این جدال مربوط بود به گروهی از علما که در لایپزیک گرد آمده بودند و به Junggrammatiker یا نودستوریان

1 - Origin of Species 2 - Schleicher

3 - Aesop (یا اُزوپ) (۵۶۰ - ۶۲۰ ق م) افسانه‌نویس م.

شهرت داشتند .

ادعای اصلی نودستوریان این بود که "قوانین صوتی منظم هستند" . اگر صوتی تغییر کند ، از آن پس هر وقت که در محیط آوایی یکسانی رخ دهد ، بطور هم زمان و در همان منطقه جغرافیائی تغییر می کند . این قوانین بنابر "ضرورتی کور" و خارج از اراده هر فرد عمل می کنند . این عقیده مخالفت شدیدی را برانگیخت . نودستوریان ادعا می کردند که یک اصل کلی را شبیه قوانین فیزیکی همچون قانون جاذبه کشف کرده اند . علمای قدیمی تر و محافظ کارتر به ماهیت استثنا ناپذیری ادعای نودستوریان ایراد می گرفتند - و استثنائاتی را براین به اصطلاح "قوانین" مترتب می دانستند .

در عصر حاضر ، فرض بنیادی نودستوریان بخش پذیرفته شده ای را در نظریه زبانشناسی تشکیل می دهد . لکن شکی نیست که واژه "قانون" گزینش نامیمونی بجای "تغییرات" منظم صوتی می باشد . قوانین فیزیکی متوقف نمی شوند و به همان روش قوانین صوتی شروع می شوند . اما قوانین صوتی برای مدت معینی عمل می کنند و سپس متوقف می شوند . وانگهی ، عوامل خاصی وجود دارند که می توانند از عمل کرد قوانین صوتی ممانعت بعمل آورند (در این مورد به فصل ۱۱ نگاه کنید) . بهر حال بسیاری از استثنائات نقل شده در قرن نوزدهم مربوط بودند به عدم اطلاعات کافی در مورد شرائط حاکم بر پاره ای تغییرات . تحقیقات بیشتر موجب شد که این قوانین اصلاح شوند و این استثنائات مرتفع گردند .

قرن بیستم: دوسوسور

در قرن نوزدهم . زبانشناسان عمدتاً به زبانشناسی تاریخی توجه داشتند ، یعنی به تاریخ زبانها ، تغییر زبانها ، و بازسازی زبان هند و

اروپائی فرضی . و حال آنکه در قرن بیستم ، تأکید بر زبانشناسی هم‌زمانی (توصیفی) قرار گرفت .

اگر شخص بخصوصی مسیر زبانشناسی را در اروپا تغییر داده باشد ، اوبه‌یقین دانشمندسویسی فردیناند دوسوسور می‌باشد (که در پیش‌چندین بار از او یاد کرده‌ایم) . پس از فوت سوسور در سال ۱۹۱۳ ، شاگردانش یادداشتهای درسی او را جمع‌آوری نموده و آنها را در سال ۱۹۱۵ تحت عنوان دورهای در زبانشناسی همگانی^۱ منتشر ساختند .

دوسوسور بر سه نکته مهم تکیه داشت ، نخست اینکه زبانشناسی توصیفی بایداز زبانشناسی تاریخی متمایز گردد و هر کدام با شیوه‌ای مجزا مورد بررسی قرار گیرد . این نکته اصل فوق‌العاده مفیدی در روش‌شناسی محسوب می‌شود و کار توصیف زبان را از قیدوبند مباحث پیشرفته تاریخی آزاد می‌سازد (رجوع کنید به فصل ۴) .

ثانیا سوسور امتیازی بین langue (زبان) و parole (سخن) قائل گردید . منظور سوسور از langue در نظر گرفتن زبانست به صورت یک پدیده کلی یعنی به عنوان یک نظام انتزاعی که خود را بر هر سخنگوئی تحمیل می‌کند . از طرف دیگر parole بر هر گفته‌ای فیزیکی و عملی دلالت دارد . این تمایز بسیار سودبخش است ، چرا که نیاز ما را به جنبه ذهنی و تجریدی زبان ، به همان اندازه نیاز ما به اطلاعات جنبه عملی زبان مشخص می‌سازد (فصل ۴ را ملاحظه کنید) .

سهم سوم دوسوسور مهمترین بخش کار اوست . او ماهیت ساختاری زبان را آشکار می‌سازد ، یعنی این واقعیت را که عناصر زبان اساسا بهم وابسته‌اند . این عناصر تجمع اتفاقی اجزائی متفرق نیستند ، بلکه وظیفه

هر یک به وسیله رابطه‌اش با تمام عناصر دیگر تعیین می‌گردد. برای نشان دادن این حقیقت، سوسور از استعاره^۱ معروفی استفاده کرده و آن تشبیه کردن زبان به بازی شطرنج است که طی آن ادعا می‌دارد که تنها چیزی که در این بازی پایه و اساس قرار می‌گیرد عبارتست از ارتباط هر مهره با سایر مهره‌ها (رجوع کنید به فصل ۲).

قرن بیستم: دانیل جونز^۱ و واج^۲

آواشناسی، یا بررسی اصوات سخن، در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم توجه زیادی را به خود جلب نمود. ابتدا همه نظرها به فراهم ساختن یک نظام کارآمد از علائم آوایی معطوف شده بود. نظامهای گوناگونی اختراع و تجربه شدند. اولین نسخه الفبای آوایی بین‌المللی (I.P.A.)^۳ در سال ۱۸۸۸ انتشار یافت. این نظامی است که امروزه بطور مبسوط در اروپا بکار برده می‌شود. با وجود این از زمان معرفی‌اش تاکنون همواره پخته‌تر شده است و امروزه به صورت ابزاری کارآمد (ولی نه کامل) برای آوانگاری اکثر زبانها کارآمده است. این نظام آوانگاری هرگز در آمریکا بطور همگانی پذیرفته نشده، چراکه در آنجا از چندین نظام متفاوت استفاده می‌شود. این امر تأسفانگیز است، برای اینکه فقدان یک نظام جامع آمریکائی اشتباهاتی را چه برای آمریکائیه‌ها و چه برای اروپائیان ببار می‌آورد. علاقه به آواشناسی موجب شد که نظرها به واجشناسی [دستگاه واجی] نیز جلب گردد. زبان‌شناسان بتدریج دریافته‌اند که الگوئی طبیعی از واحدهای صوتی یا مفهوم، یعنی واجها، زیربنای اصوات هر زبانی قرار

1 - Daniel Jones

2 - Phoneme

3 - International Phonetic Alphabet

می‌گیرد (نگاه کنید به فصل ۵).

نظریه‌هایی که در باره واج ارائه گردید جدالهای شدیدی را برانگیخت. آیا واج ماهیتی تجربیدی دارد، که صرفاً از واقعیتی ذهنی برخوردار است؟ یا اینکه یک جوهر مادی به حساب می‌آید، با واقعیتی فیزیکی که می‌تواند ضبط گردد و اندازه‌گیری شود؟

علمای انگلیسی همیشه پیشتازان دانش‌آشناسی و واجشناسی بوده‌اند، بویژه آنهایی که در لندن مستقر بودند. یکی از چهره‌های درخشان در پرورش مفهوم واج دانیل جونز می‌باشد که بیش از چهل سال در کالج دانشگاه لندن تدریس کرده است.

در اواخر سالهای ۱۹۲۰ و سالهای ۱۹۳۰، گروهی از علما که در شهر پراگ اجتماع کرده بودند یک نوع بررسی دیگری را در مورد واج آغاز کردند. آنها کوشیدند تا هر واج را به مؤلفه یا مشخصه‌های تجزیه و تحلیل کنند. هدف آنها نشان دادن جزء به جزء مشخصه‌های بود که هر واج منفرد را از تمامی واجهای دیگر متمایز می‌ساخت. این نوع بررسی به عنوان نظریه مشخصه‌های ممتاز^۱ شناخته شده و قسمت عمده کار نیست که در حال حاضر در مورد واجشناسی جریان دارد (نگاه کنید به فصل ۵).

جی. آر. فرث^۲، اولین استاد زبانشناسی همگانی در دانشگاه لندن، بررسی قابل ملاحظه دیگری را در باره واجشناسی شروع کرد. فرث در اکثر تجزیه و تحلیل‌ها، واژه‌ها را به عنوان توالی‌ای از واجهای منفرد در نظر می‌گرفت. وی، در روش خود معروف به تحلیل عروضی^۳، نشان داد

1 - distinctive feature theory

2 - J. R. Firth

3 - Prosodic analysis

که شیوهٔ قبلی همیشه رضایتبخش نبوده، چون در اکثر موارد اتفاق می‌افتاده که یک مشخصهٔ آوایی اصلی برای چندین واج ثابت بماند. لذا ضرورت یک سری مطالعات جدید را برای دستگاه واجی تأکید نمود، تا بتوان این اشکال را مرتفع ساخت.

واجشناسی عروضی فرث، با اینکه در انگلستان بیش از هر جای دیگر شناخته شده، از اقبال عمومی برخوردار نگردید. بهمین دلیل بیش از این در این کتاب در مورد آن بحث نمی‌کنیم. همکاری مهم دیگر فرث به دانش زبانشناسی عبارتست از کوشش او در راه بررسی معنای یک گفته در موقعیت اجتماعی آن یا، به سخن دیگر، در فحوای موقعیت [فحوای کلام] در این مورد به فصل ۹ نگاه کنید).

بهر حال زبانشناسی در بریتانیا حرکت لاکپشتی داشت و از حد یک موضوع درسی پافرازی نداشت. در نتیجه، نظرات فرث تنها به تعداد انگشت شماری از شاگردان با شوق منتقل گردید ولی در سطح بین‌المللی تأثیر چندانی بر فرایند همگانی زبانشناسی بجای نگذاشت.

قرن بیستم: بلومفیلد^۱ و آمریکا

در آمریکا، زبانشناسی خیلی سریعتر از بریتانیا گسترش یافت. این پیشرفت تا حدودی مدیون وجود زبانهای گوناگون سرخپوستان این کشور بود. این زبانها به سرعت از بین می‌رفتند. دانشمندان بر آن شده بودند که با عجلهٔ زیاد و پیش از آنکه فرصت از دست برود به ثبت آنها مبادرت ورزند.

ثبت زبانهای سرخپوستان از آغاز بدست علمای مردمشناسی انجام

گرفت، از این روزبانشناسی آمریکا به حدّ زیادی از مردمشناسی نشأت گرفت و به عنوان شاخه‌ای از این علم شروع گردید. مشهورترین زبانشناس، جامعه‌شناس و مردمشناس آمریکائی ادوارد ساپیر بود که اثر او به نام زبان (۱۹۲۱) هنوز که هنوز است پیش درآمدی بی نظیر در زبانشناسی بشمار می‌رود.

لئونالد بلومفیلد، که اثر مهم او نیز عنوان زبان برخورد دارد و در سال ۱۹۳۳ منتشر گردید، عصر جدیدی را در زبانشناسی آمریکا پدید آورد. تا آن زمان، کارهای توصیفی زبان بطور پراکنده انجام می‌گرفت که فاقد پیوستگی و نظام بود. بلومفیلد کوشید تا چهارچوب دقیقی را برای توصیف زبانها پایه‌ریزی کند.

بلومفیلد عقیده داشت که زبانشناسی باید بطور عینی و نظام‌مند، داده‌های قابل مشاهده را مورد رسیدگی قرار دهد. بنابراین بیشتر به ساختهای زبانی علاقه‌مند بود تا به معنا. وی چنین نتیجه‌گیری کرد که "بررسی معنا مستلزم روشهای بسیار دقیق تحلیلی نیست و بهر حال در مطالعه زبان مسئله‌ای فرعی بشمار می‌رود، و تا زمانی که دانش بشر به وضعیتی خیلی فراتر از وضع موجودش نرسد موضوع معنا بهمین منوال باقی خواهد ماند."

بلومفیلد نفوذ بسیار وسیعی بر زبانشناسی داشت و بسیاری از کتابهای درسی معیار تا حدّ زیادی مبتنی بر اثر او می‌باشد. اما بدبینی او در مورد امکان بررسی معنا منجر به این شد که بسیاری از علمای زبانشناسی آمریکائی او را مورد بی‌اعتنائی قرار دهند.

عصر به اصطلاح بلومفیلدی بیش از بیست سال دوام نیافت. در خلال این مدت، زبان‌شناسان آمریکائی با مسئله استنتاج دستور زبان از توده‌ای از اطلاعات مشغول بودند. اقلام زبانی بدون در نظر گرفتن معنا و، تا آنجا

که ممکن بود، بوسیله بررسی توزیعشان در همان اطلاعات جمع‌آوری شده مشخص می‌شدند و طبقه‌بندی می‌گردیدند.

این مسائل مهم بودند، و زمینه ارزشمندی از روش‌شناسی زبان را برای نسل‌های بعد پایه‌ریزی کردند. اما در عین حال دامنه زبان‌شناسی را هم بسیار محدود ساختند. مسائل پیش پا افتاده تحلیلی، به صورت موضوعات مهم و داغ درآمده بود. کسی که زبان‌شناس نبود نمی‌توانست از این مسائل مورد بحث چیزی استنباط کند. زبان‌شناسی ارتباط خود را با سایر رشته‌ها از دست داده بود و به موضوع بسیار غامضی تبدیل شده بود که برای هیچ کس جز زبان‌شناس جالب توجه نبود، و مستعد نوعی انقلاب گردید.

نوآم چامسکی^۱

در سال ۱۹۵۷ تحول تازه‌ای در دانش زبان‌شناسی بوقوع پیوست. نوآم چامسکی، جوانی بیست و نه ساله، و مدرس انستیتو تکنولوژی ماساچوست^۲، کتابی با عنوان ساختهای نحوی^۳ انتشار داد. با این که این کتاب کوچک کمتر از ۱۷۰ صفحه داشت، لکن انقلابی را در نحوه تحقیق زبان‌شناسی بوجود آورد.

همکاری چامسکی دو قسمت داشت. او نخست هدفهای پذیرفته شده‌ای را که نظریه زبان‌شناسی در مسیر آنها قرار گرفته بود مورد تردید قرار داد، و اهداف و وظائف دستور زبان را به صورتی جدید تعریف نمود. ثانیاً، شکلی را که دستور پیشنهادی او باید بخود بگیرد مشخص ساخت.

1 - Noam Chomsky 2 - Massachusetts Institute of Technology 3 - Syntactic Structures

این دستور می‌بایست یک دستور تأویلی [گشتاری] باشد .
چامسکی و دستور تأویلی موضوع فصل ۸ می‌باشد .

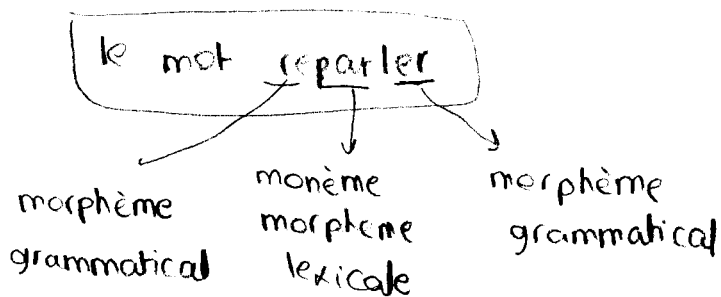
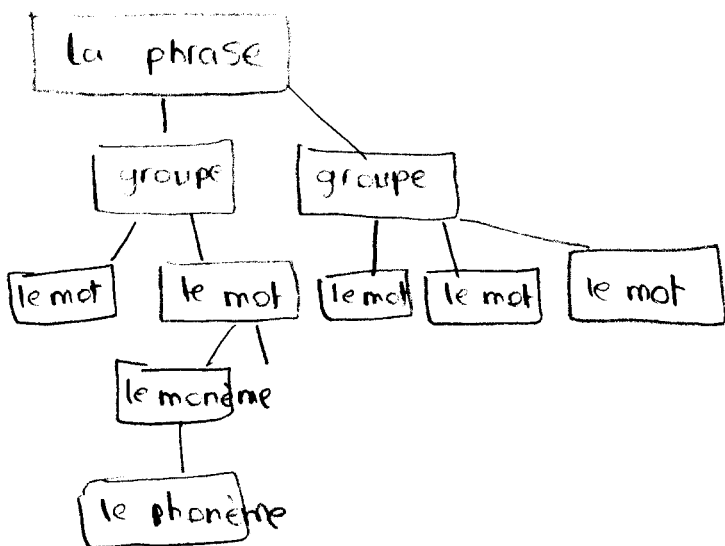
پرسشها

- ۱ - جدال "طبیعی" در مقابل "قراردادی" یونانیان باستان چه بود؟
- ۲ - مودیست‌ها چه کسانی بودند؟
- ۳ - چرا سرویلیام جونسز در تاریخ زبانشناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؟
- ۴ - نودستوریان چه کسانی بودند و کمک اصلی آنها به زبانشناسی چه بود؟
- ۵ - به چه دلیل دوسوسور چهرهء درخشانی در زبانشناسی است؟
- ۶ - ویژگیهای زبانشناسی بلومفیلدی چه هستند؟

تجزیه و تحلیل زبان

آلیس آنقدر سردرگم شده بود که نمی‌توانست حرفی بزند. لذا، بعد از یک دقیقه "هامتی‌دامتی"^۱ دوباره شروع به صحبت کرد: "کلمه‌ها هم دارای خُلق و خو هستند، بعضی از آنها مخصوصاً فعلها؛ بله فعلها، از همه مغرورترند. با صفتها هرگاری بخوابی می‌شود کرد، ولی با فعلها نه. با این حال من از عهده همه آنها برمی‌آیم." لویس گرول

بخش دوم



فصل ۴

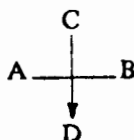
بخش بخش کردن زبان

زبان پدیده ایست دامنه دار و گسترده. بنا بر این زبان‌شناسان بالاجبار یک تعداد تقسیمات ساختگی را بر آن وارد می‌سازند تا بتوانند آن را به بخشهای قابل بررسی‌تری تقسیم کنند.

شیوه توضیح در برابر تاریخی

یکی از بنیادی‌ترین تقسیمات ساختگی که بوسیله زبان‌شناسان اعمال می‌گردد عبارت است از تقسیم بین زبان‌شناسی توصیفی و زبان‌شناسی تاریخی. زبان‌شناسی توصیفی (یا همزمانی) زبان را در یک مقطع زمانی بررسی می‌کند؛ و بر وضعیت زبان تمرکز دارد و بطور کامل تمام فرایندهائی را که منجر به بروز چنان وضعیتی شده نادیده می‌انگارد. زبان‌شناس توصیفی نظیر عکاسی است که گروهی از مردم را در وضعیت خصوصی ثابت نگه می‌دارد، و آنچه را که پیش و بعد از برداشتن عکس جریان داشته نادیده می‌انگارد. زبان‌شناس تاریخی (یا در زمانی) به

مطالعه تغییر زبان می پردازد - چون همه زبانها مدام در حال تغییرند .
 فرق میان زبانشناس توصیفی و تاریخی را می توان به وسیله نمودار
 پیشنهادی فردیناند دوسوسور نشان داد که امروزه نسبتاً کهنه شده است .
 او اولین کسی بود که بر ضرورت جداسازی این دو شیوه اصرار ورزید .



در نمودار بالا محور AB ، محور همزمانی یا محور ایستا می باشد ،
 و می تواند در هر نقطه ای با محور CD ، که محور پویا یا محور در زمانی
 است ، تلاقی کند .

بعضی مردم تصور می کنند که مطالعات تاریخی مهمترین بخش
 زبانشناسی را بوجود می آورد . این عقیده منسوخ شده به این علت نصح
 گرفت که اکثر علمای قرن نوزدهم منحصرأ به این جنبه زبان توجه داشتند .
 آنها بخصوص به زبانشناسی تاریخی - تطبیقی (یا فقه اللغه تطبیقی)
 علاقه مند بودند و آن شاخه ای از زبانشناسی تاریخی است که شکلهای گوناگون
 زبانهای بهم مرتبط را با هم مقایسه می کند و می کوشد تا "زبان مادر" را
 که تمام زبانها از آن بوجود آمده بازسازی کند .

در نیمه اول قرن بیستم ، توجه به جانب دیگری معطوف گردید .
 زبانشناسی توصیفی تقریباً جای زبانشناسی تاریخی را گرفت . بخصوص در
 آمریکا ، توجیهات توصیفی مفصل از زبانهای باقیمانده سرخپوستان آمریکا
 تقریباً تا همین اواخر ، نقطه عطف مهمی به شمار می رفت .

به یک تعبیر، زبان‌شناسی تاریخی به زبان‌شناسی توصیفی وابسته است. هرگونه شرح تاریخی از زبان بناچار در گرو بررسی دقیقی از یک سری مطالعات توصیفی قبلی می‌باشد که در طول سالیان متمادی انجام گرفته باشد. بهمین دلیل، زبان‌شناسی توصیفی پیش از زبان‌شناسی تاریخی در این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

توانش و کنش زبانی

یکی از بدیهی‌ترین (و در عین حال شگفت‌انگیزترین) واقعیت‌ها در مورد زبان این است که بنظر می‌رسد که هر سخنگو دستور زبان خویش را در مغز خود درونی ساخته باشد به نحوی که می‌تواند بطور طبیعی یک جمله غیر دستوری، مثل جمله: :

Quickly table green under happy.

را تمیز داده و رد کند. او در عین حال قادر است که تعداد نامحدودی از جمله‌های کاملاً جدید را بفهمد و تولید کند - جمله‌هایی را که قبلاً هرگز بیان نکرده باشد. اگر شخصی بگوید، "فیلهای صورتی دارند در سالی پشتک می‌زنند"، شما معنای گفته او را می‌فهمید، اگر چه تا کنون نظیر چنین جمله‌ای را نشنیده باشید.

آن دستور انتزاعی و ذهنی که سخنگویی را قادر می‌سازد تا تعداد بیشماری گفته‌های بالقوه را بیان کند و بفهمد به عنوان توانش سخنگو نامیده می‌شود (و این اصطلاحیست که به وسیله چامسکی پیشنهاد گردیده است).

چون "توانش" دستگاهی تجربیدی و ذهنی می‌باشد، ما به اصطلاح دیگری نیز برای نامیدن گفته‌های واقعی که یک سخنگو بیان می‌دارد نیاز داریم. این رویدادهای عملی زبان را کنش سخنگو می‌خوانند. این تمایز

در زبان‌شناسی جاری معاصر بحث زیادی را برانگیخته است. برخی از جامعه‌شناسان آن را تمایزی غیر واقعی دانسته‌اند چرا که اهمیت بررسی زبان را در موقعیت اجتماعی آن نادیده می‌گیرند. آنان از این شکایت دارند که بسیاری از دستورهای امروزی مبتنی بر پیش فرضهای تعدیل شدهء مربوط به توانش سخنگو نیستند (چه رسد به گفته‌های واقعی او).

اما این تقسیم‌بندی سودمند نیست به شرطی که به راههای افراط و تفریط کشانده نشود. وضع مطلوب آنست که این دوشیوه را مکمل یکدیگر بدانیم. هر نوع اظهار نظر در باره توانش سخنگو نهایتاً باید براساس اطلاعات جمع‌آوری شده‌ای باشد که از بررسی کنش او بدست آمده‌اند. در واقع، این تمایز دیرپائی است. دوسوسور دو مفهوم بسیار مشابهی را با توانش و کنش از هم متمایز می‌سازد که عبارتند از *langue* (زبان) و *Parole* (سخن).

منظور دوسوسور از *langue*، نظام ارتباطی مشترکی است که تمام سخنگویان بطور مشترک از آن استفاده می‌کنند و خودبه‌خود بر هر کودکی که در آن جامعه متولد شود تحمیل می‌گردد. سوسور در مقابل، *Parole* را به عنوان گفته‌های عملی تک‌تک افراد می‌انگارد که بوسیله فرد فرد سخنگویان بیان می‌گردد.

تمایز *langue/parole* دوسوسور شباهت نزدیکی دارد با دوگانگی توانش/کنش چامسکی. اختلاف بنیادی آنها اینست که دوسوسور بر مضمونهای جامعه‌شناسی *langue* تکیه دارد، در حالی که چامسکی بر کاربردهای روان‌شناسی توانش تأکید می‌گذارد.

این دو تمایز با تمایزی که در مهندسی ارتباطات بین رمز^۱ و پیام^۲

قائل می‌شوند قابل قیاس هستند. رمز عبارتست از نظام از پیش تدوین یافته‌ای برای ارسال علائم، و پیام یک اطلاع واقعی است که با استفاده از آن نظام فرستاده می‌شود.

لفظ و محتوا

زبان را می‌توان به شکل پدیده‌ای که دارای دو حوزه است در نظر گرفت، یکی حوزه لفظ و دیگری حوزه محتوا. در حوزه لفظ، زبان‌شناسی یا صورت یا شکل عناصر زبانی سروکار دارد بدون اینکه ضرورتاً معنای آن را در نظر بگیرد. از نقطه نظر صورت، عبارت:

Colourless green ideas sleep furiously.

(جمله بی‌معنایی که به وسیله چامسکی ارائه شده) از لحاظ دستوری جمله درستی است.

حوزه محتوا با معناشناسی سروکار دارد، یعنی با مطالعه معنا. بررسی صورت کمتر از مطالعه معنا پیچیدگی دارد. از این‌رو حوزه لفظی زبان معمولاً پیش از حوزه محتوا تجزیه و تحلیل می‌گردد.

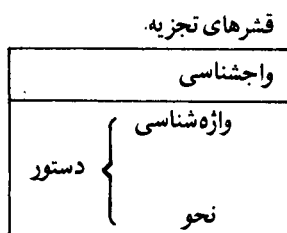
قشرهای تجزیه

در حوزه لفظ، می‌توان زبان را دست‌کم به دو لایه یا قشر تقسیم نمود: اصوات را در یک قشر قرارداد، و عناصری را که از ترکیب اصوات ساخته می‌شوند در قشری دیگر.

همانگونه که در پیش ملاحظه کرده‌ایم، هر زبان از مجموعه‌ای از واحدهای صوتی بنیادی یا واج‌ها برخوردار است. مطالعه این واحدها به واج‌شناسی معروف است. یک واج به‌خودی خود هیچ معنایی ندارد، اما گروه‌های واج‌ها، واحدهای بزرگتر معناداری را درست می‌کنند. این

واحدهای بزرگتر را واژگ نامند. مطالعهٔ واژکها و شیوهٔ ترکیب آنها با یکدیگر برای ساختن واژه‌ها مبحث واژه‌شناسی [صرف و اشتقاق] را بوجود می‌آورد.

واژه‌ها نیز به نوبه خود می‌توانند با هم ترکیب شده، گروهها و جمله‌ها را بسازند. مطالعهٔ این فرایند را نحو می‌گویند، مبحث واژه‌شناسی و نحو مجموعاً دستور را تشکیل می‌دهند:

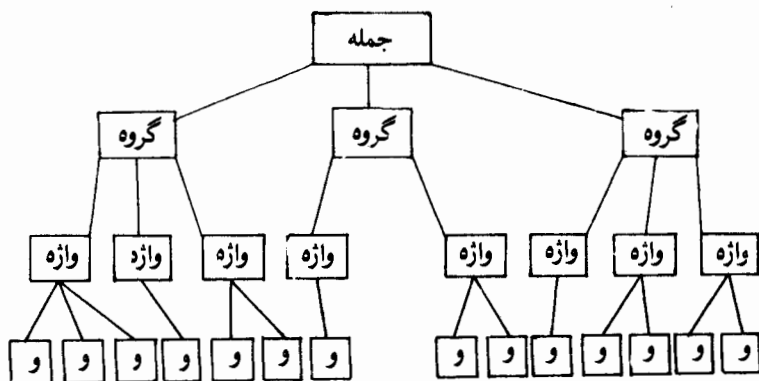


اینکه محققا چه تعداد قشر در زبان وجود دارد موضوع مورد بحثی است. بعضی‌ها تعداد آن را تا حد پنج قشر فرض می‌کنند. و برخی نیز بر این عقیده‌اند که هر نوع کوشش جدی برای تجزیهٔ زبان به قشرهای گوناگون گمراه‌کننده است. اما تردیدی نیست که دسته‌بندی اولیهٔ زبان حداقل به دو قشر، به شرطی که انسان ارتباط متقابل آنها را از نظر دور ندارد، کار سودمند است. این عمل تنها موقعی زیان‌بخش می‌باشد که این قشرهای متفاوت را به صورت بخشهایی بی‌ارتباط و مجزا مورد بررسی قرار دهند.

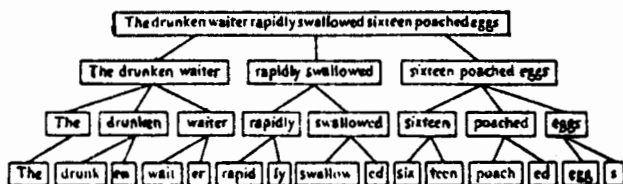
ساخت سلسله مراتبی

قشر دستگاه صوتی قشر نسبتاً روشنی است. لکن در قشر دستورچندین نوع واحد از جمله واژکها، واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها یافت می‌شوند. این

وضعیت ساخت سلسله مراتبی‌ای را بوجود می‌آورد که در آن، واحدهای کوچکتر با هم ترکیب می‌شوند تا بطور متوالی واحدهای بالاتر را تشکیل دهند: [شبه نمودارهای زیر]



= واژک



زبان‌شناس از کجا باید شروع کند؟

در تجزیهٔ زبان، زبان‌شناسان با مشکلی روبرو می‌شوند و آن اینست که از کجا شروع کنند؟ آیا با قطعه‌های درشت، مانند جمله شروع کنند و

بعداً به تدریج آن را به زنجیره‌های کوچکتر تقسیم نمایند؟ یا اینکه بهتر است از قشر دستگاه صوتی آغاز کنند؟ در این کار هیچ نحوه‌ای درست یا غلط مطرح نیست. هر دو روش به یک اندازه معتبر می‌باشد و این کتاب کار خود را از تجزیه‌ی اصوات شروع می‌نماید.

پرسشها

- ۱ - فرق بین شیوه‌های هم‌زمانی و درزمانی را برای تجزیه و تحلیل زبان بیان دارید.
- ۲ - تمایز بین حوزه و قشر را شرح دهید.
- ۳ - چه فرقی بین صورت و محتوا وجود دارد؟
- ۴ - فرق بین توانش و کنش را توضیح دهید.
- ۵ - منظور از ساخت سلسله مراتبی چیست؟

فصل ۵

تجزیه اصوات

جوانی بود از سرزمین دونلاگز^۱ ،
که نظریه جالبی پیشنهاد کرد ،
می‌گفت زبان ارس^۲
هیچ شعری ندارد
چون املاى آن ، شاعران را سردرگم می‌کند .
جی . بی . سرل

در بسیاری از زبانها ، صورتهای املائی قراردادی ، رهنمود کمی بر تلفظ
زبان دارد . برای مثال ، در زبان انگلیسی واژه‌هایی چون tough ،

though, through و plough وجود دارد که در هر کدام، خوشه -ough از تلفظ متفاوتی برخوردار است همانطور که دو سوسور اشاره نمود، "صورت‌های نوشتاری، زبان را در برابر دید ما به شکل دیگری جلوه گرمی سازند. آنها خیلی هم در چنان فرمی نیستند که شکل مبدل شده، زبان را نشان دهند." چون زبان‌شناسی در وهله نخست با واژه گفتاری سروکار دارد (رجوع کنید به فصل ۱)، اولین مسئله اینست که تصمیم بگیریم جریان سخن را به چه نحوی ثبت نمائیم. نظام‌های گوناگونی از آوانویسی یافت می‌شوند که در آنها هر نشانه نمود یک صوت واحد است. شاید معروفترین آنها الفبای آوائی بین‌المللی (I.P.A.) باشد. بسیاری از نشانه‌های I.P.A. از الفبای قراردادی نوشتاری به عاریت گرفته شده‌اند، مانند:

[b] درواژه bird

[d] درواژه dog

باید توجه داشت که نشانه‌هایی که نمود آواها می‌باشند معمولاً بین دو قلاب نوشته می‌شوند. در غیر این صورت گونه‌هایی از حروف الفبا بحساب می‌آیند شبیه:

[ɒ] (اواگون) درواژه hot

یا ترکیبی از حروف می‌باشند، نظیر: [ŋ] درواژه hang بعضی وقتها از حروف منسوخ نیز استفاده می‌شود، مثل: [ʃ] درواژه dish.

نشانه‌های دیگری هم از الفبای یونانی گرفته شده‌اند، مانند: [θ] درواژه thin و چند نشانه نیز ساختگی و جدیدند، همانند ll برای ۱۱ در زبان ولش^۱ که درواژه Llanelly آمده است.

برخی اوقات نشانه‌های تلفظ یا زیر و زبر آبه این علائم افزوده می‌شود. برای مثال دو نقطه، کشش صوت را نشان می‌دهد، نظیر: (u:) (یا u کشیده) درواژه boot.

نشانه [ځ] در ذیل یک همخوان [صامت]^۱ نشانه اینست که آن علامت را باید به صورت یک هجا تلفظ نمود، مانند:

bottom [ځ] دروازه

button [ځ] دروازه

"الفبای آوایی بین المللی"، به همراه این گونه عوامل، مجموعه‌ای از نشانه‌هایی را بدست می‌دهد که، از لحاظ نظری، می‌توانند هر صوتی را در هر زبانی که باشد نمایان سازند. اطلاعات بیشتر پیرامون آواشناسی در بخش ضمیمه کتاب آمده است، که با فهرست کاملی از الفبای آوایی همراه می‌باشد. اما، چون علائم آوایی خواندن متن را مشکلتر می‌سازند، در این کتاب سعی شده هر جا که ممکن باشد از الفبای متداول نوشتاری استفاده شود.

ثبت زبانی که صورت نوشته ندارد

اگر زبان شناس بخواهد برای یک زبانی که صورت نوشته ندارد دستوری تدوین نماید، نخستین وظیفه او اینست که شخص مطلع ذیصلاحی را بکمک بطلبد - یعنی سخنگوی بومی قابل اعتمادی را - که بتواند اطلاعاتی را از طریق او جمع‌آوری کند.

در نشست‌های نخست، از سخنگو می‌خواهد تا اشیاء مانوس از قبیل بینی، دهان، خانه و درخت را نام ببرد، و عین گفته‌های او را به الفبای آوایی بین المللی برمی‌گرداند، یعنی آن‌ها را آوانویسی می‌کند.

این آوانویسی حتی الامکان جزء به جزء و تفصیلی خواهد بود. حتی عطسه‌ها و سکسکه‌ها نیز در صورتی که به نحوی مرتبط باشند، باید ثبت

گردند. مثلا در زبان زولو^۱، اصواتی معروف به "نچها" یافت می‌شوند که ممکن است سخنگوی انگلیسی به سادگی از آنها بگذرد، چون به هیچ وجه شبیه به هیچکدام از اصوات گفتاری انگلیسی نیستند. نزدیکترین معادل انگلیسی برای آنها صدای نچ کردن می‌باشد که برای فرمان حرکت^۲ به اسب بکار برده می‌شود و صدای نچ^۳ که به نشانه مخالفت از خود بروز می‌دهند.

بعضی اصوات نظیر m و n تقریباً در تمام زبانها بکار می‌روند. اصوات دیگری مانند th که در واژه think وجود دارد و r فرانسوی تنها در برخی زبانها وقوع می‌یابند.

زبان‌شناس ممکن است در مراحل آغازین آوانویسی مرتکب اشتباهات عدیدهای بشود. احتمالاً زبان مادری او به میزان قابل ملاحظه‌ای او را زیر نفوذ خود قرار می‌دهد. یک فرد انگلیسی طبعاً توجه نمی‌کند که p در واژه pot بطور بسیار متفاوتی از p ای که در واژه Tspot^۴ تلفظ می‌شود. یا اینکه صوت آغازی واژه cat^۵ با صوتی که در آغاز واژه kitten موجود است بسیار فرق دارد. یا اینکه l در سر واژه leaf تفاوت دارد با آن دیگری که در واژه milk^۶ می‌باشد. او یاد گرفته است که این گونه تمایزات را نادیده انگارد، در حالی که ممکن است در زبانی دیگر ویژگی اساسی‌ای داشته باشد.

هر چه زمان بیشتری صرف شود کار آوانویسی زبان‌شناس از دقت بیشتری برخوردار می‌گردد. زمانی که مجموعه نسبتاً بسنده‌ای از اطلاعات را جمع آوری نمود، می‌تواند به مشخص کردن اصوات متمایز یعنی واجهای آن زبان مبادرت ورزد.

واجها

شمار علائم آوایی که در آوانویسی تفصیلی یک زبان بکار برده می شود ممکن است به صدها نوع برسد. لکن تعداد واجها خیلی کمتر از آن خواهد بود.

تعداد متوسط واجهای یک زبان در حدود سی و پنج واج می باشد. انگلیسی بریتانیایی دارای چهل و چهار واج (یا در گفتار بعضی مردم چهل و پنج واج) است. زبان هاوایی^۱، بنابر روایتی، سی واج و یکی از زبانهای قفقاز شمالی هشتادونه واج دارد. این دو حد غیر معمول بنظر می رسند و اطلاعات مربوط به آنها ممکن است نامعتبر باشد.

واج عبارتست از کوچکترین واحد صوتی متمایز - یعنی کوچکترین واحد صوتی ای که می تواند تغییری در معنا ایجاد نماید. واجهای [زبان] را می توانیم با پیدا کردن زوجهایی از واژه ها که دارای معانی متفاوتند مشخص سازیم، زوجهایی که به وسیله کمترین عامل ممکنه [فقط با یک اختلاف] از هم متفاوت باشند، شبیه زوجهای زیر:

pit	bit
rock	lock
pit	pin

این زوجهای واژه ای به زوجهای کمینه ای^۲ معروفند.

اصوات متمایز در یک زوج کمینه ای عبارتند از واجهای متفاوت، مانند:

bit و pit	در واژه های	/ b / و / p /
lock و rock	در واژه های	/ l / و / r /

pin و pit در واژه‌های / n/ و / t/ باز هم یادآوری می‌شود که واجها بین دو خط مورب قرار داده می‌شود.

واجهای انگلیسی

واجهای انگلیسی را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: اصوات همخوانی [صامت‌ها] و اصوات واکه‌ای [مصوت‌ها]. اطلاعات بیشتر در مورد این دو گونه صوت در بخش ضمیمه کتاب داده شده است.

باید توجه داشت که برخی از واکه‌ها نسبتاً خالص [ساده] یا تغییر ناپذیر هستند. شبیه واکه‌هایی که در واژه‌های *but*, *bat*, *bet*, *bit* یافت می‌شوند، و اینکه واکه‌های دیگر عبارتند از واکه‌های مرکب^۱ یا لغزنده که در آنها صدا از یک واکه به جانب واکه دیگر می‌لغزد، مانند واکه‌هایی که در واژه‌های *bait*, *bite*, *boat* دیده می‌شوند.

صورت واکه‌ها و همخوانی‌های انگلیسی بریتانیایی

همخوانها

واک‌ها

/p/ as in <i>pill</i>	/æ/ as in <i>pat</i>
/b/ as in <i>bill</i>	/ɑ:/ as in <i>part</i>
/t/ as in <i>tin</i>	/e/ as in <i>pet</i>
/d/ as in <i>din</i>	/ɪ/ as in <i>pit</i>
/k/ as in <i>cot</i>	/i:/ as in <i>peat</i>
/g/ as in <i>got</i>	/ɒ/ as in <i>pot</i>
/m/ as in <i>meat</i>	/ɔ:/ as in <i>port</i>
/n/ as in <i>neat</i>	/ʊ/ as in <i>put</i>
/ŋ/ as in <i>sing</i>	/u:/ as in <i>boot</i>
/l/ as in <i>lake</i>	/ʌ/ as in <i>but</i>
/r/ as in <i>rake</i>	/ɜ:/ as in <i>bird</i>
/f/ as in <i>fast</i>	/ə/ as in <i>ago</i>

همخوانها

/v/ as in *vast*
 /θ/ as in *thin*
 /ð/ as in *then*
 /s/ as in *sink*
 /z/ as in *zinc*
 /ʃ/ as in *ship*
 /ʒ/ as in *beige*
 /h/ as in *hat*
 /ts/ as in *chin*
 /dʒ/ as in *gin*
 /w/ as in *wet*
 /j/ as in *yet*

واکها

/eɪ/ as in *bay*
 /aɪ/ as in *buy*
 /ɔɪ/ as in *boy*
 /aʊ/ as in *bout*
 /ɔʊ/ as in *boat*
 /ɪə/ as in *beer*
 /eə/ as in *bare*
 /ʊə/ as in *boor*

واجگونه‌ها^۱

در تلفظ واجها گونه‌گونی قابل ملاحظه‌ای بوجود می‌آید. گونه‌های واج به واجگونه معروفند.

آواها^۲

هرگز نمی‌توان دو صوت را دقیقاً عین هم اداکرد. هر قدر هم سعی کنیم تا عین گفته خود را تکرار نمائیم بی‌فایده است. گرچه عموماً از این اختلافات جزئی بدون توجه می‌گذریم، ولی در هر حال این اختلافات بطور همیشگی وجود دارند.

برخی از این اختلافات چشمگیرتر از اختلافات دیگرند، نظیر اختلافاتی که در تلفظ /r/ زبان انگلیسی بریتانیایی دیده می‌شود. بعضی وقتها سخنگو ممکن است /r/ را در

واژه rock به صورت غلتان ادا کند، اما در موارد دیگر چنین نکند، با این حال تلفظ های متفاوت / r / بهیچ وجه تأثیری بر معنای واژه ندارند. بنابراین، این گونه های متفاوت / r / را واجگونه های / r / از نوع گونه آزاد^۱ نامند.

گاه و بیگاه گونه آزاد می تواند پیچیدگیهایی را بوجود آورد. یک فرد انگلیسی ممکن است تشخیص ندهد که [l] و [r] ژاپنی نسبت به هم دارای رابطه گونه آزاد هستند، و واجگونه هایی از یک واج می باشند. این اختلاف فاحش می تواند به تعبیر آوایی نادرستی منجر شود.^۲

توزیع تکمیلی^۳

در بعضی موارد نوعی واجگونه در مکان ثابتی از کلمه رخ می دهد. مثلا واج / l / انگلیسی در ابتدای واژه یک صورت دارد و در پایان واژه صورت دیگری. در واژه ای نظیر lip، اولین همخوان عبارتست از l روشن^۴، که به وسیله قرار گرفتن نوک زبان در پشت دندانها و پائین نگاه

1-Free variation

۲ - / r / ژاپنی چنانچه در آغاز کلمه یا هجا قرار گیرد به صورت واجگونه ای نظیر [l] تلفظ می شود. مشهور است که انگلیسی زبانی از یک فرد ژاپنی پرسید: غذای اصلی کشور شما چیست؟ شخص ژاپنی پاسخ می دهد lice (در انگلیسی به معنی شپش ها) در حالی که منظور او rice (برنج) بوده است. لذا واجگونه / r / که در آغاز واژه به صورت [l] تلفظ شده تعجب شدید انگلیسی زبان را بر می انگیزد. (م)

داشتن عقب زبان تلفظ می‌شود. اما در واژه pill، با اینکه سر زبان در همان نقطه قرار می‌گیرد، لکن عقب زبان افراشته می‌ماند و نتیجه آن ادای یک 1 خفیف^۱ خواهد بود. این گونه‌های / 1 / نسبت بهم دارای رابطه توزیع تکمیلی اند، یعنی واجگونه در جایگاهی از کلمه رخ می‌دهد که قابل پیشگویی است.

نمونه دیگری از توزیع تکمیلی در کاربرد واج / p / انگلیسی مشاهده می‌شود. هرگاه p در ابتدای واژه رخ دهد، همراه با دمش^۲ (جریان نفس) ادا می‌شود. اما بعد از صوت s، این جریان نفس از بین می‌رود. این دمیگی را می‌توان با قرار دادن یک ورق کاغذ در مقابل دهان و بیان واژه‌های pot, spill, spot و pill آزمایش نمود. در هنگام تلفظ spot و spill کاغذ بدون حرکت بجا می‌ماند. اما همین که واژه‌های pot و pill تلفظ شوند، جریان هوای همراه آن، کاغذ را باد می‌زند.

طرح مندی واجی

واجها هرگز مجموعه‌ای از عناصر منفرد پراکنده نیستند. آنها همواره از طرح مشخصی تبعیت می‌کنند. این طرح از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند، و تا حد زیادی بطور ناخودآگاه رعایت می‌شود و از آن چنین بر می‌آید که یکی از ابزارهایی می‌باشد که به اتکای آن حافظه انسان می‌تواند شمار زیادی از اقلام را در خود حفظ کند.

برای نمونه، در زبان انگلیسی بسیاری از واجهای همخوانی خودبه خود با هم جفت می‌شوند. مثلاً / p / با / b / جفت می‌شود، / t / با / d /، / k / با / g / و غیره. وانگهی / p /، / t / و / k / به‌طریقی

بسیار شبیه به یکدیگر عمل می‌کنند. هر کدام دارای صورت دمیده‌ایست که در آغاز واژه قرار می‌گیرد، شبیه واجگونه‌هایی که در آغاز واژه‌های pill ، till و kill درآمده‌اند، همچنین دارای صوت نادمیده، دیگری می‌باشد که به دنبال صوت / s / رخ می‌دهد، مانند واجگونه‌هایی که در واژه‌های spill ، still و skill دیده می‌شوند.

این طرح‌مندی، بخصوص در تغییر صوت حائز اهمیت است (نگاه کنید به فصل ۱۱).

ساخت هجایی

نوع دیگری از طرح‌مندی صوتی در درون هجاها رخ می‌دهد. هر زبان دارای ساخت هجائی ویژه‌ایست که تمامی واژه‌های آن (بجز واژه‌های قرصی متفرقه) از آن تبعیت می‌کنند. قواعدی که طرح درونی هجا را بنامی سازند منسجم و تکرار شونده‌اند. برای مثال، در انگلیسی واژه‌ای که با سه واج همخوانی شروع می‌شود همواره از سه قاعده دقیق پیروی می‌کند، که عبارتند از:

- ۱- اولین واج اجباراً / s / می‌باشد.
 - ۲- دومین واج یقیناً یکی از واجهای / p / ، / t / یا / k / است.
 - ۳- سومین واج مسلماً / l / ، / r / یا / w / خواهد بود.
- در نتیجه واژه‌هایی که با سه همخوان شروع می‌شوند واژه‌هایی هستند نظیر splendid و squeal ، spring و blding یا wbtendid در زبان انگلیسی نمی‌یابیم.

واجهای غیر زنجیری

اکثر واجها عبارتند از قطعه یا کششی از صوت، مانند / b / ،
/ t / یا / e / . این واجها به واجهای زنجیری معروفند . زبانی که دارای
واجهای غیر زنجیری باشد مانند زبان چینی ، مسئله دشواری را سر راه
زبانشناس انگلیسی زبان قرار می دهد .

در چینی ماندارین شمالی^۱ ، نمونه های زیادی از واژه ها یافت می شوند
که به وسیله اختلافاتی که در نواخت^۲ [آهنگ] آنها وجود دارد از یکدیگر
تمایز می گردند ، شبیه زوجهای کمینه ای زیر :

ma	(با نواخت مسطح)	به معنای مادر
ma	(با نواخت خیزان)	" بتهء شاهدانه ، کنف
ma	(با نواخت خیزان - افتادن)	" اسب
ma	(با نواخت افتان)	" سرزنش

بعضی وقتها این تمایزات واجی بطور اتفاقی به وسیلهء زبانشناسان
اروپائی نادیده انگاشته می شود و تجزیه و تحلیل آنها نتایج نادرستی
بدست می دهد .

"زبانهای نواختی"^۳ ممکن است بدون دلیل در نظر اروپائیان
زبانهای غامض جلوه کنند . اما این زبانها از امتیاز ویژه ای نیز برخوردارند
و آن اینست که نواختها و وزنهای گفتاری آنها را می توان به وسیله آلاتی
غیر از زبان انسان تقلید نمود . بدین ترتیب (در جوامع بدوی) امکانات
ارتباطی بیشتری را مشاهده می کنیم . "طبلهای سخنگو" در آفریقا بهمین
نحو عمل می کنند . ضربه های طبل ، گونه همانندی از نواختها و وزنهای

1 - North Mandarin Chinese 2 - tone

3 - tone languages

زبان است، و می‌تواند پیامهایی را از فواصل چند کیلومتری به دهکده‌ها مخابره کند.

روندهای جاری در واجشناسی

از یک نظر، می‌توان واجها را به عنوان واحدهای منفردی بحساب آورد که باید از یکدیگر جدا نگه داشته شوند. لکن از نقطه نظر آوایی، واجها به میزان قابل ملاحظه‌ای بر یکدیگر همپوشی دارند. هر واجی در چند مشخصه آوایی با شماری از واجهای دیگر مشارکت دارد. برای مثال، /p/، /b/ و /m/ هر یک دارای مؤلفه^۱ (یا مشخصه) ای از خصوصیت لبی هستند، یعنی همگی از لبها تلفظ می‌شوند.

/m/ و /n/ هر دو از مؤلفه‌ای از خصوصیت غنه‌ای برخوردارند. یعنی در موقع ادای این اصوات هوا از مجرای بینی خارج می‌شود. این نوع برداشت منجر به پیشرفت جالبی شده است، بدین معنی که کوشش شده تا واجها را بر حسب اجزای مؤلفه‌ای آنها دسته‌بندی کنند. این نوع تجزیه معروف است به تجزیه مشخصه‌های ممتاز^۲، و زبان‌شناسان علاقه‌مندند که مشخصه‌هایی را که واجی را از واج دیگر متمایز می‌سازد از هم بازشناسند. چنین ادعا شده است که مجموعه ثابتی مؤلفه وجود دارد که ذخیره اصلی مؤلفه‌ها را تشکیل می‌دهد و هر زبان فقط شماری از آنها را اختیار می‌کند.

اگر چنین باشد، این ادعا پرتو درخشانی را بر همگانیهای زبان انسان می‌افکند، همگانیهایی که امروزه موضوع جالب توجهی در زبانشناسی

1 - component

2 - distinctive feature analysis

بشمار می‌رود .

پرسشها

- ۱- واج چیست ؟
- ۲- زوج کمینهای کدامست ؟
- ۳- در زبان انگلیسی بریتانیائی چند واج موجود است ؟
- ۴- واجگونه را توضیح دهید .
- ۵- فرق بین گونه آزاد و توزیع تکمیلی را بیان کنید .
- ۶- واجهای غیر زنجیری کدامند ؟

1- les monèmes morphologiques : chats

2- les monèmes dérivée : Malheureux

impoli که نقش کدامی که را توصیف میکند

فصل ۶

واژک ها و واژه ها

کوچکترین واحد زبان که دارای نقش دستوری و معنایی مستقل می باشد
واژک نامیده می شود. اندازه واژکها متفاوتست. هجاها و طول آنها
نمی توانند برای تشخیص واژکها کمک مؤثری باشند. معیار اساسی اینست که
واژک را نمی توان به واحدهای دستوری کوچکتر تقسیم کرد.
جمله زیر در برگیرنده یازده واژک است.

The	sleep	walk	ing	albatross	chant	ed	a	dream	y	lullaby.
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11

هر کدام از واژه های The ، albatross ، a ، lullaby از
یک واژک درست شده اند چرا که هیچکدام را نمی توان از لحاظ دستوری به
اجزاء بیشتری تقطیع نمود. واژه های chanted و dreamy واژه های دو
واژکی هستند و sleepwalking واژه ایست که از سه واژک متشکل شده
است. واژکها را معمولاً بین دو ابرو قرار می دهند، نظیر:

{The} {sleep} {walk} {-ing} {albatross}

شمار واژگهای یک زبان خیلی بیشتر از تعداد واجهای آن می باشد .
 برای فرد تحصیل کرده [توانائی کاربرد] حدود ۱۰۰,۰۰۰ واژک به عنوان
 یک عدد معقول پیشنهاد شده است . این رقم کلان بدین معناست که واژگها
 تنها یک طرح منفرد یکپارچهای را در زبان تشکیل نمی دهند ، بلکه در هر
 زبان تعداد زیادی طرح برای آنها وجود دارد .

واژگها اساساً به دو دسته متمایز تقسیم می شوند : یکی واژگهای
 وابسته و دیگری واژگهای آزاد . واژگهای آزاد می توانند به تنهایی و به
 صورت واژه های مستقل بکار روند ، نظیر :

lullaby, dream, chant, albatross, walk, sleep

اما واژگهای وابسته تنها می توانند در اتصال با سایر واژگها رخ دهند ،
 نمونه های آنها عبارتند از : -ing, -y, -ed, -.

صرف و اشتقاق

تعیین مهم دیگر اینست که واژگهای وابسته را به دو دسته واژگهای
 صرفی و واژگهای اشتقاقی تقسیم می کنند . عمل صرف ، صورت واژه را
 تغییر می دهد تا مناسبات آن را با سایر واژه های جمله برقرار سازد ، شبیه
 صرف در واژه های زیر :

cat	cat - <u>s</u>
play	play - <u>ed</u>
sing	sing - <u>ing</u>

اما اشتقاق ، واژه ای موجود را به واژه ای جدید تغییر می دهد ، مانند :

kind	kind - <u>ness</u>
merry	merri - <u>ly</u>

obscene obscen - ity

بازشناسی واژکها

زبان‌شناس واژکها را با مقایسه گونه‌های کثیری از گفته‌ها تشخیص می‌دهد. او گفته‌هایی را بررسی می‌کند که بطور ناکامل شبیه بهم باشند، مانند دو جمله زیر:

The	dinosaur	sniff-ed	arrogant-ly	and	plodd-ed	for-wards.
The	dinosaur	snort-ed	loud-ly	and	edg-ed	back-wards.

شبهت ناکامل بین sniffed ، snorted ، plodded و edged زبان‌شناس را قادر می‌سازد تا زنجیره‌ed را تشخیص دهد و شبهت ناکامل بین arrogantly و loudly، و بین forwards و backwards به او امکان می‌دهد که -ly و -wards را جدا سازد. در زبان ترکی، شبهت بین adamlar (مردها) و kadinlar (زنها)، تشخیص پسوند جمع -lar را مقدور می‌سازد. اما همه واژکها بسادگی نمونه‌های بالا تقطیع پذیر نمی‌باشند. با این حال تشخیص واجها کلاً به وسیله همین تکنیک بنیادی انجام می‌گیرد یعنی به وسیله گفته‌هایی که بطور ناکامل مشابه یکدیگرند.

واژه‌ها^۱ و واژگونه‌ها^۲

در برخی موارد واژک تنها از یک نوع واژ یا یک نوع صورت آوایی متشکل می‌شود، مانند:

loud /laʊd/

-ly /-li/

لکن در بسیاری موارد واژک دارای تعدادی گونه است که به واژگونه معروفند. دسته‌بندی واژگونه‌ها همیشه کار ساده‌ای نیست. واژگونه‌های یک واژک خاص ممکن است دارای صورتهای کاملاً متفاوتی باشند. مثلاً geese, oxen, sheep, horses, dogs, cats, همگی در بر دارندهٔ واژک جمع انگلیسی هستند.

نوعی واژگونه را، واژگونهٔ محدود به واج گویند به شرطی که صورت آن وابسته به واجهای مجاورش باشد. نوع دیگری از واژگونه را واژگونهٔ محدود به واژک گویند هرگاه که عامل محدود کنندهٔ واجی بر آن نفوذ نداشته باشد.

محدودیت واجی

واژک جمع انگلیسی مثالهای بسیار خوبی را، هم برای واژگونه‌های "محدود به واج" و هم برای واژگونه‌های "محدود به واژک" بوجود می‌آورد. مکررترین این واژگونه‌ها واژگونهٔ /-z/ می‌باشد که در واژهٔ dogs رخ داده است. بهمین دلیل، واژک جمع را همیشه به صورت {-z} نشان می‌دهند. (یادآوری می‌شود که واژگونه‌ها از نظر واجی بین دو خط مورب نوشته می‌شوند و، همانطور که در بالا اشاره شد، واژک‌ها در میان دو ابرو). /-z/، /-s/، /-Iz/ همگی واژگونه‌هایی از واژک جمع انگلیسی‌اند که محدود به واج هستند.

/-z/ پس از اغلب واجهای واک - بر^۱ (صدادار) رخ می‌دهد،

1 - Voiced,

شبه موارد آن در واژه‌های dogs ، lambs و bees . (برای توضیح در باره اصطلاحات آوایی، به بخش ضمیمه کتاب نگاه کنید .) در حالی که واژگونه /-s/ بعد از اکثر واجهای بی‌واک^۱ [بی‌صدا] در می‌آید، نظیر رخدادهای آن در واژه‌های cats ، giraffes و skunks . واژگونه /-Iz/ عمدتاً به دنبال اصوات صغیری^۲ واقع می‌شوند، مانند کاربردهای آن در واژه‌های horses ، cheeses و dishes .

dog +/ -z/

cat +/ -s/

horse +/ -Iz/

(ضمناً توضیح بالا شرح مختصری بود از محدودیت { -z - } جمع انگلیسی . برای شرح مفصل‌تر، رجوع کنید به کتابهایی که در بخش ضمیمه کتاب توصیه شده‌اند .)

بررسی شکلهای مختلف واجی واژگونه‌ها در مبحثی بینا بین دانش واجشناسی و واژه‌شناسی قرار دارد، و اکثراً^۳ از آن به عنوان مبحث "واژی- واجی"^۴ (و گاه و بیگاه بطور ایجاز به نام مبحث "واژی- واجی"^۴) یاد می‌شود

محدودیت واژی

واژه‌هایی از قبیل sheep ، oxen و geese مشکل خاصی را بوجود می‌آورند. اگرچه آنها به عنوان اسامی جمع نظیر cats و dogs عمل می‌کنند، لکن عین آن علائم جمع را بکار نمی‌برند. این گونه‌نشانه‌های

1 - voiceless

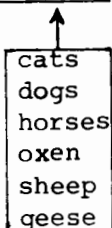
2 - sibilants

3 - morphophonology

4 - morphonology

جمع که محدود به واژ هستند تشخیص و تحلیلشان پیچیده تر می باشد .
 sheep ، oxen و geese را می توان از نظر دستوری معادلهای
 جمع از گونه های cats و dogs دانست چونکه جایگاه همانندی را در
 جمله اشغال می کنند ، به نحوی که در زیر می بینیم :

The _____ are making a lot of noise.



همچنین می توان اذعان داشت که واژه های sheep ، oxen و geese
 هر کدام نمایشگر دو واژک متمایز می باشند ، بدین صورت :

ox + جمع

sheep + جمع

geese + جمع

اما تنها واژه oxen به سهولت قابل تقسیم به دو واژک به شکل زیر
 می باشد :

ox + /ən/ (-en)

sheep می تواند به دو واژک تقسیم شود به شرطی که "پسوند صفر"
 را بپذیرد . "پسوند صفر" یک واژک جعلی ساده زبانی است که در چنین
 مواردی بسیار سودمند است و معمولا به شکل / φ / نوشته می شود .

sheep + /φ/

اما برای تجزیه geese روش مشخصی وجود ندارد . برخی از
 زبان شناسان ادعا می کنند که واژه /i:/ درواژه /gi:s/ (geese)

جایگزین / u: / در / gu:s / (goose) می‌شود و باید یک نوع واژک بخصوصی دانسته شود که آنرا واژک جایگزین نامند. و لذا صورت جمع این واژه را به شکل زیر تجزیه می‌نمائیم:

/gu:s/+/i:/ ← (/u:/)

در اینجا رشته (/u:/) ← /i:/ به این مفهوم است که " / i: / جایگزین / u: / می‌شود" اما این توضیح مفصل است. شاید بهتر باشد که بطور ساده اذعان داریم که صورت / gi:s / (geese) نشاندهنده دو واژک است، به شکل زیر:

goose + جمع

و اینکه این دو واژک را نمی‌توان از یکدیگر مجزا ساخت. لازم بیاد آوریم که صورتهای ماضی بعضی از افعال مانند went و took نیز مستلزم توجیهی مشابه توضیح بالا هستند که واژکهای زیر را نمایان می‌سازند.

go + زمان گذشته

take + زمان گذشته

چند مسئله دیگر ناشی از تقسیم واژک‌ها

مشکلات دیگری هم در جداسازی واژکهای واژه‌هائی چون cranberry و hamburger مطرح می‌گردد. cranberry به همراه واژه‌هائی چون roseberry، مشکلی را که به مشکل "واژکرانی" (Cranberry Morph) معروف است نشان می‌دهد.

در اولین نگاه، چنین بنظر می‌رسد که هر یک از این واژه‌ها از دو واژک ساخته شده‌اند، که عبارتند از: cran - berry و rasp - berry. اما با مداقه بیشتر، توجیه - cran و - rasp به عنوان واژکهای مجزا مشکل می‌نماید. این دو عنصر را فقط در این واژه‌ها می‌یابیم، از این رو

تجزیه کردن واژه‌ها غیر قابل توجه بنظر می‌رسد. یک واژه cran داریم که به معنای پیمانه‌ایست معادل ۲۷/۵ گالن برای شاه‌ماهی تازه. اما بهیچ وجه ارتباطی با cran- در واژه cranberry ندارد و لذا آن را توجه نمی‌کند.

زبان‌شناس باید با گزینش راه حلی که منطبق بر قاعده و دقیق باشد تصمیم خود را اتخاذ نماید. cranberry، بطور کلی به صورت دو واژک تجزیه می‌شود تا در زمره واژه‌هایی چون blackberry قرار گیرد. بنابراین cran- یک واژک بی‌همتا^۱ شمرده می‌شود (یعنی واژکی که فقط در یک واژه رخ می‌دهد).

مشکل مشابهی نیز به وسیله واژه‌های wh- و th- انگلیسی مطرح می‌گردد، مانند:

Where	—	there
When	—	then
Whither	—	thither

آیا این واژه‌ها را نیز باید به دو واژک مانند th-ere, wh-ere و نظیر آن تقسیم کرد؟ شاید این کار می‌توانست راه‌حل مناسبی باشد و این در صورتی بود که تنها زبان انگلیسی دارای واژه‌های wh- می‌بود. اما با در نظر گرفتن واژه‌هایی دیگر چون who و why وضعیت فرق می‌کند، چرا که این واژه‌ها دارای جفت‌هائی نیستند. پس چون نمی‌توانیم واژه‌های who و why را تقسیم کنیم قانع کننده‌تر اینست که واژه‌های where whither, when را نیز به عنوان واژه‌های تک واژی حفظ نماییم. مسئله متفاوت دیگری نیز بوسیله واژه‌هایی نظیر hamburger

1 - unique morpheme

ارائه می‌شود. این واژه بطور وضوح به دو واژک تقسیم‌پذیر است. اما تقسیم در کجای آن رخ می‌دهد؟ برخی بابت یاد آوردن این حقیقت که hamberger به دنبال نام Hamburg (هامبورگ)، که زادگاه اصلی آن بود، معروف شده است دو واژک -er و hamburg را پیشنهاد می‌کنند. اما اگر آن را با همتای دیگرش چون fishburger، cheeseburger و غیره قیاس کنیم، تقسیم واژی باید دقیقاً به صورت ham-burger انجام بگیرد.

امروزه بنظر می‌رسد که burger- به عنوان یک پسوند عمل می‌کند و بطور روزافزون در اسامی انواع مختلف غذاهای مرکب از گوشت کوبیده با نان (مانند fishburger، kingburger و غیره) بکار برده می‌شود. بنابراین ham-burger احتمالاً راه حل بهتری است. اکثر مردم، دیگر آلمان- موطن اصلی این غذا- را فراموش کرده‌اند، لذا ملاحظات تاریخی را نباید برای تحلیل توصیفی بحساب آورد.

خلاصه‌ای از مطالب بالا

واژک را می‌توان به عنوان کوچکترین واحد دستوری و کوچکترین واحد معنی‌دار تعریف نمود. واژک‌ها انواع گوناگون زیادی دارند. بنیادی‌ترین تمایز در آنها عبارت است از تمایزی که بین واژک‌های وابسته و واژک‌های آزاد ملاحظه می‌گردد، و تمایز مهم دیگر تمایزیست که بین واژک‌های وابسته، صرفی و واژک‌های وابسته اشتقاقی وجود دارد.

زبان‌شناس واژک‌های زبان را از طریق مقایسه گفته‌هایی مشخص می‌سازد که بطور ناکامل باهم شبیه باشند.

زبان‌شناس صورتی از واژگونه‌هایی را استخراج می‌کند که برای نشان دادن هر تک واژک بکار برده می‌شود. این واژگونه‌ها ممکن است محدود به واج باشند یا محدود به واژه.

در مواردی که تقسیم واژه به واژکها روشن نباشد، زبانشناس با قاعده‌ترین و منسجم‌ترین راه‌حل را بر می‌گزیند.

واژکها و واژه‌ها

شمار واژکهای واژه، از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند - همینطور روش ترکیب واژکها.

در قرن نوزدهم، علما می‌کوشیدند تا این قبیل معیارها را برای طبقه‌بندی زبانها به انواع گوناگون بکار گیرند. آنان دست کم سه نوع زبان را با ساخت واژی مختلف از هم باز شناختند، که عبارت بودند از:
زبان انفصالی (یا تجزیه‌پذیر)، و آن زبانیست که واژه‌های آن اغلب از یک واژک درست می‌شوند. انگلیسی هم بیشتر همین وضع را دارد، مانند:

Will you please let the dog out now.

زبان التصاقی (از واژه لاتینی به معنای "جسیده بهم")، و آن زبانیست که واژه‌های آن را می‌توان بدون زحمت به واژکهای متعدد تقسیم نمود. زبان ترکی، بارزترین نمونه این گونه زبانهاست. اما خصوصیت التصاقی [پیوند] به میزان محدودی در زبان انگلیسی نیز بکار برده می‌شود، نظیر:

lov-ing-ly

faith-ful-ness

زبان تلفیقی (تصریفی)، و آن زبانی است شبیه زبان لاتین که در آن واژکها طوری درهم ادغام می‌شوند که قابل تفکیک به واژکهای مجزا نمی‌باشند. همان‌طور که در صفحه‌های پیش ملاحظه شد، نمونه‌هایی از تلفیق نیز در زبان انگلیسی وجود دارد، مانند:

went = go + زمان گذشته

زمانی چنین تصور می‌شد که زبانها برای رشد خود از الگوی ثابتی تبعیت می‌کنند که دارای سه مرحله می‌باشد. این سه مرحله به ترتیب عبارتند از مراحل انفصال، التصاق و تلفیق. همچنین از زبانهای یونانی و لاتین با بیانی مالا مال از تکریم یاد می‌شد بطوری که گوئی این دو زبان نمونه‌هایی از والاترین و بهترین گونه‌های زبانی هستند. در حالی که زبان‌های دیگر به صورت زبان‌های منحرف یا نمونه‌هایی از زوال و فساد زبانی شناخته می‌شدند. ادوارد ساپیر آمریکائی نادرستی این قبیل عقاید را بطور صریح چنین بیان می‌دارد: "زبانشناسی که اصرار دارد، در صحبت از ساخت واژگان زبان لاتین، آن را به صورتی معرفی کند که گوئی اساسا بالاترین نشانی است از پیشرفت زبانی؛ به جانورشناسی می‌ماند که فکر می‌کند در عالم موجودات زنده فساد عظیمی بوقوع پیوسته تا موجب بوجود آمدن نژادی از اسب مسابقه یا گاو جرسی^۱ بشود."

ایراد دیگر به این نوع طبقه‌بندی اینست که هیچ زبانی گونه‌ایکدستی از ساخت واژی ندارد. اگر چه شماری از زبانها بیشتر بر یکی از این مقوله‌ها [انفصالی، التصاقی و تلفیقی] انطباق دادنی‌اند تا بر دیگری، لکن اکثر زبانها از فرایندهای مختلط هر سه نوع ساخت واژی برخوردارند.

واژه‌ها

از قرار معلوم واژه یک مفهوم همگانی است. حتی در فرهنگهای بدوی، سخنگویان قادرند واژه‌های زبان خود را از هم تمیز دهند. اما تا کنون هیچ کس تعریف قانع کننده‌ای از واژه بدست نداده است.

معروفترین تعریف، تعریفی است که به وسیله بلومفیلد زبانشناس

آمریکائی پیشنهاد شده، که واژه را به عنوان کوچکترین صورت آزاد تعریف نموده است، یعنی کوچکترین شکلی که می‌تواند به تنهایی بکار رود. این تعریف برای انگلیسی‌نوشتاری به بهترین وجهی مصداق پیدا می‌کند. ولی متأسفانه بر همهٔ زبانها انطباق دادنی نیست، و نه بر تمام انواع واژه‌ها. دلیلش اینست که اصطلاح واژه گونه‌هایی از مفاهیم مختلف را در بر می‌گیرد.

باررترین نوع واژه، واژه نوشتاری (املائی) است. معین کردن این گونه واژه در انگلیسی ساده می‌باشد، چرا که معمولاً در هر طرف آن فاصله‌ای رعایت می‌شود. گاه وبیگاه نویسنده اطمینان پیدا نمی‌کند که یک صورت نوشتاری، یک واژه است یا دو واژه، مانند *alright* و *all right*. لکن این مسئله‌ای ثانویست (باید اذعان داشت که همهٔ نظامهای خطی بین واژه‌های خود رعایت فاصله را نمی‌کنند، مثلاً خط دواناگری^۱، که برای زبان قدیمی سنسکرت بکار برده می‌شود، تمام واژه‌ها را بهم چسبیده می‌نویسد.)

معادل گفتاری واژهٔ املائی، واژه‌ایست لفظی. مثلاً واژهٔ لفظی *hit* / ، وابستگی دارد با واژهٔ نوشتاری *hit* :

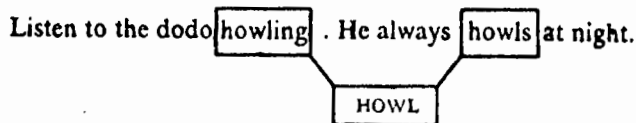
صورت املائی *hit*

صورت لفظی */hit/*

اما واژه‌های املائی و لفظی در بسیاری موارد بیش از یک واژهٔ دستوری را نمودار می‌سازند. صورت خطی *hit* هم اسم *hit*، هم زمان حال و گذشتهٔ فعل آن، و هم اسم مفعولش را نشان می‌دهد - یعنی چهار واژهٔ دستوری مختلف را، که در جملات زیر برای نمونه آورده می‌شوند.

- 1 -The play was a big hit
- 2 -Why do you always hit your baby brother?
- 3 -He hit me!
- 4 -He was hit by a bullet.

واژه قاموسی به بهترین وجه به عنوان یک "مدخل در فرهنگ لغت" تعریف می‌گردد. و آن عبارتست از اصطلاحی انتزاعی که محققا زیربنای صورتهای صرفی گوناگون قرامی‌گیرد. howling ، howl ، howled ، واژه‌های مختلف املائی و دستوری می‌باشند لکن همگی یک واژه قاموسی بحساب می‌آیند. و در فرهنگ لغت همگی باید در ذیل مدخل howl قرار گیرند، مانند:



طبقات واژه‌ای

هر زبان دارای شماری از انواع گوناگون واژهء دستوری یا طبقات واژه‌ای می‌باشد. (که در دستورهای سنتی به اقسام کلام معروف می‌باشند). برخی از آنها از جمله طبقات اسم و فعل، ممکن است همگانی باشند. برای دسته‌بندی واژه‌ها به طبقات، از آزمون جایگزینی^۱ استفاده می‌شود. زیانشناس صورتی از جایگزین‌های ممکنه را برای هر "جایگاه"^۲ در جمله استخراج می‌کند، به صورت نمودار زیر:

- 1 - test of substitution / substitution test
- 2 - slot

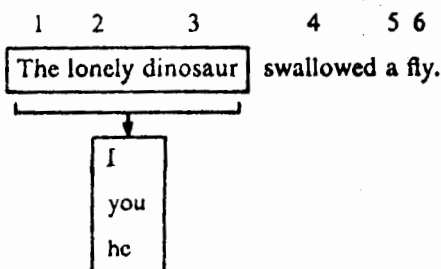
SLOT 1	SLOT 2	SLOT 3	SLOT 4	SLOT 5	SLOT 6
The	lonely	dinosaur	swallowed	a	fly.
A	greedy	kangaroo	ate	that	bird.
This	stupid	bird	followed	this	dinosaur.
That	small	fly	chased	that	kangaroo.

SLOT 1 = SLOT 5

SLOT 3 = SLOT 6

واژه‌های همانندی در جایگاه ۱ و ۵ یافت می‌شوند، از این‌رو این دو جایگاه متعلق به یک طبقه واژه‌ایست. همین وضعیت برای جایگاه‌های ۳ و ۶ نیز وجود دارد.

این‌گونه آزمون جایگزینی به عنوان یک ابزار کشف برای تمام قشرهای زبانشناسی آزمونی ضروریست برای اینکه معلوم می‌دارد چه اقلامی با هم مشابه هستند و چه اقلامی متفاوت. با وجود این باید توجه داشت که آزمون‌های جایگزینی بندرت به صورتی که در نمونه بالا آورده شده صریح و روشن می‌باشند. در انگلیسی، ضمیری مانند I، you یا he ممکن است یافت شود که از جایگاه ۱ تا ۳ را اشغال کند، نظیر مثال زیر:



این نوع مسئله معمولاً در حوزهٔ نحو بررسی می‌شود، که در فصل بعد به آن خواهیم رسید. همچنین باید توجه داشت که هشت قسم کلام که در اکثر کتابهای درسی انگلیسی دیده می‌شوند به میزان وسیعی مبتنی هستند بر

دستورهای یونانی باستان، و از نظر زبانشناسی قابل توجیه نمی‌باشند. برای نمونه، اصطلاح "قید" محتوی مجموعهٔ پراکنده‌ای از واژه‌هائیست که در "جایگاه‌های" کاملاً متفاوتی از جمله رخ می‌دهند،

مانند He ran quickly.

ولی نه مثل *He ran veryl.

باوجوداین very و quickly عموماً به عنوان قید طبقه‌بندی می‌شوند. شمار طبقه‌های واژه‌ای از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند. کوچکترین رقمی که تاکنون معرفی شده عدد دو می‌باشد که مربوط به زبان نوتکه^۲ می‌باشد که یکی از زبانهای سرخپوستان آمریکاست - گو اینکه مطالعات جدیدتر نشان می‌دهد که ممکن است دستور این زبان را بیش از حد ساده انگاشته باشند.

این مسئله پرسش جالب توجهی را بر می‌انگیزد. آیا امکان دارد که بتوانیم تعداد زیادی از طبقات واژه‌ای را به یک یا دو طبقه بنیادی کاهش دهیم؟ مثلاً، آیا تمایزی که بطور عادی بین صفت و فعل انگلیسی یافت می‌شود صرفاً روینائی است؟ در جمله‌های:

John is running.

John is good.

هم running و هم good ظاهراً یک نوع رابطه با John دارند بنابراین شاید این امر حقیقت داشته باشد. این نوع پرسش در حال حاضر

۱ - ستاره دلالت بر جمله‌ای دارد که از نظر دستوری پذیرفتنی

نیست.

مورد بحثهای پرشور زبانشناسی قرار دارد.

طبقات واژه‌ای باز و بسته

طبقات واژه‌ای به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند، یکی طبقه باز و دیگری طبقه بسته. طبقات باز آنهایی هستند که مشتمل بر تعداد نامحدودی از واژه‌ها می‌باشند، مانند اسمها و فعل‌ها. اسم، واژه‌ای از طبقه باز است برای اینکه مردم می‌توانند به تعداد دلخواه اسم‌های جدید بسازند بدون اینکه تأثیری بر ساخت زبان داشته باشد.

طبقات واژه‌ای بسته، آنهایی هستند که دارای شمار ثابتی از اعضای خود می‌باشند، مانند طبقه ضمیرها که مثلاً در زبان انگلیسی ضمائر شخصی عبارتند از: I، you، he، it، we، they (thou).

اما واژه‌ها بطور دقیق به یکی از این دو طبقه تقسیم‌پذیر نیستند. آنها بر میزانی منطبق می‌باشند که در میان دو انتهای بسته و باز قرار دارد. برای مثال، طبقه حرف اضافه باز تر است از طبقه ضمیر، اما بسته تر است از طبقه اسم. گاه و بیگاه حرف اضافه جدیدی ممکن است معرفی شود، مثل آنکه در جمله He fell overside the boat دیده می‌شود. [در زیر نمونه‌ای از میزان طبقات واژه‌ای داده می‌شود.]

← طبقات واژه‌ای → بسته						
باز	اسم	صفت	فعل	حرفه اضافه	پیوند	ضمیر
	table	good	sleep	into	and	I
	tree	happy	jump	onto	or	you
	moon	blue	swim	up		but he, she, it
	chair	white	sit	down	since	we
	horse	true	love			they
	cow	sad	hate			

واژه‌های پر^۱ و خالی^۲

تمایز مربوطه^۳ دیگر، عبارتست از تمایز بین واژه‌های پر و واژه‌های خالی. واژه‌های پر دارای نوعی معنای درونی هستند. آنها بر اشیاء^۴ اعمال و کیفیت‌هایی دلالت می‌کنند که می‌توانند در دنیای بیرون مشاهده شوند، مانند: blue, sleep, jump, tree, table. گفته می‌شود که این قبیل واژه‌ها از معنای قاموسی برخوردارند.

واژه‌های خالی دارای معنای درونی کم یا فاقد آنند. آنها به علت نقش دستوری‌شان در جمله وجود خارجی یافته‌اند. مثلاً and برای پیوند دادن اقلام بکار می‌رود، or دو پدیده^۵ متناوب را نشان می‌دهد، of بعضی وقتها ملکیت را می‌رساند لذا این واژه‌ها معنای دستوری دارند. بطور کلی طبقات واژه‌ای باز واژه‌هایی را که دارای معنای قاموسی هستند (یعنی واژه‌های پر را) در بر می‌گیرند و گرایش آرامی دارند بسوی طبقه‌های بسته که شامل واژه‌هایی با معنای دستوری (یعنی واژه‌های خالی) می‌باشند. چون مرز روشنی بین این دو نوع واژه وجود ندارد رابطه بین دستور و معنا نیز یک رابطه پیچیده می‌باشد.

پرسشها

- ۱ - فرق بین واژکهای محدود به واج و واژکهای محدود به واژ را بیان کنید.
- ۲ - واژک صفر چیست ؟
- ۳ - مشکل "واژ کرانبری" (cranberry Morph) کدامست ؟
- ۴ - چه فرقی بین صرف و اشتقاق وجود دارد ؟
- ۵ - رابطه بین واژه‌های پر و طبقات واژه‌ای باز را شرح دهید.

فصل ۷

نحو

syntax (نحو) از واژه‌های یونانی به معنای "نظم و ترتیب" اخذ شده. این معنا بطور وضوح نشان می‌دهد که نحو متضمن چه چیز است. نحو اسلوبی را بررسی می‌کند که واژه‌ها براساس آن با هم ترکیب می‌شوند تا بتوانند واحدهای بزرگتری را بسازند. جمله معمولاً بزرگترین واحد نحوی شناخته می‌شود که برای تجزیه و تحلیل‌های زبانی سودمند، متناسب است. بنابراین تجزیه نحوی به جمله و سازه‌های آن مربوط می‌شود. سازه، یک واژه فراگیر مفید است که در رابطه با مؤلفه جمله بکار برده می‌شود. به همین دلیل تجزیه نحوی جمله را گاه و بیگاه تجزیه سازه‌ای نیز می‌گویند.

جمله‌ها عبارتند از رشته‌هایی از واژه (یعنی از واژه‌هایی تشکیل شده‌اند که بهم پیوند یافته‌اند). اما این رشته‌ها، مانند رشته زیر نیستند که در آن واژه‌ها بطور تصادفی به دنبال هم قرار گرفته باشند.

policeman park a by near stopped the was he.

این یک رشتهٔ بدون ساخت، غیر دستوری و فاقد معنا می‌باشد. ولی جملهٔ

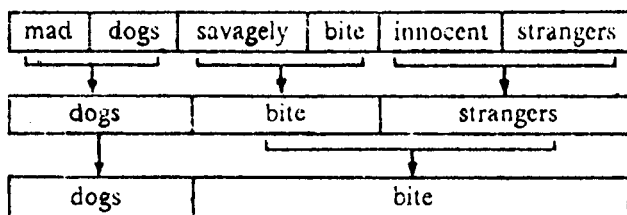
He was stopped by a policeman near the park.

جمله‌ایست مبتنی بر ساخت، دستوری و حاوی معنا. بنابراین جمله عبارتست از رشته‌ای مبتنی بر ساخت.

زبان‌شناسان به دو جنبهٔ این ساختمان‌دهی توجه خاص دارند. نخست، آنان به الگوهای که زیربنای جمله قرار می‌گیرند و به سازه‌های آنها علاقه‌مندند. ثانیاً به دنبال طرحهای نحوی‌ای هستند که برای پیوستن سازه‌ها بهم، بکار می‌روند، و نیز طرقی را جستجو می‌کنند که براساس آن اجزاء گوناگون جمله به یکدیگر مرتبط می‌شوند.

انواع جملهٔ پایه

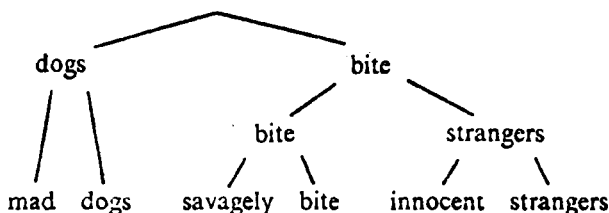
هر زبان دارای شمار معینی از انواع جمله پایه می‌باشد که تقریباً همهٔ جملاتش می‌توانند به آنها خلاصه شوند. تکنیک بنیادی در تجزیه نحوی عبارتست از خلاصه کردن جمله به یکی از این انواع پایه با استفاده از روش جانشینی پی‌درپی، نظیر نمونهٔ زیر:



جانشین‌ها بطور فزاینده جمله را ساده می‌کنند، اما بهیچ وجه طرح پایه آن را تغییر نمی‌دهند. این جانشین‌ها تا آنجا که بتوان جمله را سادتر نمود، ادامه می‌یابند.

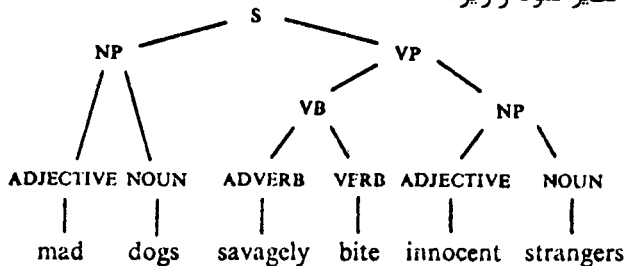
نمودار درختی

لایه لایه‌ای بودن پیچیده جمله را می‌توان بطور بسیار روشن با نمودار درختی نشان داد. به این دلیل آن را نمودار درختی می‌گویند که انشعابات آن به شاخه‌های درخت می‌ماند. این نمودار، جمله‌ها نیز نامیده می‌شود. در نمودار درختی، جمله‌ای که مبتنی بر یک طرح پایه باشد از رأس به پایین منشعب می‌شود و هر چه پایین‌تر رود پیچیده‌تر می‌گردد، شبیه جمله زیر:



انشعاب و نشانه‌گذاری

امتیاز نمودار درختی در این است که هر نقطه تلافی یا گره‌ای را بر روی آن می‌توان نشانه‌گذاری نمود، بطوری که ساخت کلی آن را روشن‌تر سازد، نظیر نمودار زیر:



s—Sentence

NP—Noun Phrase

VP—Verb Phrase

از فرایند کلی تجزیه نحوی بعضی وقتها به عنوان "انشعاب و نشانه گذاری" نیز یاد می‌شود. سازه‌های بلا فصل از یک گره منشعب می‌شوند و سپس نشانه نحوی مناسبی در آن نقطه می‌گیرند. برای مثال، در نمودار بالا، Adjective + Noun با هم از گره‌ای منشعب می‌شوند که نشانه NP (Noun phrase) گرفته است.

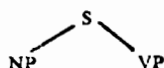
انشعاب و نشانه‌گذاری لایه‌های متوالی سازه‌ها، در تمام تجزیه‌های نحوی متداول است - با وجود این زبان‌شناسان در این مورد که سازه‌ها را چگونه منشعب سازند با یکدیگر اختلاف نظر دارند. همچنین نظرات آنان در مورد تعداد لایه‌ها، که جمله بطور سودمندی براساس آنها تجزیه می‌گردد، متفاوت است.

قواعد بازنویسی

طریقه دیگر در بیان اطلاعات حاصله از نمودار درختی، بوسیله قواعد بازنویسی می‌باشد. قاعده بازنویسی یک قاعده جایگزینی است که طی آن نماد سمت چپ پیکان به صورت گسترده در سمت راست پیکان باز نوشته می‌شود، مانند:

$$S \longrightarrow NP + VP$$

این فرمول بدین معناست که نماد S به NP + VP بازنویسی می‌شود. نمودار درختی مربوط به آن به شکل زیر است:



جمله "Mad dogs savagely bite innocent strangers." را می‌توان به صورت زیر بازنویسی نمود:

$S \rightarrow NP + VP$
 $VP \rightarrow VB + NP$
 $NP \rightarrow ADJECTIVE + NOUN$
 $VB \rightarrow ADVERB + VERB$
 $ADJECTIVE \rightarrow mad, innocent$
 $NOUN \rightarrow dogs, strangers$
 $ADVERB \rightarrow savagely$
 $VERB \rightarrow bite$

امتیاز مهم قواعد باز نویسی اینست که کاملاً صریح هستند و جایی برای حدس و گمان باقی نمی‌گذارند. با استفاده از این گونه قواعد، حتی کسی که زبان انگلیسی نداند، می‌تواند یک جمله کامل انگلیسی را تولید کند، برای این که قواعد آن از نظر تکنیکی گام به گام پیاده می‌شوند، یعنی هر بار تنها یک نماد باز نویسی می‌شود.

سازه‌های گسسته

تجزیه سازه‌ای بندرت به سادگی نمونه بالا انجام می‌گیرد و معمولاً با مشکلاتی همراه است. یک مشکل متداول در زبان انگلیسی عبارتست از رویداد سازه‌های گسسته، نظیر:

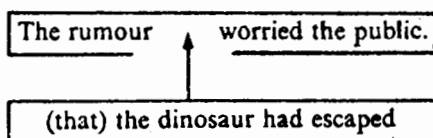
He turned the light off

که نمودار درختی آن به شکل زیر خواهد بود:



تجزیه سازه‌ای انگلیسی بوسیله درونه‌گیری‌های مکرر پیچیده‌تر - می‌شود. شمار زیادی از جمله‌ها دارای "جمله وارء" دیگری هستند که به درون آنها وارد شده است، مانند:

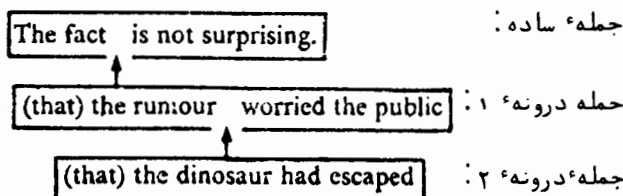
The rumour that the dinosaur had escaped worried the public.



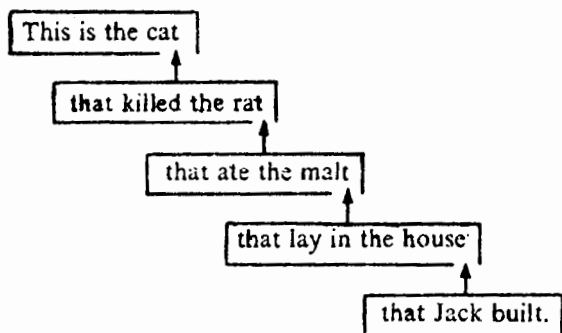
از لحاظ نظری، جمله می‌تواند در برگیرنده شمار نامحدودی از جمله‌های دیگر باشد که در آن درونی می‌شوند. در جمله زیر:

The fact that the rumour that the dinosaur had escaped worried the public is not surprising.

یک جمله ساده دو جمله زیر را در بر می‌گیرد، بدین‌صورت:



مثال دیگر از درونه‌گیری، این شعر کودکانه است:



پیوند هم پیچیدگی‌هایی را به بار می‌آورد. این عمل موقعی روی می‌دهد که عناصری از زبان به عناصر مشابه دیگری افزوده (یا پیوسته) می‌شوند، نظیر:

Do you want coffee or tea or coke or milk ?*

John and Mary and Peter went to the cinema.

Archibald played tennis,

and Douglas played cricket,

but Peter went fishing.

درونه‌گیری و پیوند هر دو خصوصیت مهمی از زبان را نمودار می‌سازند - یعنی عمل تکرار شدن را. تکرار عبارتست از امکانات کارکرد مجدد نامحدود از نوعی قاعده، دستوری، بنحوی که جمله را (از لحاظ نظری) می‌تواند بطور نامحدودی طولانی سازد. این خصیصه مهم زبان باید در دستور جای ویژه‌ای داشته باشد.

* در واژه‌های این جمله تغییراتی داده شده است که البته هیچ تغییری در کاربرد آن حاصل نمی‌کند. (م)

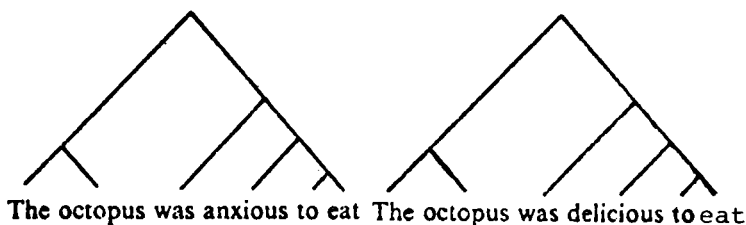
ژرف ساخت و روساخت

شاید بزرگترین ضعف تجزیهٔ سازه‌ای ناتوانی آن در ایجاد تمایز بین ژرف ساخت و روساخت باشد. در زبان، اکثراً اتفاق می‌افتد که دو جمله از نظر روبنائی مشابه بوده، اما از لحاظ زیربنائی از هم متفاوت باشند، مانند دو جملهٔ زیر:

The octopus was anxious to eat.

The octopus was delicious to eat.

این دو جمله از یک طرح مشابه دستوری تبعیت می‌کنند، و دارای نمودار درختی همانندی هستند:



اما در جملهٔ اول، اختاپوس عمل خوردن را انجام می‌دهد، در حالی که در جملهٔ دوم اختاپوس خورده می‌شود. برای نشان دادن این اختلاف بطور وضوح می‌توانیم تأویلی روی عناصر جمله انجام دهیم:

Eating the octopus was delicious.

*Eating the octopus was anxious.

در این موارد، زبان‌شناس اذعان می‌دارد که این جمله‌ها دارای روساخت مشابه اما ژرف ساخت‌های متفاوتند. این تمایز در دستور تأویلی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است (در این مورد به فصل ۸ نگاه کنید).

دستگاههای نحوی^۱

در این جمله:

The large spider terrified Aunt Matilda^۲.

از کجا می فهمیم که این Aunt Matilda بوده است که ترسیده و نه spider؟ و چگونه متوجه می شویم که large اشاره به spider دارد، نه به Aunt Matilda؟ این نکات با استفاده از دستگاههای نحوی معلوم می شوند. دستگاههای نحوی از زبانی به زبان دیگر فرق می کنند، اما دستگاههای مشابه تکرار می شوند. اغلب زبانها یک یا دو دستگاه ویژه خود و چندین دستگاه فرعی دارند.

ترتیب واژهها^۳ دستگاهی است که در زبان انگلیسی مقدم بر هر دستگاه

دیگر بکار می رود، مثلاً:

The large spider terrified Aunt Matilda.

Aunt Matilda terrified the large spider.

تمام واژههای این دو جمله عین هم هستند. تنها ترتیب واژهها است که گویای اینست که چه کسی، چه کسی را ترسانده.

دستگاه دیگری که در انگلیسی یافت می شود عبارتست از کاربرد واژههای نقش نما. اینها به اصطلاح "واژههای خالی" هستند، از قبیل by، of و غیره که صرفاً برای نشان دادن روابط دستوری بکار می روند،

He was hit by a car. نظیر:

The Queen of Sheba...

1 - syntactic devices

۲ - عنکبوتِ بزرگ خاله ماتیلدا را ترساند.

3 - word order

در زبانی مانند لاتین مطابقت (یا تطابق) ، دستگاه ویژه‌ای بشمار می‌رود :

Magna aranea perterrit Matildam amitam

خاله‌را ماتیلدارا ترسانید عنکبوت بزرگ

در این جمله بین magna و aranea مطابقتی وجود دارد که نشان می‌دهد این دو واژه وابسته به هم هستند . دیگر ترتیب واژه‌ها برای این جمله مفهومی ندارد . چون اگر واژه‌ها به ترتیب دیگری هم قرار بگیرند باز هم معنای این جمله کماکان باقی خواهد ماند ، مانند :

Magna Matildam perterrit amitam aranea

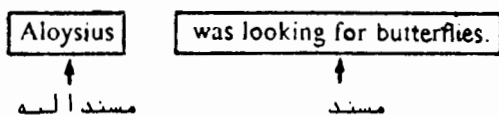
عنکبوت خاله‌را ترسانید ماتیلدارا بزرگ

در انگلیسی هم غالب اوقات مطابقت روی می‌دهد . در عبارت he swims مطابقت بین he و واژک s- در پایان swims برقرار شده است .

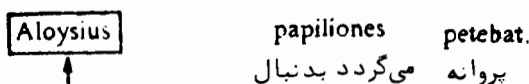
بعضی وقتها مشخصه‌های نحوی را می‌توان با آهنگ نشان داد . در انگلیسی یکی از راه‌های ممکن برای بارشناختن جمله‌های پرسشی از جمله‌های اظهاری همین است . جمله اظهاری He is going home را تنها به وسیله "آهنگ جمله" می‌توان از جمله پرسشی He's going home تمیز داد ، چراکه آهنگ جمله در پایان جمله پرسشی اغلب فراز پیدا می‌کند . در پاره‌ای موارد ادعا شده است که صرف و نحو با یکدیگر در یک حالت توازن قرار می‌گیرند بدین معنا که اگر زبانی دارای صورت صرفی پیچیده‌ای باشد از نحو نسبتاً ساده‌ای برخوردار است ، و زبانی که صورت صرفی نسبتاً ساده‌ای داشته باشد منجر به این می‌شود که از دستگاه نحوی پیچیده‌ای برخوردار گردد . اما این نظر تاکنون قطعیت پیدا نکرده است .

مسندالیه^۱ جمله

یکی از مسائلی که در حال حاضر مورد بحث می باشد عبارتست از روابط بین اجزاء مختلف جمله. در دستور سنتی، این نوع مسائل چندان مطمح نظر نبود. خود به خود چنین تصور می شد که جمله می تواند به دو قسمت مسندالیه و مسند^۲ تقسیم گردد. مسندالیه، اسم (یا گروه اسمی) بود و مسند هم اطلاع افزونتری را در مورد آن بدست می داد، مانند:



اما در بررسی دقیقتر، ناپایداریهای گوناگونی در مورد عنصر معروف به مسندالیه خود را آشکار می سازند. در یک زبان تصریفی مانند لاتین، مسندالیه جمله معمولا یک مسندالیه دستوریست، که از طریق کاربرد آن در "حالت فاعلی" باز شناخته می شود، شبیه:



مسندالیه دستوری (در حالت فاعلی)

اما در انگلیسی که معمولا "پایانه" حالت "برای نشاندار کردن مسندالیه دستوری وجود ندارد، مسندالیه دستوری جمله با مسندالیه مورد گفتگو اشتباه می شود - گرچه این نوع فاعل بیشتر در زبان ادبی و کار شعر و شاعری رخ می دهد تا در زندگی روزمره.

بنابراین، در برخی موارد باید از واژه «مسندالیه اجتناب نمود و آن را با اصطلاحی که ابهام کمتری ایجاد کند جایگزین ساخت، مانند اصطلاح نهاد یا فاعل. این بحث کوتاه تنها اشاره مختصری بود به کیفیت بسیار پیچیده این مسئله.

مفعول جمله

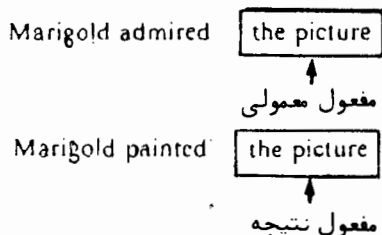
آنچه به اصطلاح مفعول جمله نامیده می شود نیز خود موجب پیچیدگیهایست. از نظر دستور سنتی، افعال به دو گونه متعدی و لازم متمایز می گردند. فعلهایی را که با مفعول همراه می شوند متعدی می شناسند (اصطلاح Transitive (متعدی) از یک فعل لاتینی به معنای "گذشتن از" مأخوذ است)؛ و چنین تصور می شود که عمل فعل از آن گذشته و به مفعول سرایت می کند) مانند:

George killed an octopus.

فعلهایی که همراه با مفعول نباشند فعلهای لازم شمرده می شوند، شبیه:

The octopus died.

اما همین صورت ساده بوسیله عوامل متعددی غامض می گردد. نخست اینکه واژه مفعول دست کم دو نوع مفعول را در بر می گیرد، یکی مفعول معمولی را و دیگر مفعول نتیجه را، نظیر:



در جملهٔ نخست، پیش از اینکه Mary مفعول (the picture) را ستایش کند، آن مفعول وجود داشته، اما در جملهٔ دوم، مفعول (the picture) نتیجهٔ عمل کرد Mary است.

پیچیدگی دیگر عبارتست از وجود شماری از افعال متعدی در موقعیتی که مفعول در آنها مستتر می‌باشد یا، به اصطلاح زبانشناسی، مفعول آنها محذوف است. این امر ایدهٔ نادرستی را در مورد آنها القاء می‌کند و آن اینست که این افعال را جزو افعال لازم قلمداد می‌کنند، مانند:

Alfred is eating (his dinner).

Alfred is writing (a letter).

امروزه، زبان‌شناسان می‌کوشند تا ژرف ساختی را که زیربنای این روساختهای گوناگون قرار می‌گیرند آشکار سازند.

پرسشها

- ۱ - منظور از انشعاب و نشانه‌گذاری چیست؟
- ۲ - عمل تکرار کدامست؟
- ۳ - فرق بین ژرف ساخت و رو ساخت را بیان کنید.
- ۴ - سه دستگاه نحوی را که در انگلیسی می‌توان یافت نام ببرید و شرح دهید.
- ۵ - چرا واژه مسندالیه در زبانشناسی ایجاد شبهه می‌کند؟

فصل ۸

چامسکی و دستور تأویلی

به جرأت می‌توان ادعا کرد که چامسکی بی‌انفوذترین دانشمند زبانشناس قرن حاضر می‌باشد. او قدر مسلم زبانشناسی است که آوازه شهرتش بیش از همه به خارج مرزهای زبانشناسی رسیده است. کتاب او با عنوان *ساختهای نحوی* (۱۹۵۷) به عنوان یک اثر فوق‌العاده مهم معرفیت برق‌آسایی حاصل کرد. با این همه چامسکی و دستور تأویلی او که اساسا نظراتی ساده (اما بدون شک هوشمندانه‌ای) می‌باشد، در تمام ابعاد، هاله مسحورکننده و اسرارآمیزی را به دور خود گرفته است.

گرایش سریع به سوی چامسکی در سالهای ۱۹۶۰ تا حدودی به سبب دلایل تاریخی بوده است. در سالهای ۱۹۵۰ زبانشناسی، بخصوص در آمریکا، در حالت رکود بسر می‌برد. دامنه فعالیتش محدود شده و حالت ایستائی بخود گرفته بود. بیست سالی می‌شد که هیچ‌گونه تحول چشمگیری در روند زبانشناسی بوقوع نپیوسته بود (به فصل ۳ نگاه کنید). هنگامی که چامسکی وارد صحنه شد، زبانشناسی برای پذیرش ایده‌های جدید آمادگی

کامل داشت.

همچنان که در فصل ۳ یادآوری شد، سهمی که چامسکی به دانش زبان‌شناسی بخشید از دو جنبه برخوردار بود. نخست اینکه، چامسکی اهدافی را که نظریه زبان‌شناسی به سوی آنها جهت‌گیری کرده بود مورد پرسش قرار داد، و هدفها و وظائف تازه‌ای را برای "دستور" مشخص ساخت. دوم اینکه، چامسکی شکلی را که این دستور نوین باید بخود می‌گرفت معلوم ساخت یعنی شکل دستور تأویلی را.

اهداف نظریه زبان‌شناسی و مفهوم دستور

بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۵۷، زبان‌شناسی این وظیفه را برای خود مسجل کرده بود که به تکمیل "روندهای کشف" بپردازد؛ یعنی به یافتن مجموعه‌ای از اصول که زبان‌شناس را قادر سازد تا دستور زبانی را از توده‌ای اطلاعات، که با کمک یک سخنگوی اهل زبان، جمع‌آوری شده "کشف کند" یا استخراج نماید. برای اینکه این نوع دستور حتی الامکان یک دستور علمی باشد، باید بطور ایدآل و صرفاً براساس بررسی الگوهای نوشته شود که در زبان وجود دارند و هیچ رجوعی به "معنا" نداشته باشد.

بنابراین، در این زمان، دستور می‌توانست به عنوان یک توصیف عینی کاملی از زبان مشخص گردد. و هدف غائی زبان‌شناسی عبارت بود از یافتن قواعدی که به چنین دستورهای منتهی گردد.

چامسکی ادعا کرد که این هدف، هم بیش از حد آرمانگرایانه بود و هم در چشم‌انداز خود بسیار محدود. از این نظر بیش از حد آرمانگرایانه بود که عملاً امکان نداشت بتوانیم قواعد خدشه‌ناپذیری را برای استخراج یک دستور کامل از توده‌ای اطلاعات وضع کنیم. چشم‌انداز آن بسیار محدود بود چون این دستورها از قدرت پیشگوئی برخوردار نبودند. آنها آنچه

را که رخ داده بود دسته‌بندی می‌کردند، اما آنچه را که ممکن بود رخ دهد پیشگوئی نمی‌نمودند.

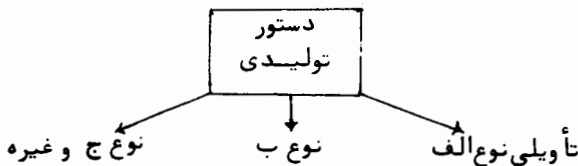
چامسکی پیشنهاد کرد که دستور، بجای آن، باید به عنوان نظریه یا فرضیه‌ای در نظر گرفته شود که چگونگی کارکرد زبان را بیان دارد. همانگونه که متخصص بیوشیمی فرضیه‌ای را در بارهٔ تکثیر سلولها فرمول‌بندی می‌کند و سپس آن را بر روی سلولهای زنده آزمایش می‌نماید، دستور نیز باید فرضیه‌ای باشد در بارهٔ زبان که به همان نحو فرمول‌بندی و آزمایش گردد. چنین دستوری، چنانچه بطور صحیح تدوین شود، "به صورت دستگاهی خواهد بود که تمام توالیهای دستوری را تولید می‌کند و هیچ رشتهٔ غیر دستوری را بوجود نمی‌آورد."

وظیفهٔ زبان‌شناس باید این باشد که چنین دستورهایی را فرمول‌بندی کند تا اصولی را بدست دهد که بوسیلهٔ آنها بتوان دستورها را ارزشیابی نمود - بطوریکه، اگر زبان‌شناس با دو دستور زبان روبرو شود، خود به‌خود بتواند نوع بهتر را تشخیص دهد و دیگری را رد نماید.

دستور تولیدی [زایشی]

از آن پس چامسکی اصرار ورزید که دستور باید پیشگوئی‌کننده باشد. باید توالیهای دستوری بالقوه را همانند رشته‌های بالفعل تولید نماید. چامسکی همچنین پافشاری نمود که دستور باید کاملاً صریح باشد. نباید چیزی را به حدس و گمان واگذار کند و باید بصورت مرحله به مرحله فرمول‌بندی شود به نحوی که تولید جمله‌های زبان را صرفاً به شکل فرایندی مکانیکی نشان دهد. حتی اگر کسی زبانی را نداند باید بتواند با تبعیت از قواعد مرحله‌ای، جمله‌های آن را تولید نماید. خصوصیت صراحت و پیشگوئی این دستور را می‌توان در یک واژه

جمع‌بندی نمود، یعنی در واژهٔ تولیدی، واژهٔ تولیدی اغلب به غلط تعبیر می‌شود، و بطور نادرست مترادف با "تأویلی" بکار می‌رود. اما این دو واژه را باید از هم جدا دانست. هر نوع دستور که صریح و پیشگوئی‌کننده باشد تولیدی هم هست.



دستور تأویلی

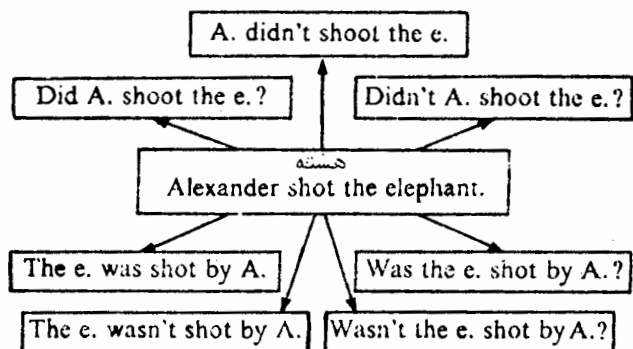
اکثر دستورها از شماری ساختهای خاص برخوردارند که از نظر روبنائی متفاوتند، اما سخنگویان آنها، از روی شم زبانی خود، حس می‌کنند که آنها در سطح "عمیق‌تر" بهم مربوط می‌باشند. به دیگر سخن، آنها دارای ژرف ساخت مشابه و روساخت‌های متفاوتند. (برای تمیز بین ژرف ساخت و روساخت، به فصل ۷ رجوع کنید). مانند جمله‌های زیر:

Alexander shot the elephant.

Did Alexander shot the elephant?

The elephant was shot by Alexander.

در دستور تأویلی (به نحوی که در حلهٔ نخست فرمول‌بندی گردید)، تمام این جمله‌ها از یک هستهٔ زیربنائی مشتق می‌گردد، شبیه نمودار زیر:



هسته ژرف ساختی زیربنائی به وسیله فرایندهائی که به عنوان تأویلها معروفند به نموده‌های روساختی مختلفی برگردانده می‌شود یا تأویل می‌یابد. بنابراین دستور تأویلی را می‌توان به عنوان دستوری تعریف کرد که ژرف ساخت‌ها را با میانجیگری تأویلها به روساختها تبدیل می‌کند. از یک سو، تأویلها می‌توانند روساختهای مختلفی را (مانند نمودار بالا) به هسته ژرف ساختی همانندی ارتباط دهند. از سوی دیگر، می‌توانند جمله‌هائی را توجیه کنند که مشابه هم بنظر می‌رسند، اما به‌رغم سخنگویانش، متفاوت دانسته می‌شوند، مانند دو جمله زیر:

(I) John is eager to please.

(II) John is easy to please.

این دو جمله از هسته‌های ژرف ساختی متفاوتی مشتق می‌شوند. جمله 'John is eager to please' دارای هسته‌ای مشابه رو ساختش است. اما جمله 'John is easy to please' هسته‌ای دارد که بیشتر شبیه است به 'It is easy to please John'. لذا شباهت صوری دو جمله بالا در

نتیجه تأویلی می‌باشد که ترتیب واژه‌های این هسته را عوض می‌کند^۱.

بخشهای دستور تأویلی (در کتاب ۱۹۵۷)

رمانشناس معروفی می‌گفت، "در زندگی سه چیزند که نباید به دنبالشان دوید: سیگار فروش، گدا و نظریه" دستور تأویلی - چون دقیقه‌ای بعد یکی دیگر از آنها سر می‌رسد."

چامسکی از زمان انتشار کتاب **ساختهای نحوی** (۱۹۵۷) به این طرف، جزئیات زیادی از دستورش را اصلاح کرده است. نسخه دیگری از دستور او در سال ۱۹۶۵ منتشر گردید، اما هنوز هم تغییرات بیشتری در آن داده می‌شود. چون هیچ نسخه قطعی از آن دستور تکوین نیافته (و نظر نمی‌رسد که احتمالاً چنین صوری از آن بوجود آید)، شاید ساده‌ترین کار آن باشد که دستور تأویلی را از آغازی‌ترین نسخه‌اش مورد بررسی قرار دهیم. در کتاب **ساختهای نحوی**، دستور مشتمل بر سه بخش فرض شده است.

(الف) - بخش گروه‌ساختی

(ب) - بخش تأویلی

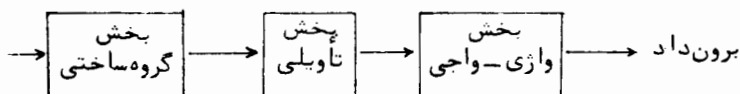
(ج) - بخش واژی - واجی

۱ - بطور دقیقتر، هر کدام از این جمله‌ها از دو هسته زیر بنایی ساخته شده است، بدین صورت:

(I) John is eager - John please .

(II) It is easy - someone please John.

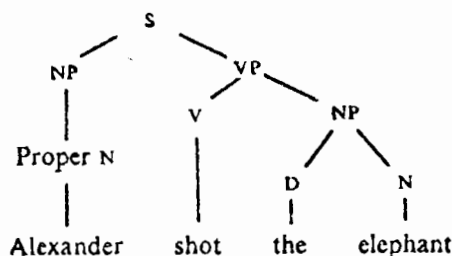
این دستور اصطلاحاً به صورت نوعی دستگاه در نظر گرفته می‌شود و چنین تصور می‌رود که جمله به ترتیب از هر یک از بخشهای آن عبور می‌کند تا از ژرف ساخت به رو ساخت خود تبدیل شود، به شکل زیر:



بخش گروه ساختی به وسیله قواعد باز نویسی، ساختی را تولید می‌نماید که زیربنای جمله هسته قرار می‌گیرد (برای اطلاع بیشتر از قواعد باز نویسی، به فصل ۷ رجوع کنید). بنابراین (به شکل بسیار ساده) ما می‌توانیم چنین نتایجی را بدست آوریم:

$$\begin{aligned} S &\rightarrow NP + VP \\ VP &\rightarrow V + NP \\ NP &\rightarrow \begin{cases} \text{Proper N} \\ D + N \end{cases} \\ \text{Proper N} &\rightarrow \text{Alexander} \\ D &\rightarrow \text{the} \\ N &\rightarrow \text{elephant} \\ V &\rightarrow \text{shot} \end{aligned}$$

(D = determiner = پیشرو یا ممیز اسم)



بخش تأویلی قواعدی را در بر می گیرد که می توانند شکل جمله هسته را به طرق مختلف دگرگون سازند. مثلاً Alexander shot the elephant می تواند به وسیله قاعده تأویل مجهول به شکل The elephant was shot by Alexander تبدیل یابد. این قاعده ایست که تصریح می نماید که باید جای (Alexander) NP1 با جای (the elephant) NP2 عوض شود، و بخشی از فعل to be و by باید به ترتیب پیش از (shot) V و (Alexander) NP1 افزوده شود.

جمله Alexander shot the elephant می تواند متناوباً به شکل پرسشی یا منفی تأویل یابد. یا اینکه تأویلهای منفی، پرسشی و مجهول یکی یکی بر آن اعمال گردد و نتیجتاً به شکل جمله Wasn't the elephant shot by Alexander? درآید.

تأویلهای منفی، پرسشی و مجهول همگی اختیاری هستند و می توانند حذف شوند. سایر تأویلهای اجباری دانسته می شوند، همانند تأویل "شمار" که به مطابقت گروه اسم و فعل مربوطه اش می انجامد در جمله The elephant was shot by Alexander تأویل شمار، معلوم می دارد که یک گروه اسمی مفرد (the elephant) به دنبال خود وقوع یک فعل مفرد (was) را ایجاب می نماید.

باید توجه داشت که تأویلهای را باید به یک ترتیب مشخصی بکار برد. تأویل شمار باید پس از تأویل مجهول اعمال گردد. اگر ترتیب این دو تأویل را عوض کنیم، با گروه اسمی نادرستی تطابق حاصل می کند، که نتیجه اش رشته های غیر دستوری می باشد، از قبیل:

* The buns was eaten by the elephant.

* The elephant were shot by the hunters.

بخشوازی - واجی "برون داد" بخش تأویلی را به شکل آوایی تبدیل میکند.

The elephant was shot by Alexander. بدین ترتیب جمله،
به شکل زیر در می آید:

/ði elɪfənt wəz ʃɒt baɪ æləksəːndə/

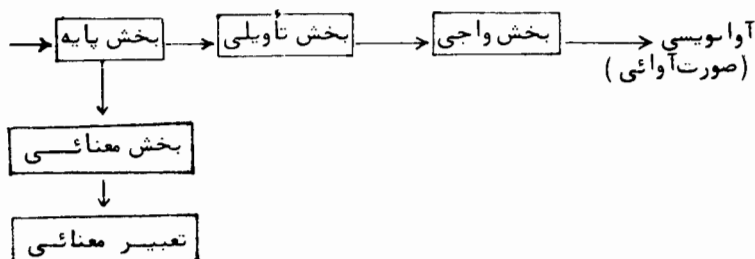
این شکل اولیهء دستور تأویلی، ایده‌های اساسی ای را که در متن نوشته‌های چامسکی وجود دارند نشان می‌دهد - ایده‌هایی که هنوز هم که هنوز است به بهترین وجه در همان کتاب **ساختهای نحوی** ارائه شده‌اند. در دستورهای بعدی، چامسکی در اصطلاحات (و همچنین نظرات) خود تغییرانی صورت می‌دهد. در این نسخه هسته‌ها، بخش گروه ساختی، بخش واژی - واجی، و تأویلهای اختیاری دیگر با آن کیفیت ابتدائی‌شان بکارگرفته نمی‌شوند. در این نوشته شرح مفصلی از این تغییرات را نمی‌توان بدست داد - لکن در زیر تنها به برخی از اختلافات عمده اشاره می‌نمائیم.

بخشهای دستور تأویلی (در کتاب ۱۹۶۵)

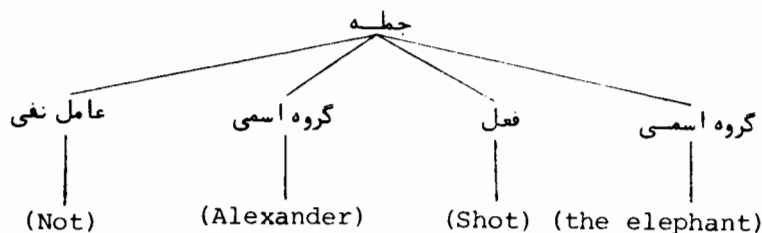
دستور "شماره ۲" چامسکی (که بعضی اوقات به این نام خوانده می‌شود) در کتاب **جنبه‌های نظریهء نحو**^۱ (۱۹۶۵) مطرح گردیده است. خواندن این کتاب کار مشکل‌تری است، بیشتر به این خاطر که مستلزم آگاهی از مباحث گسترده‌ای می‌باشد که در سالهای بین ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۵ در بارهء دستور تأویلی انجام گرفته بودند.

قابل ذکرترین اختلاف عبارتست از افزودن یک بخش کاملاً جدید **معنائی** که به مسئله معنا می‌پردازد. این بخش به قشر ژرف ساخت ضمیمه می‌گردد. بخش گروه‌ساختی اصلاح شده و عنوان جدید بخش پایه به آن داده می‌شود، و بخش واژی - واجی به بخش **واجی** تغییر نام می‌یابد،

بصورت زیر.



تغییر چشمگیر دیگر منسوخ ساختن تأویلهای اختیاریست. شکلهای منفی، پرسشی و مجهول دیگر صورتهای اختیاری "بخش تأویلی" قلمداد نمی‌شوند، بلکه جزئی از بخش پایه بحساب می‌آیند. بخش پایه، بجای اینکه تنها به تولید هسته پردازد، "عنصر" ژرف ساختی را هم برای انجام تأویلهای گوناگون در بر می‌گیرد، مانند ژرف ساخت ساده شده زیر:



موقعی که "عنصری" مثل not در بخش پایه وجود داشته باشد، دیگر بعده، بخش تأویلی است که بطور اجباری این رشته را به مصداق^۱ روساختی‌اش تبدیل سازد.

بخش واجی به عنوان بخشی در نظر گرفته می‌شود که در برگزیده^۲ مشخصه‌های آوایی است که بطور همگانی معتبرند - یعنی در برگزیده

مؤلفه‌های واجها (در این مورد به فصل ۵ رجوع کنید) . هر زبان برای مهیا ساختن صورت آوایی برون‌دادِ بخش تأویلی خود گونه‌های متفاوتی از این مشخصه‌ها را بر می‌گزیند و به طرق متفاوتی آنها را باهم ترکیب می‌کند . شرحی که در بالا پیرامون دستور تأویلی گذشت بیش از حد کوتاه و ساده شده است . مراجعی را که در بخش ضمیمه کتاب برای مطالعه بیشتر پیشنهاد کرده‌ایم ملاحظه نمایید . این کتابها شرح کاملتری بدست خواهند داد و پایه و اساسی هستند برای رسیدن به مرحله‌ای که بتوان از نوشته‌های چامسکی بهره جست .

ایده‌هایی که از چامسکی نشأت گرفتند

نظریه جالب توجهی که مورد تأیید برخی از تأویل‌گرایان می‌باشد اینست که ژرف ساخت تمام زبانها ممکن است نظیر هم باشد ، و اینکه شاید زبانها فقط در گزینش تأویل یا هم اختلاف داشته باشند . اگر این امر حقیقت داشته باشد ، ممکن است متضمن بازتابهای جالبی در کار ترجمه (و یادگیری) باشد . مترجم صرفا باید بر این امر وقوف حاصل نماید که چه تأویلهائی در هر زبان بکار می‌رود . برای مثال اگر قرار باشد از زبان انگلیسی به فرانسه ترجمه کند ، می‌تواند رواج انگلیسی را نادیده گرفته و تنها او بمعاند و ژرف ساخت همگانی . سپس آنچه باید بکند اینست که تأویلهائی را که در زبان فرانسه بکار می‌رود بر آن ژرف ساخت اعمال کند و بدین ترتیب کار ترجمه انجام می‌پذیرد .

اما قابل توجه دیگر اینست که کودکان احتمالا دارای دانش فطری یکسانی از ژرف ساخت می‌باشند . شاید همه آنچه که آنها باید بیاموزند تا بتوانند صحبت کنند عبارت از تأویلهای ویژه‌ای باشد که در زبان خاص آنان بکار برده می‌شود .

اما این ادعاها بسیار جدال برانگیزند، و تاکنون هیچ نوع پیشنهادی که کاملاً قانع کننده باشد در مورد ژرف ساخت همگانی ارائه نگردیده است. یک مسئله بسیار غامض عبارتست از یکپارچگی معنا و نحو در بخش ژرف ساخت. بسیاری از زبان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که نباید معنا را در ژرف ساخت به بخش نحو "ضمیمه" ساخت، بلکه می‌توان آن را حتی زیربنائی در یک قشر "ژرف‌تر" قرارداد. زبان‌شناسان دیگر پیشنهاد می‌کنند که بخش نحوی در ژرف ساخت ممکن است به خودی خود خیلی انتزاعی‌تر و غیر ملموس‌تر از آن باشد که در نوشته‌های چامسکی مطرح گردیده است. این‌گونه مسائل به احتمال قوی توجه زبان‌شناسان را در سالهای متعددی آینده به خود معطوف خواهد داشت.

پرسشها

- ۱ - بنابر نظر چامسکی، هدف‌های نظریه زبان‌شناسی چه هستند؟
- ۲ - دستور تولیدی چیست؟
- ۳ - دستور تأویلی چیست؟
- ۴ - هسته کدامست؟
- ۵ - دستور تأویلی (الف) نسخه ۱۹۵۷ و (ب) نسخه ۱۹۶۵ متضمن چه بخشهایی هستند؟

فصل ۹

معنا

مطالعهٔ معنا را معمولا معناشناسی (Semantics) می‌نامند که از اسم یونانی sema (نشانه ، علامت) و فعل semaino (علامت دادن ، معنی دادن) مأخوذ است .

وقتی در بارهٔ معنی گفتگو می‌کنیم ، در واقع از توانائی افراد بشر در فهمیدن صحبت‌های یکدیگر حرف می‌زنیم . این توانائی تا حدودی به دستور وابستگی دارد . کسی نمی‌تواند معنائی از این جمله استنباط کند :

hat one the but red blue on bought tried Miranda

در حالی که جملهٔ زیر مشکلی بوجود نمی‌آورد :

Miranda tried on a red hat but bought the blue one.

با این همه ، جمله‌های زیادی یافت می‌شوند که کاملا دستوری اما بی‌معنا هستند ، شبیه :

Colourless green ideas sleep furiously.

نمونه‌های مشابه دیگر عبارتند از :

The pregnant bachelor gave birth to six rabbits tomorrow.

The chair sneezed apologetically.

بنابراین زبان‌شناس می‌خواهد بداند که که به چه دلیل سخنگوی انگلیسی جمله‌ای را، مانند جملهٔ زیر، خودبه‌خود می‌پذیرد و می‌فهمد:

Englebert admired the rainbow.

و این یکی را به عنوان عبارتی بی‌معنی رد می‌کند:

Colourless green ideas sleep furiously.

حتی اگر هیچ یک از آنها را قبلاً نشنیده باشد.

توانایی‌های گوناگون دیگری هم در رابطه با عمل پذیرش یا رد بدون تأمل جمله‌ها دخالت دارند. اول از همه، توانایی تفسیر می‌باشد. یک فرد انگلیسی خودبه‌خود جمله‌های زیر را با علم به اینکه یکی تفسیر دیگری است به هم ربط می‌دهد.

Show me the way to go home.

Indicate to me the route to my habitual abode.

دوم، توانایی برای کشف ابهامات است، شبیه ابهامی که در این جمله نهفته است:

Visiting great-aunts can be a nuisance.

سوم، توانایی حل این ابهامات است با توجه به فحوای کلام، مانند:

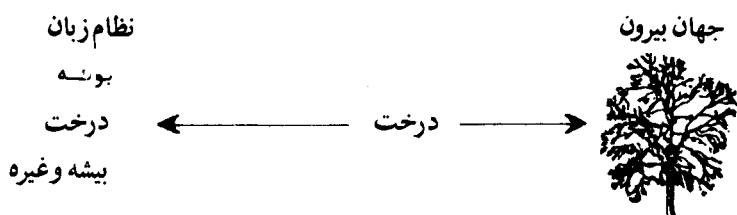
Visiting great-aunts can be a nuisance: I wish

we didn't have to go.

زبان‌شناس ممکن است کنج‌کاو بشود که چگونه انسان قادر به تفسیر و تشخیص ابهامات می‌گردد، و چرا فحوای کلام در بعضی موارد او را وادار می‌کند که گزینش تعبیری را به تعبیر دیگری ترجیح دهد.

معنا و جهان بیرون

"معنا" دارای دو جنبه است. معنای واژه‌ای نظیر "درخت" را باید از دو طریق مورد ملاحظه قرار داد. بیش از همه، این واژه که عنصری از نظام زبان است، "معنا"یش بستگی دارد به روابط آن با سایر واژه‌های داخل آن نظام. دوم، معنای آن وابستگی می‌یابد به شیء مشخصی در جهان بیرون، به شکل زیر:



این دو جنبه برای ربان‌شناس مکمل یکدیگرند — اما ابتدا به یکی از آنها می‌پردازد، سپس به دیگری؛ یعنی از روابط درونی بین عناصر زبانی شروع می‌کند.

معنای واژگانی و دستوری

در جمله‌ای مانند:

Did you read about the boa constrictor which escaped from the zoo?

ربان‌شناس دست کم باید دو نوع معنای مختلف را مورد ملاحظه قرار دهد: یکی معنای واژگانی [قاموسی] و دیگری معنای دستوری. (این تمایز در فصل ۶ ذکر گردید.) معنای واژگانی در اقسام واژه‌های منفردی نهفته است که دارای "محتوا" هستند، مانند read, boa constrictor

escape و zoo باید توجه داشت که اقلام واژگانی تطابقی با واژه‌های املائی ندارند. برای مثال boa constrictor دو واژه، املائی محسوب می‌شوند، و حال آن که تنها یک قلم واژگانی قلمداد می‌گردند.

معنای دستوری عمدتاً به معنای اقلام دستوری دلالت دارد که از آنجمله‌اند -ed, which, did. این معنا، "معنای" گونه‌های جمله را نیز نظیر پرسشی، امری و غیره در بر می‌گیرد. در جمله، بالا پرسشی که به وسیله علامت استفهام نشان داده می‌شود نیز بخشی از معنای دستوری محسوب می‌شود. معنای دستوری ممکن است اجرائی از جمله مانند "فاعل" و "مفعول" را نیز در بر گیرد.

مطالعه معنای دستوری، به خاطر پیچیدگی‌اش، بسیار مشکل است. تاکنون هیچ نظریه معناشناسی نتوانسته است بطور مؤثرار عهده آن بر آید. در مقابل، بررسی اقلام واژگانی موفقیت‌آمیزتر بوده است. همانند تمامی عناصر زبانی، هر قلم واژگانی در طرح جمله، دارای جای مخصوص به خود می‌باشد. با مطالعه روابط بین اقلام منفرد، زبان‌شناس می‌تواند تصویری از ساخت کلی واژگان بدست دهد.

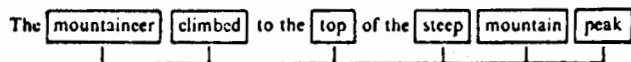
همنشینی و مجموعه

موقعی که زبان‌شناس به بررسی روابط دروسی یک قلم واژگانی می‌پردازد، باید جهان بیرون را نادیده انگارد. باید فراموش کند که مثلاً واژه‌ای مانند "سیب" مبنی شیء مشخص عینی‌ای از جهان خارج است، و تنها باید به روابط آن با سایر اقلامی که در درون ربانند توجه نماید. او می‌تواند کار خود را با بنا نهادن "شبهه"‌ای از روابط آغاز کند (یکی روابط همیشینی [نحوی]، نگاه کنید به فصل ۲) که از بررسی اقلامی بدست می‌آید که مکرراً با آن بکار می‌روند و (دیگری روابط جانشینی) که با مطالعه

واژه‌هایی مشخص می‌گردد که می‌توانند جایگزین آن شوند ،
 وقتی بررسی ساخت واژگان مورد نظر باشد . اصطلاح collocation
 (یعنی همنشینی) به روابط نحوی اقلام واژه‌ای دلالت می‌نماید . (این
 اصطلاح از واژه لاتینی colloco به معنای " در یک مکان بودن با ... "
 مأخوذ است) . مجموعه به روابط جانشینی اشاره دارد . "همنشینی" را
 می‌توان به عنوان پیوستگی یک واژه با سایر واژه‌ها تعریف نمود .
 مثلاً " apple " با واژه‌هایی از قبیل juicy , rosy , eat و واژه
 " red " با blood , roses و غیره همنشینی می‌گردد (یافت می‌شود) .
 کلمه " sea " با blue , raging , cruel , rough وابسته
 می‌شود . واژه " mountain " با واژه‌هایی چون steep , climb و
 peak همنشینی می‌یابد .

همنشینی

(رابطه نحوی)

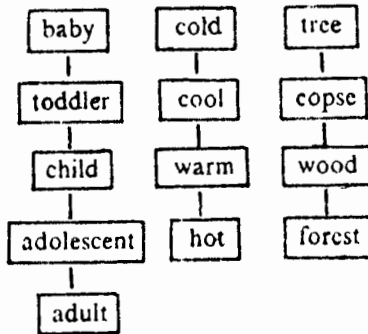


اما باید توجه داشت که عبارات کلیشهای در بررسی‌های همنشینی
 می‌توانند گمراه‌کننده باشند . عبارتی چون sky-blue pink
 once in a blue moon , dark horse با اقلام تک واژه‌ای قابل
 قیاس می‌باشد . و کل عبارت را نمی‌توان بطور مطلوب تقطیع نمود .
 مجموعه واژگانی عبارتست از گروهی از اقلام واژه‌ای از یک طبقه مشابه
 که متعلق به هم بنظر می‌رسند . هر فقره در یک مجموعه ، بوسیله جایی که
 در رابطه با سایر اعضاء آن مجموعه اشغال می‌کند مشخص می‌شود . برای
 نمونه adolescent مرحله‌ای از رشد است بین child و adult ،
 واژه cool دمائی را بین cold و warm می‌رساند و واژه wood بین

forest و copse قرار می‌گیرد.

مجموعه

(رابطهء جانشینی)



این‌گونه بررسی می‌تواند تصویر بسیار روشنی را از روشی بدست دهد که طی آن حوزهء معنایی بخش بخش می‌گردد - البته این درست نیست که فکر کنیم اقلام واژگانی مانند موزائیک‌های صاف حوزه‌های معنایی را پر می‌کنند. در واقع حوزه‌های معنایی اکثرا همپوشی دارند، یا بینشان فاصله می‌افتد و یا اینکه از لبه‌های ناصافی برخوردارند. وانگهی، این نوع تجزیه و تحلیل‌ها تمایز بین به اصطلاح معنی صریح و معنی ضمنی را نادیده می‌انگارند - یعنی بین آنچه که اکثر اوقات به عنوان معنی اصلی واژه و هاله‌های عاطفی آن شناخته می‌شوند. مثلا واژهء adolescent گاهی اوقات صرفا به شخصی در س خاصی اشاره دارد. اما در بسیاری موارد هم، به شخصی اشاره می‌کند که به عنوان ناوارد، نابالغ، خودسر و بدخلق شناخته می‌شود.

مترادف‌ها و متضادها

مترادف‌ها و متضادهای یک واژه می‌تواند بینشهای با ارزشی در مورد

فصل نهم ۱۲۷

روابط یک واژه با مابقی واژگان زبان بدست دهد. اقسام واژگانی به شرطی مترادف [هم معنا] دانسته می‌شوند که بتوانند بدون ایجاد تغییری در معنای جمله، بجای یکدیگر قرار گیرند، مانند:

He snapped the twig in half (او شاخه را به دو نیم کرد.)

He broke the twig in half. (او شاخه را به دو نیم کرد.)

رمانشناس با بررسی واژه‌های مبادله‌پذیر می‌تواند ایده‌ای از واژه‌هایی که دارای معنای یکسان هستند بدست آورد. با این همه باید توجه داشت که هم معنایی کامل بسیار کمیاب است. یعنی اینکه برای دو قلم واژه‌ای بسیار بعید می‌نماید که در تمام فحواهای خود دارای معنای کاملاً یکسانی باشند. گاه‌وبیگاه یک چنین هم معنایی بین سیاق‌های متفاوت یافت می‌شود (سیاق = کاربرد تخصصی، نگاه کنید به فصل ۱۳). برای مثال واژه "rubella" اصطلاحی است که در متون پزشکی بافت می‌شود و برای نوعی بیماری بکار می‌رود که به "German measles" (سرخچه) مشهور است.

معمولاً، یک فقره، واژگانی فقط بطور ناقص با واژه دیگری همپوشی دارد و آن دو تنها در برخی فحواها با یکدیگر مترادف می‌باشند، برای نمونه:

He snapped his fingers. (او بشک زد.)

He broke his fingers. (انگشت‌های او شکست.)

اگر چه این جمله پذیرفتنی است،

He broke the record for the 100 yard sprint.

(او رکورد دو صد متر را شکست.)

اما جمله زیر برای بسیاری از انگلیسی زبانان جمله‌ای غیر عادی بنظر می‌رسد:

He snapped the record for the 100 yard sprint.

بررسی واژه‌های متضاد از این هم پیچیده‌تر است، چون [برای هر واژه] چندین صورت گوناگون متضاد وجود خواهد داشت. بهمین دلیل اصطلاح متقابل را بکار نبرده‌ایم. بعضی از مؤلفان، "متقابل" را برای تمام واژه‌های متضاد بکار می‌برند و برخی تنها برای یک نوع از آنها. بارزترین نوع متضاد، زوجی از واژه‌ها هستند که صورت منفی یکی دلالت بر دیگری می‌نماید، مانند: he is not married : he is single
he is not single : he is married

نوع دیگری از متضاد آنست که مطلق نمی‌باشد بلکه در قیاس با معیاری خارجی دارای جنبه نسبی است. برای مثال واژه‌های large و small به تنهایی هیچ معنایی را به ذهن متبادر نمی‌سازند، بلکه همیشه حالت مقایسه گونه‌ای را بیان می‌دارند، مانند

What a large mouse!

(چه موش "بزرگی" در مقایسه با جثه معمولی موش)

What a small elephant!

(چه فیل "کوچکی" در قیاس با فیل به اندازه عادی)

نوع سوم، موردیست که یک واژه عکس واژه دیگری قرار می‌گیرد. اینکه کدام یک در برابر دیگری واژه متضاد بحساب می‌آید بستگی دارد به این که از چه زاویه‌ای به آن نگاه کنیم، نظیر:

I give you the book: you take the book.

طبقه‌بندی (شمول)

طریقه دیگر در بررسی ساخت واژگان، ملاحظه اسلوبی است که طی

آن خود ربان وازه‌ها را طبقه‌بندی می‌کند. برای مثال، در انگلیسی سگها و کربه‌ها در زمرهٔ جانوران اهلی دسته‌بندی می‌شوند. شیرها و ببرها به عنوان جانوران وحشی طبقه‌بندی می‌گردند. هم جانوران اهلی و هم جانوران وحشی تحت عنوان حیوانات قرار داده می‌شوند. و حیوانات با افراد بشر هر دو زیر نام موجودات جاندار در می‌آیند.

واژگان انگلیسی به همین ترتیب در کتاب مترادفها و متضادهای راجع^۱ دسته‌بندی شده است. هر مدخل، فهرستی از واژه‌های هم‌نوع^۲ (یعنی واژه‌هایی را که در ذیل آن طبقه‌بندی می‌شوند) ریزش خود می‌گیرد. این کتاب از نظر ریاست‌سازی یکی از جالبترین و مفیدترین مراجعی است که در دسترس قرار دارد. نقصان عمدهٔ آن اینست که نمایی بین گونه‌های سبکی یا اجتماعی که گزینش مترادفها را مشخص می‌سازد قائل نمی‌شود.

تجزیهٔ مؤلفه‌ها^۳

مطالعهٔ هم‌نمایی، مجموعه‌ها، مترادفها، متضادها و طبقه‌بندی واژه‌ها به ما امکان می‌دهد که روابط درونی اقلام واژگانی را منظم کنیم. اما بار هم مسئله‌ای باقی می‌ماند، و آن اینست که در تجزیه و تحلیل معنایی، انسان چگونه می‌تواند واقعیت واژه‌هایی را که همپوشی می‌نمایند توجیه کند. برای نمونه woman، cow و tigress همگی در برگرفتهٔ مؤلفهٔ تأنیث هستند. bull و cow هر دو در مؤلفهٔ گاو بودن مشترکند. Puppy، calf و baby هر سه از مؤلفهٔ نابالغی برخوردارند.

1 - Roget's Thesaurus

2 - hyponyms

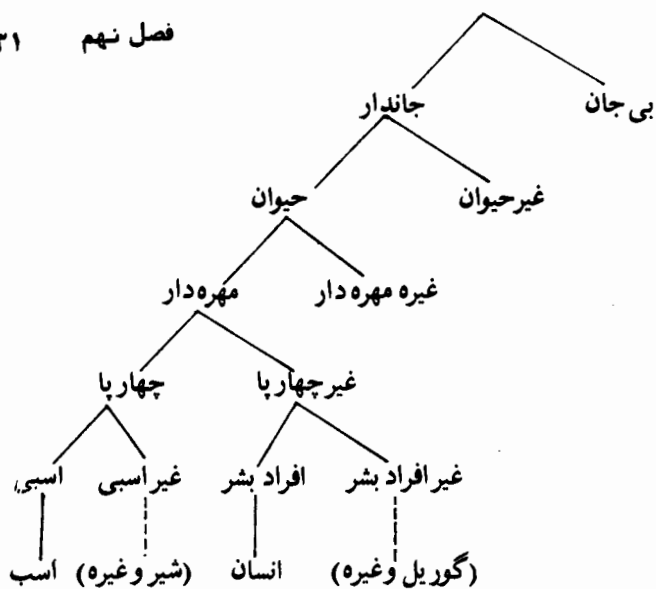
3 - componential analysis (یا تجزیهٔ مؤلفه‌ای)

این استدلال منجر به کوشش‌هایی برای تفکیک واژه‌ها به انواع مؤلفه‌ها یا مشخصه‌های آنها شده است. مثلاً ادعا می‌شود که woman در برگرفته مشخصه‌های معنایی تأنیث، انسان و بالغ می‌باشد. cow دارای مشخصه‌های تأنیث، گاو بودن و بالغ است.

این نوع تجزیه قابل قیاس است با تجزیه مشخصه‌های ممتاز در دستگاه صوتی (در این مورد به فصل ۵ رجوع کنید). اما این کار تازگی ندارد - روند مشابه آن در فرهنگ‌های لغت متداول است. برای نمونه، Concise Oxford Dictionary واژه mare را به صورت "female of equine animal" [ماده جانوری از نوع اسب] تعریف می‌کند. اما این تکنیک به تازگی مورد بهره‌برداری زبانشناسان قرار گرفته است، و به تجزیه مؤلفه‌ها معروف است.

ساخت سلسله مراتبی مشخصه‌های معنایی

اخیراً کوشش‌های چندی برای طبقه‌بندی مشخصه‌های [واژگان] برخی رشته‌ها به صورت سلسله مراتبی انجام پذیرفته است، که در آن مشخصه‌های کلی‌تر در بالا و مشخصه‌های خاص‌تر در سمت پایین ظاهر می‌گردند، شبیه نمودار زیر:



از نمودار بالا، آشکار می شود که مشخصه های معنایی از واژه ای به واژه دیگر فرق می کند. اقلام نسبتا کلی مانند افراد بشر، حیوان، ماده غذائی بالنسبه دارای مؤلفه های کمی هستند. اما اقلام مشخص تر نظیر راهنمای اتوبوس، زرافه و پنیر تعداد بیشتری مشخصه را در بر می گیرند. و مشخصه های خاص تر (یعنی آنهایی که در جهت پائین تر شجره قرار می گیرند) متضمن مشخصه های کلی ترند (یعنی مشخصه هایی که در قسمت بالای شجره واقع می شوند). بنابراین مشخصه اسب بودن متضمن مشخصه های چهار پا، مهره دار، حیوان و جاندار نیز می باشد.

آیا انشعابات دوتایی همیشه عملی هستند؟

در تنظیم این نوع سلسله مراتب، مسائلی چند بروز می کند که یکی مسئله زیر - تقسیم است. نمودار بالاترالی از انشعابات دوتائی را نشان می دهد (یعنی انشعاب به دو شاخه). یک شاخه نمایشگر وجود یک مشخصه

و شاخه دیگر نشانگر عدم وجود آن می باشد، مانند:

چهار پا غیر چهار پا

این امر مبین یک خصوصیت بنیادی زبان است، یعنی گرایش زبان به سازمان بندی واژه ها به روح ها. برای مثال در زبان روحهائی وجود دارند نظیر: سفید و سیاه، بالا و پائین، سرد و گرم، دادوستد، کوچک و بزرگ، شیرین و شیرماده، زنده و مرده و غیره.

در محت نحویه مؤلفه ها، این روح ها را می توان این طور توصیف نمود که هر عضو فقط با یک مشخصه از عضو دیگر متفاوت می گردد. مثلاً کوچک از بزرگ بوسیله بودن یا نبودن مشخصه "بزرگ". از آن متمایز می گردد، مانند:

بزرگ غیر بزرگ
(بالغ) (کودک)

بین شیرین و شیرماده با بودن یا نبودن مشخصه "ر" تفاوت ایجاد می گردد. نظیر:

ر غیر ر
(شیرین) (شیرماده)

مرده نیز به سبب بودن یا نبودن مشخصه "رذکی" از زنده متمایز می گردد:

زندگی عدم زندگی
(زنده) (مرده)

نکته جالبتر در مورد برخی از زوجها اینست که یکی از آنها ممکن است در کاربرد خود "خنثی‌تر" و کلی‌تر باشد و دیگری "مشخص‌تر" و خاص‌تر. در جمله Lions live in Africa واژه lion (شیر) چنان بکار برده می‌شود که هر دو گونه نر و ماده را در بر می‌گیرد. اما lioness (شیر ماده) هیچ‌گاه به شیرنر دلالت ندارد. لذا اصطلاح کلی‌تر به عنوان عضو بی‌نشان آن زوج شناخته می‌شود و عضو مشخص‌تر به عنوان عضو نشاندار.

برخی زبان‌شناسان مایلند که ایده جفت - جفت کردن واژه‌ها را به تمام واژگان زبان بسط دهند و آن را، در مبحث تجزیه مؤلفه‌ها، به صورت انشعابات جفتی پی‌درپی نشان دهند. اما در برخی از حوزه‌های معنایی، تشخیص زوجها مشکلند - اصلاً ممکن است زوج‌هایی وجود نداشته باشند. نمونه مشهوری از آن را می‌توان در حوزه معنایی رنگها سراغ کرد. با مستثنی کردن سیاه و سفید (که از نظر تکنیکی رنگ به حساب نمی‌آیند)، بستر می‌رسد که می‌توان رنگها را در یک طیف بهم پیوسته و نسبتاً همپوشی یافته‌ای تنظیم نمود (نگاه کنید به صفحه ۱۳۸). این کار، برای آنهایی که می‌خواهند تمام حوزه‌های واژه‌ای را به سری‌های متضاد جفتی تنظیم کنند مشکلاتی را بار خواهد آورد.

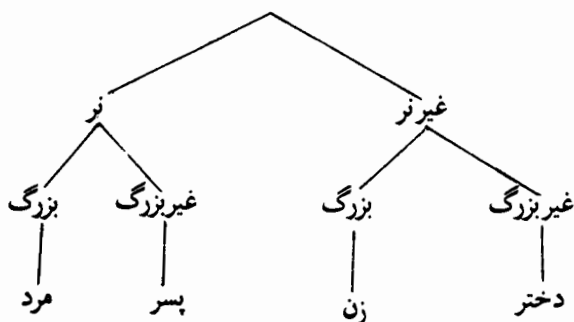
مشخصه‌های متقاطع^۱

مسئله دیگر اینست که مشخصه‌ها را همیشه نمی‌توان بطور سلسله مراتبی تنظیم کرد. نمونه‌های شناخته شده عبارتند از مشخصه‌های نرو

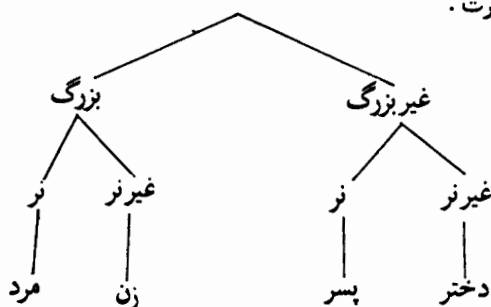
۱ - یا مشخصه‌هایی که بطور متقاطع طبقه‌بندی می‌شوند:

cross-classifying features

بزرگ. هیچ دلیلی ندارد که فکر کنیم مشخصهٔ بزرگ کلی تر از مشخصهٔ نر باشد. هیچ کدام دیگری را در بر نمی‌گیرد؛ بنابراین، نمی‌توان آنها را بطور مشخص به صورت سلسله مراتبی قرار داد. بلکه می‌شود آنها را به شکل زیر سازمان بخشید:



یا به این صورت:



همین مشکل در مورد مشخصه‌های نر و انسان، یا بزرگ و انسان بروز می‌کند. مشخصهٔ نر تنها متضمن انسان نیست. در شیرها، سگها، خوکهای دریائی و سایر موجودات نیز وجود دارد. مشخصهٔ انسان هم تنها مشخصهٔ نر را در بر نمی‌گیرد، چراکه انسان هم نوع ماده دارد. این قبیل مشخصه‌ها،

که نمی‌توان آنها را به صورت سلسله مراتبی با هم طبقه‌بندی نمود، به
 مشخصه‌های متقاطع معروفند.

آیا مشخصه‌های معنایی همگانی هستند؟

تأملات روزافزون اخیر برای تجزیه مؤلفه‌ها تا حدودی مدیون بکار
 گرفتن این تکنیک توسط دستورپان تأویلی است. آنان ادعا می‌کنند که
 واژگان وابسته به دستور تأویلی در برگیرنده اقلامی است که از منبعی از
 مشخصه‌های معنایی مأخوذ می‌باشند. در این منبع، مشخصه‌هایی از قبیل
 نر، بزرگ، گاوی، اسبی و غیره یافت می‌شوند. هر زبان مشخصه‌های خاصی
 را بر می‌گزیند و برای ساختن اقلام واژگانی خود آنها را با هم تلفیق
 می‌کند. مثلاً انگلیسی گاوبودن و غیر بزرگ را برای واژه گوساله برمی‌گزیند.
 این گفته بدین مضمون است که مشخصه‌های معنایی همگانی هستند
 و دلیل اینکه زبانها از نظر واژگان با هم متفاوتند بدین علت است که این
 مشخصه‌ها را بطور متفاوتی با هم ترکیب می‌نمایند. طرفداران متعصب این
 نظریه ادعا می‌کنند که مشخصه‌های معنایی عملاً به نحوی در ذهن انسان
 نقش می‌بندند.

سایر زبان‌شناسان این نظر را غیر محتمل می‌دانند، چرا که واقعیت
 امر را خیلی پیچیده‌تر از این می‌انگارند. این زبان‌شناسان برآنند که زبانها
 بر کانونی از مشخصه‌های منطقی، فیزیکی، و معنایی متکی نیستند، بلکه
 مشخصه‌هایی را که برای فرهنگ خاصشان مهمند بر می‌گزینند. ادعای آنها
 اینست که شمار کمی از سخنگویان هر زبان، ماده‌گاوها را به عنوان ترکیبی از
 مشخصه‌های ماده، گاوبودن و بزرگ بحساب می‌آورند. یک سخنگوی انگلیسی
 احتمالاً بیشتر به مشخصه‌هایی توجه دارد که مربوطند به نشخوار کردن و
 تهیه شیر. در هندوستان، که گاوها را مقدس می‌شمارند، مجموعه کاملاً

متفاوتی از مشخصه‌ها را به آنها نسبت می‌دهند. در واقع، یک نفر انگلیسی و یک فرد هندی مفهومی کاملاً متفاوتی از گاوها دارند. این نوع مسائل هنوز هم مورد بحث است.

همسازی و معنای جمله‌ها

بنابراین، اقلام واژگانی زبان الگوی یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهند. آنها به آن دقتی که قواعد دستوری نظام یافته‌اند نظام مند نیستند، اما به اندازه کافی طرح‌دار هستند که به هر واژه امکان دهند تا رابطه مشخصی را با سایر اقلام واژه‌ای برقرار سازد. اکنون ببینیم افراد بشر چگونه این اقلام را بهم پیوند می‌دهند تا به جمله تبدیلشان کنند، یعنی آنها را چگونه بهم و با قواعد دستوری درمی‌آمیزند؟

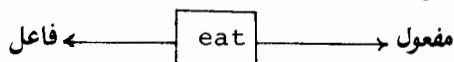
قدر مسلم آنست که اگر فرض کنیم جملات را از راه یادگیری تدریجی مقدم و مؤخر کردن‌های واژه‌ها می‌فهمیم یکسره در اشتباه هستیم، چون بکرات با جمله‌های کاملاً جدیدی برخورد می‌کنیم که قبلاً هرگز آنها را نشنیده‌ایم ولی آنها را می‌فهمیم. آنچه انسان آموخته است فهرستی از تمام جمله‌های عملی زبان نیست، بلکه مجموعه‌ای از قواعد معنایی است که او را توانا می‌سازد تا جمله‌های با معنایی را تولید کند.

این قواعد، تا حدودی بصورت قواعد "همسازی" بنظر می‌رسند. واژه‌های حامله و زن بطور وضوح عناصر همسازی یک جمله هستند، در حالی که حامله و مجرد سازش ناپذیرند به همین ترتیب بی‌رنگ و سبز هم سازش ناپذیر هستند. اینکه این گونه قواعد سازش‌پذیری دقیقاً به چه نحوی عمل می‌کنند نامعلوم است - لکن این پیشنهاد که اقلام سازش‌پذیر دارای مشخصه معنایی هستند تاکنون امیدوارکننده‌ترین شیوه برخورد با آن بوده است.

این قواعد سازش‌پذیری نه تنها برای سازش‌پذیری بین اقلام واژگانی بکار

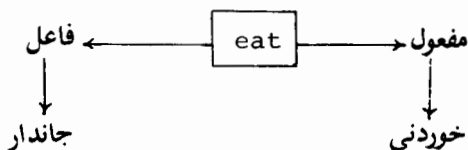
می‌روند بلکه، بر سازش پذیری بین اقلام واژگانی و عناصر دستوری نیز دخالت دارند. زمان گذشته فعل با واژه yesterday سازش پذیری دارد، شبیه:
 I went to the theatre yesterday، اما با واژه tomorrow سازش ناپذیری است، مانند:
 I went to the theatre tomorrow.
 تحقیقات بیشتر در مورد یکپارچگی معنای دستوری و واژگانی، این روزها توجه بسیاری از زبان‌شناسان را به خود معطوف داشته است. چنین ادعا شده است که هر قلم واژگانی، از نظر کاربرد خود، دارای "دستور عملهای درونی" است. این دستورالعملها ممکن است دو گونه باشند: یکی دستوری و دیگری معنایی.

دستورالعملهای دستوری شرایط خاص دستوری را [برای واژه] مشخص می‌کنند که در موقع استعمال آن واژه بکار می‌روند. مثلاً فعل eat باید دارای فاعل و مفعول باشد:



یادآوری می‌شود که این دستورالعملها فقط در ژرف ساخت عمل می‌کنند. گاهی امکان دارد مفعول eat در رو ساخت حذف شود (نگاه کنید به فصل ۷).

دستورالعملهای معنایی ممکن است مشخصه‌هایی را نشان دهند که باید در واژه‌های ملازمی موجود باشند که نوع آنها را برای دستورالعملهای دستوری ذکر کردیم. eat ممکن است از قاعده‌ای برخوردار باشد که حکم کند که فاعل آن باید جاندار باشد و مفعولش خوردنی، نظیر:

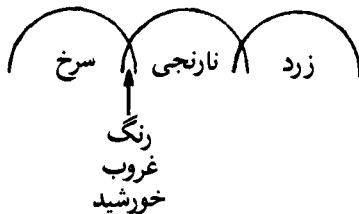


معنای درونی در برابر معنای بیرونی

تا اینجا ، معنابه عنوان نظامی از روابط درونی زبان بررسی گردیده ، یعنی اینکه اقلام واژه‌ای بوسیلهٔ روابطشان با یکدیگر تعریف شده‌اند . این برداشت از زبان به عنوان یک نظام خود شمول ، اولین گام ضروریست که باید برداشته شود - و جنبه‌ای از معناست که اغلب بررسی‌ها در مورد آن انجام گرفته است .

اما بررسی کامل معنایی مستلزم گام افزونتری نیز هست . معنای یک جمله را باید در رابطه با دنیای بیرون نیز بررسی نمود . پیوستگی واژه با دنیای بیرون پیوستگی پیچیده‌ایست .

حداقل دو حقیقت مهم به مرحلهٔ وضوح رسیده است . نخست آنکه مرزها [ی معنایی] هرگز مشخص نیستند . هر واژه بنظر می‌رسد که "هستهٔ ثقیلی" از معنا داشته باشد که اکثر سخنگویان بر آن متفقند . اگر از یک سخنگوی انگلیسی بخواهیم که رنگ خون را مشخص کند ، به احتمال قوی آن را "سرخ" می‌شناسد . اما اگر رنگ غروب خورشید را بپرسیم برخی آن را سرخ می‌شناسند و بعضی نارنجی . بنابراین هستهٔ معنایی مورد قبول این واژه [واژهٔ مربوط به رنگ غروب] به حاشیهٔ تیره و تاری می‌گراید ، که در آن چندین واژه همپوشی می‌یابند ، شبیه :



امکان ندارد که نظری واقع بینانه‌تر از این داشته باشیم برای اینکه سخنگو در کار برد واژه‌های خود پایدار نیست . او ممکن است رنگ غروب

آفتاب را به شرطی که با رنگ آبی قیاس کند، سرخ بپندارد. اما این امکان هم هست که غروب را نارنجی ببیند به شرطی که آن را در تضاد با رنگ خون در نظر بگیرد.

حقیقت مهم دیگر اینست که گفته‌های تک واژه‌ای نادر هستند - یعنی مطالعه دنیای بیرون بطور جزء به جزء گمراه کننده است. تمامی فحوای کلام موجود باید به عنوان یک کلیت ساختاری مورد توجه قرار بگیرد. شمار زیادی از گفته‌ها، بویژه آنهایی که وابسته به فعالیتها یا امور روزمره هستند، عملاً نمی‌توانند از این فحوای کلام کلی تفکیک شوند.

اولین کسی که معنا را بدین طریق مورد مطالعه قرار داد مردم‌شناسی به نام مالیناوسکی^۱ بود. مثلاً او خاطرنشان نمود که هنگامی که ساکنان جزیره^۲ تروبریاند^۳ بدنبال صید ماهی می‌روند هر چه می‌گویند، منحصرأ به کار ماهیگیری و مناسبات آن با محیط اطراف وابستگی دارد.

جی. آر. فرث این ایده را گرفت و شروع به ترسیم یک طرح تقریبی از چیزهایی نمود که زبان‌شناس باید برای درک کامل فحوای کلام، مورد توجه قرار دهد: مثلاً مشخصه‌ها و اعمال مربوط به طرفین گفتگو و تأثیر گفته‌ها.

فرث ثابت نمود که فحواهای کلام همانندی در جامعه تکرار می‌شوند، در بعضی موقعیت‌های نمونه، می‌توان بطور تقریبی پیش‌بینی نمود که شخص چه خواهد گفت. این عقیده مضمونهای مهمی برای زبان‌شناس جامعه‌شناس در بر دارد (نگاه کنید به فصل ۱۳) - و زبان‌شناسان جامعه‌شناس و مردم‌شناس هستند که بیش از همه به مطالعه فحوای کلام^۳ علاقه‌مندند. اما، تاکنون هیچ چهارچوب کار آمدی برای این پدیده تهیه نشده است.

پرسشها

- ۱ - فرق بین معنای واژگانی و دستوری را بیان کنید .
- ۲ - چه فرقی بین همنشینی و مجموعه وجود دارد ؟
- ۳ - چه تمایزی بین سه نوع تضاد [واژه‌های متضاد] در زبان وجود دارد ؟
- ۴ - تجزیه مؤلفه‌ها چیست ؟
- ۵ - منظور از فحوای کلام کدامست ؟

بخش سوم

تغییر زبان

در کار خانم بلائمر^۱ هیچ چیز مهملی وجود نداشت... فقط از کار کردن در گورستان زبانهای مرده، خشک و بی روح شده بود. هیچ یک از زبانهای زنده شما بدرد او نمی خورد. زبانها باید می مردند - مرده مرده - و سپس خانم بلائمر آنها را مثل غول از گور بالا می کشید.

چارلز دیکنز^۲

1 - Miss Blimer

2 - Charles Dickens

فصل ۱۰

زبان‌شناسی تطبیقی-تاریخی

اصطلاح "زبان‌شناسی تطبیقی" اکثراً بطور مبهم و نادرست برای بیان گونه‌هایی از فعالیت‌های زبان‌شناسی بکار برده می‌شود. زبان‌شناسان زبانها را به چندین دلیل با هم مقایسه می‌کنند. زبان‌شناس ممکن است دو (یا چند) زبان را برای پی بردن به اختلافات آنها با هم مقایسه کند. این عمل را معمولاً زبان‌شناسی مقابله‌ای می‌خوانند. این کار برای مشخص کردن دقیق مشکلاتی که افراد مبتدی هنگام یادگیری زبان خارجی با آن روبرو می‌شوند سودمند است.

یا زبان‌شناس ممکن است زبانها را با هم مقایسه کند برای اینکه به "نوع‌شناسی" آنها علاقه‌مند است - یعنی به طبقه‌بندی زبانها به انواع گوناگون. برای مثال، ممکن است تمام زبانهای نواختی^۱ را در یک گروه قرار دهد، یا اینکه کلیه زبانهای را که از ترتیب واژه‌ها به عنوان یک دستگاه

1 - Tone languages

نحوی استفاده می‌کنند به گروه دیگری طبقه‌بندی نماید .
 بالاخره، امکان دارد که زبان‌شناس زبان‌هایی را که از نظر تکوینی با هم نسبتی دارند مقایسه نماید - یعنی، زبان‌هایی را که از یک منبع مشترک بوجود آمده‌اند. این عمل را زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی می‌نامیم .
 مقایسه نمودن صورتهای بهم مربوط، به ما امکان می‌دهد تا نتایجی را در باره تاریخ یک زبان بدست آوریم که مربوط باشند به سالها پیش از عصری که اولین متون نوشته شده بدست آمده است .

می‌توان ادعا نمود که زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی در سال ۱۷۸۶ شروع شده است، یعنی زمانی که سر ویلیام جونز در اولین سخنرانی خود نشان داد که زبانهای یونانی، لاتین، سنسکریت، کلتی و گرمانی ظاهراً از منبع مشترکی ناشی شده‌اند (نگاه کنید به فصل ۳) . این رشته زبان‌شناسی در سراسر قرن نوزدهم گسترش یافت، اما از آن پس از اهمیت بیشتری برخوردار نگردید .

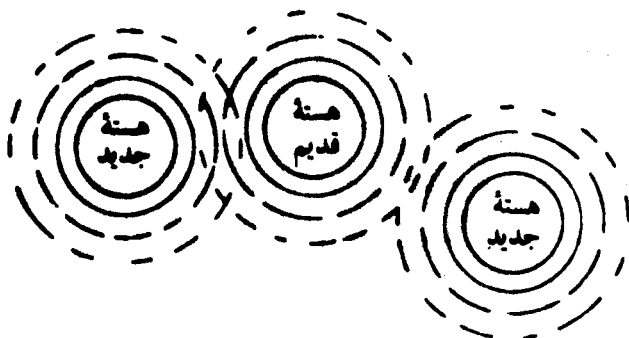
عنوان قدیمی این محث *فقه‌اللغه* مقایسه‌ای بود (هنوز هم در برنامه چندین دانشگاه به همین نام خوانده می‌شود) . این نام ایجادشبه می‌کند. در ایالات متحده، فرانسه و آلمان *فقه‌اللغه* معمولاً به مطالعه متون ادبی دلالت دارد، نه به زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی .

زبان مادر و زبان دختر

آن زبان اصلی که گروهی از زبانهای هم نسب از آن بوجود می‌آیند زبان مادر یا زبان فرضی [باستانی] نامیده می‌شود (مانند زبان فرضی هند و اروپائی) . گاه و بیگاه، به واژه آلمانی *Ursprache* یعنی زبان اول نیز برخورد می‌کنیم (چون چندین دانشمند قرن نور دهم آلمانی‌الاصل بودند) .

انشعابات زبان مادر را زبانهای دختر می نامند و زبانهای بهم مربوط را زبانهای خویشاوند می شناسند (که از واژه لاتینی cognatus یعنی "خویش" مأخوذ است. هر زبان، در هر کجا که باشد، دائما در حال تغییر است. بنابراین زبانهای دختر بتدریج از زبان مادر جدا می گردند و از شکل اصلی زبان مادر دور می شوند. زبان شناسی تطبیقی - تاریخی می گوید تا این تغییرات را به صورت یک طرح نشان دهد. انشعابات در زبان مادر موقعی صورت می گیرد که در منطقه جغرافیائی وسیعی گسترش یافته باشد. هسته های ارتباطی^۱ [مراکز اجرایی] ای در فاصله های بسیار دور از هسته ارتباطی زبان اصلی بوجود می آید. این زبان به مرور به لهجه های مختلفی تقسیم می شود که لهجه ها از هسته های جدید سرچشمه می گیرند.

نیروی کشش زبان که از یک هسته ارتباطی ناشی می شود شبیه است به حلقه های امواج گسترده و ضعیف تر شوند و سطح آب که با انداختن ریگ در استخر بوجود می آیند. امواج هر چه از مرکز دورتر شوند، نیروی وارده بر آنها از سوی مرکز کمتر می شود.



فرضیه‌های زیربنایی زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی

دو فرضیه بنیادی، زیربنای زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی قرار دارد. فرض نخست اینکه، علائم زبانی قراردادی هستند. بین اصوات یک واژه و شیئی که مصداق آنست هیچ ارتباطی وجود ندارد، مگر در مورد یک تعداد واژه‌های نام آوا (به فصل ۱ نگاه کنید). این گفته به این مضمون است که هر نوع شباهتهای پایدار بین زبانها که قرضی نباشد باید از یک منبع مشترک مأخوذ باشد.

فرض دوم عبارتست از نظام مندی قوانین صوتی. اگر یک صوت تغییر کند، در نتیجه تمام اصوات همانندش در محیط صوتی مشابه و در همان منطقه جغرافیائی تغییر می‌کند (به فصل ۳ و ۱۱ نگاه کنید). بنابراین تطابق‌های معتبر و نظام مندی را می‌توان از بین زبانهای بهم مربوط استخراج نمود.

بازشناسی زبانهای خویشاوند

اولین کار مهم اینست که مشخص نمائیم چه زبانهایی به یکدیگر مربوطند. این منظور آنقدرها هم که در بادی امر بنظر می‌رسد کار ساده‌ای نیست، چون وجود واژه‌های قرضی بررسی آنرا مشکل می‌سازند. اقلام واژگانی مشابه را باید نادیده گرفت - یا با احتیاط زیاد بررسی نمود چرا که مشابهت آنها اغلب اتفاقی یا به دلیل قرضی است. مثلاً، "واژه" آلمانی haben (داشتن) شبیه واژه لاتین habere (داشتن) است، و زبان انگلیسی واژه camp را از واژه لاتینی campus (دشت، میدان) قرض گرفته است.

بارزترین شاهد برای زبانهای خویشاوند عبارتست از تطابق‌های نظام مند در دستگاه صوتی و دستگاه صرفی آنها.

تطابق های صوتی

نخستین عاملی را که باید جستجو نمود عبارتست از تطابق های نظام مند صوتی که بین واژه های هم معنا برقرار می شوند ، شبیه :

آلمانی

انگلیسی

d/d/	تطبیق دارد با	th/θ/
<u>d</u> ick	(چاق) ←→	<u>th</u> ick
<u>D</u> ing	(چیز) ←→	<u>th</u> ing
Bad <u>d</u>	(حمام) ←→	ba <u>th</u>

schw/ʃ v/	تطبیق دارد با	sw/sw/
<u>sch</u> wimmen	(شنا کردن) ←→	<u>sw</u> im
<u>sch</u> wingen	(تاب خوردن) ←→	<u>sw</u> ing
<u>Sch</u> wan	(قو) ←→	<u>sw</u> an

zw /tsv/	تطبیق دارد با	tw/tw/
<u>z</u> weimal	(دوبار) ←→	<u>tw</u> ice
<u>z</u> wolf	(دوازده) ←→	<u>tw</u> elve
<u>z</u> wanzig	(بیست) ←→	<u>tw</u> enty

$p^f / p^f /$	تطبیق دارد با	$p / p /$
<u>p</u> feffer	(فلفل) $\longleftrightarrow$	pepper
<u>p</u> fanne	(تابه) $\longleftrightarrow$	pan
<u>p</u> fennig	(پنی) $\longleftrightarrow$	penny

این تطابق‌ها اولین نشانه‌هایی هستند که دلالت بر خویشاوندی دو زبان دارند. این نشانه‌ها با درجهٔ خویشاوندی دو زبان رابطهٔ مستقیم دارند. یعنی هر چه تعداد تطابق‌ها زیادتر باشد، احتمال خویشاوندی آن زبانها بیشتر خواهد بود. اما مطابقت‌ها را نباید بدون رسیدگی دقیق پذیرفت. ممکن است با یک سری واژه‌های قرضی مواجه شده باشیم که در گسترش آنها - پس از اینکه قرض گرفته شده‌اند - دگرگونی‌هایی حاصل شده باشد. مانند تطابق‌های سطحی‌ای که بین لغات فرانسه و انگلیسی زیربرقرار شده است:

انگلیسی	فرانسه
mutton (گوسفند)	mouton
button (دکمه)	bouton
glutton (پرخور، دله)	glouton

اما همهٔ اینها واژه‌هایی هستند که در زمان هجوم نورمانها^۱ از زبان فرانسه قرض گرفته شده‌اند.

1 - Norman invasion

تطابق‌های صرفی

گرچه زبانها اغلب اقلام واژه‌ای را از یکدیگر قرض می‌گیرند، اما وام‌گیری عناصر صرفی کمیاب است بنابراین تطابق‌های صرفی معتبرترین دلیل برای تشخیص زبان‌های هم‌نسب هستند. شبیه [صورت‌های صرفی افعال و صفات آلمانی و انگلیسی در جدول‌ها، زیر که بر هم منطبقند]:

صورت صرفی فعل‌های آلمانی

i /ɪ/ ~	a /a/ ~	u /ʊ/
sing	sang	gesungen
trink	trank	getrunken
sink	sank	gesunken

صورت صرفی فعل‌های انگلیسی

i /ɪ/ ~	a /æ/ ~	u /ʌ/
sing	sang	sung
drink	drank	drunk
sink	sank	sunk

صورت صرفی صفت‌های آلمانی

~	-er /ə/ ~	-ste /ste/
klein	kleiner	kleinste
schnell	schneller	schnellste
reich	reicher	reichste

صورت صرفی صفت‌های انگلیسی

$\emptyset$ $\emptyset$ ~	-er /ə/ ~	-est /est/
small	smaller	smallest
quick	quicker	quickest
rich	richer	richest

این تطابق‌ها بطور مسلم ثابت می‌کنند که زبان‌های آلمانی و انگلیسی با هم خویشاوندند. براساس تطابق‌های صرفی بود که زبان هیتی در اوایل قرن حاضر در ردیف یک زبان هند و اروپائی قرار داده شد - با وجود اینکه واژگان آن کلاً هیچ واژه‌ای از زبان هند و اروپائی در بر نداشت.

بازسازی زبان فرضی

پس از اینکه تعیین نمودیم که چند زبان با هم خویشاوندند، مرحله بعد، مرحله بازسازی آن "زبان فرضی" است که این زبانها از آن بوجود آمده‌اند. این کار بوسیله روشی معروف به روش مقایسه‌ای صورت می‌پذیرد: یعنی با مقابله کردن صورتهای بهم مربوط، احتمالی‌ترین صورت اصیل بازسازی می‌شود.

در کار بازسازی سه اصل را باید به عنوان خط مشی کار رعایت نمود که عبارتند از تعداد اکثریت، احتمال آوائی، و همگنی الگوئی. نمونه‌ای از چگونگی عمل کرد این سه اصل را می‌توان در بازسازی واژه مفروض هندو اروپائی برای "هفت" براساس صورتهای یونانی، لاتین و سنسکریت این کلمه، ملاحظه نمود:

seven "هفت"

سنسکریت	sapta
یونانی	hepta
لاتین	septem

مرحله (الف) تعداد اکثریت

واج	1	2	3	4	5	6
سنسکریت	s	a	p	t	a	
یونانی	h	e	p	t	a	
لاتین	s	e	p	t	e	m
تعداد اکثریت	s	e	p	t	a	φ

اگر هر واج را در ستون خودش در نظر بگیریم، و واجی را که در اکثریت زبانها رخ داده برگزینیم، صورت باز ساخته موقت ما $^{1}/ *septa$ می باشد.

مرحله (ب) احتمال آوایی

منظور از صورت باز ساخته موقت $^{1}/ *septa$ اینست که تغییرات دیگری هم رخ می دهد. در مرحله دوم باید از لحاظ نظری واریسی کنیم که آیا این تغییرات از لحاظ آوایی احتمال دادنی هستند یا نه. (توجه داشته باشیم که رابطه $h < s$ در عبارات زیر یعنی s به h تغییر می یابد.)

۱ - صورتهای باز ساخته با ستاره* نشان داده می شوند و این علامتی است که دلالت بر فرضی بودن آن شکل ها دارد.

آیا واج	۱	/h/ < /s/	؟	بلی
	۲	/e/ < /a/	؟	بلی
	۵	/a/ < /e/	؟	بلی
	۶	/m/ < /ϕ/	؟	نه

امکان ندارد که صفر اصلی /ϕ/ به /m/ تبدیل شده باشد. بر عکس احتمال این که /m/ به /ϕ/ تغییر یافته باشد بسیار زیاد است، یعنی حذف /m/ در پایان واژه. بنابراین بازسازی ما، بطور آزمایشی به شکل / *septem / اصلاح می‌گردد.

مرحله (ج) همگنی الگویی

آخرین مرحله، بازسازی اینست که تغییرات حاصله را با الگوئی که ممکن است برای زبانهای مورد نظر انتظار داشته باشیم مطابقت نموده، ببینیم با آن همگنی دارند یا نه، شبیه:

آیا واج	۱	/s/ < /h/	؟	یونانی؟	بلی
	۲	/e/ < /a/	؟	سنسکریت؟	بلی
	۵	/a/ < /e/	؟	لاتین؟	بلی ^۱
	۶	/m/ < /ϕ/	؟	یونانی؟	نه
		/m/ < /ϕ/	؟	سنسکریت؟	نه

زبانهای یونانی و سنسکریت معمولا /m/ پایانی واژه را از دست نمی‌دهند - بنابراین باید در جایی اشکالی وجود داشته باشد. اما /a/

۱ - /a/ هندو اروپائی در بعضی از موقعیتهای واژه‌ای تبدیل به

/e/ لاتین می‌شود.

یونانی و سنسکریت بعضی اوقات از / m /^۱ هندو اروپائی بوجود می‌آید و این صوتی است که نیمه مصوت یا نیمه صامت می‌باشد شبیه به هجای پایانی واژه انگلیسی bottom. و / m / هندو اروپائی در زبان لاتین به صورت / em / پدیدار می‌شود که با واقعیتی که در اینجا بیان داشتیم وفق می‌دهد. بنابراین شکل باز ساخته* نهائی ما ***septm** خواهد بود.

بی اعتباری شکل‌های باز ساخته

بعید بنظر می‌رسد که فرمهای باز ساخته، تولید درستی از گفتار زبان مادر باشند. آنها، در پرتو دانش کنونی ما، بازسازی‌ای را با بالاترین درجه* احتمال نشان می‌دهند.

چندین علت دال بر نادرستی آنها وجود دارد. پیش از همه، کمبودهای زیادی در شواهد موجود یافت می‌شود. زبانشناسی، در بازسازی زبان هندواروپائی فرضی بیش از حد به زبانهای یونانی و لاتین متکی است چرا که این دو زبان دارای سوابق گسترده* نوشتاریند، که تاریخ آنها به ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. اگر همین گونه سوابق نوشتاری از زبانهای آلبانی یا ارمنی هم بدست می‌آمد، ممکن بود نتایج حاصله را بطور چشمگیر تغییر دهد.

دوم اینکه، بازسازیها متکی به متون نوشتاری هستند بهمین جهت اغلب استنتاج تلفظ اصيل از آنها غیر ممکن است. الگوهای آوایی باز ساخته ممکن است بطور نسبتاً معتبری استخراج شوند - اما ارزشهای واقعی آوایی غیر قطعی خواهند بود. بخوبی روشن است که هندو اروپائی دارای پنج

۱ - / m / در متون دیگری که از علائم I.P.A. استفاده نمی‌کنند به

صورت / m̥ / نوشته می‌شود.

واکه کوتاه از قبیل / a /، / e /، / i /، / o / و / u / بوده است. لکن اینکه این واکه‌ها دقیقا به چه صورت تلفظ می شده‌اند برای ما هرگز فاش نشده است.

سوم اینکه، هیچ زبان مادری نمی‌تواند از یک کلیت یکپارچه‌ای متشکل شده باشد. هر زبان خواه ناخواه از گونه‌های لهجه‌ای خاصی برخوردار است - از این رو، به احتمال زیاد بازسازیها، شکل‌های در هم برهمی می‌باشند که از چندین لهجه ساخته شده‌اند.

چهارم اینکه، زبانهای دختر بعضی اوقات گسترش‌های مستقل مخصوص به خودی را متحمل می‌شوند، که می‌توانند شمای زبان مادر را به اشتباه بیندازند. اگر ما تنها زبان‌های انگلیسی، روسی و ایتالیائی را داشتیم، ممکن بود به غلط تصور کنیم که زبان هند و اروپائی دارای یک نوع تکیه^۱ بوده است. اما تکیه در هر یک از این سه زبان، پس از جدا شدن آنها از زبان مادر، بطور مجزائی گسترش پیدا کرده است.

ارزش بازسازیها

چنانچه بازسازیها نادرست، غیر واقعی، و صورت در هم برهمی از چندین لهجه باشند؛ پس بنا کردن آنها چه منظوری را بر آورده می‌سازد. به این پرسش دو جواب می‌توان داد. نخست و مهمتر از همه این که صورتهای باز ساخته روش ساده‌ایست از جمع‌بندی تطابقهای بین زبانهای گوناگون بهم منتسب. به گفته دو سوسور بازسازی می‌تواند، "شماری از نتایج را متبلور و متمرکز سازد". با دیدن یک صورت باز ساخته در کنار معادل‌های آن در چندین زبان دختر، بی‌درنگ می‌توان مشخصه‌های موروثی را از

مشخصه‌های تازه تمیز داد.

در ثانی، واژه‌های بازساخته بعضی اوقات می‌توانند بر تمدنهای اولیه یرتوافکنند. گوا اینکه بازسازی هر واژه منفرد مورد تردید است، اما الگوی کلی‌ای که زیربنای شمار زیادی از شکلهای باز ساخته قرار می‌گیرد هم از نظر زبانی و هم از لحاظ زمینه فرهنگی آگاهی بخش می‌باشد.

برخی حقایق مسلم از زبان هند و اروپائی آشکار شده‌اند. طرح واجی آن نسبتاً واضح است. نکات برجسته آن عبارتند از شمار زیادی واکه و تعداد زیادی همخوان انسدادی.

در دستور، تمایز آشکاری بین اسمها و فعلها یکی از متمایزترین خصیصه‌های این زبان بشمار می‌رود. اسم دارای هشت حالت صرفی بوده است و در نظام فعل، "وجه" اهمیت افزونتری از "زمان" داشته است. فعل به انواع غیر کامل، کامل و عمل لحظهای دسته‌بندی می‌شده است - و این تمایز مهمتر از تمایز بین زمانهای گذشته، حال و آینده بوده. در این زبان، علاوه بر شمارهای مفرد و جمع که مورد انتظار است صورت "تثنیه" هم، برای یک زوج، وجود داشته است.

بوسیله بازسازیهای معنایی، سرخهائی هم پیرامون زمینه فرهنگی آن بدست آمده است. [که در زیر به شرح آن می‌پردازیم.]

بازسازیهای معنایی

بازسازی معنایی نیاز به تکنیکی دارد که از تکنیکهای بازسازی دستگاه صوتی تفاوت جزئی دارد - معانی مستعد تغییرند، و در اکثر موارد کاربرد آزمونهای "شمار اکثریت" یا "احتمال معنایی" برای آنها غیر ممکن یا ناسودمند است.

اولین ضرورت اینست که خود را از قید و بندهای پیش فرضها رها

سازیم - برای مثال، این نظر که کاربرد واژه‌ها از صورت واقعی [ملموس] آنها شروع می‌شود و کم‌کم به کار برد تجریدپشان می‌رسد (که در قرن نوزدهم بسیار متداول بود) یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر نیست. درثانی، ما باید از معانی مختلفی که در زبانهای مختلف دختر برای یک ریشه لغوی وجود دارد یک ارتباط واحدی را کشف کنیم.

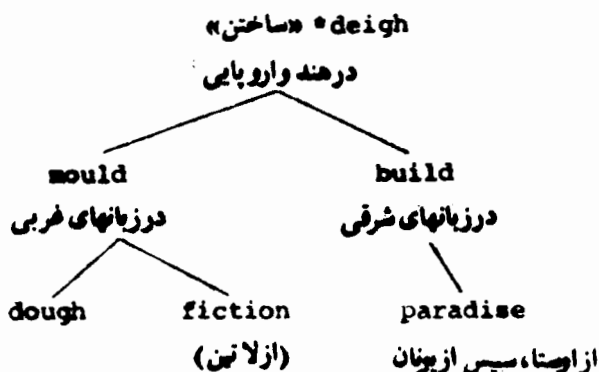
بعضی وقتها بازسازی معنایی روشن است. (مثلا) خدای یونانی Zeus (که در آسمان زندگی می‌کرد)، واژه dyaus (آسمان) در سنسکریت و واژه dies (روز) در لاتین و Jupiter (خدای رومی)، همگی از یک ریشه واحد بدست می‌آیند، که ظاهراً به معنای sky (آسمان) است. از قرار معلوم، هندو اروپائیان نیروهای طبیعت و بخصوص خدای آسمان را ستایش می‌کردند.

سایر بازسازیها به این اندازه آشکار نیستند. مثلاً، واژه‌های انگلیسی paradise, dough و fiction همگی از نظر صوتی بهم وابسته‌اند. dough با یک‌واژه کوتی^۱ به معنای "to mould" [قالب گرفتن] ارتباط نزدیک دارد. fiction واژه قرضی است از لاتین و از فعلی مشتق شده که آنهم به معنای to mould می‌باشد. paradise واژه‌ای است قرضی از اوستا (ایرانی باستان) و از طریق یونانی^۲ [به انگلیسی وارد شده] به معنای "باغ دیواردار". مفهوم "قالب گرفتن" و "باغ دیواردار" چگونه با هم وفق داده می‌شوند؟ بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که واژه اوستانی "پئیری دَرِز" در اصل به معنای "دیوار اطراف" است که

۱ - Gothic - ۲ pairidaeza این واژه همانست که در فارسی

امروزه بصورت "فردوس" بکار برده می‌شود. این واژه به عربی هم وارد

از واژه‌ای به معنای to build (بنا کردن) گرفته شده. بنابراین در اینجا می‌توان یک واژه اصلی *deigh (ساختن) در هندو اروپایی فرض نمود، که در زبانهای دختر غربی به معنای to mould (تالش گرفتن) آمده و در زبانهای دختر شرقی به معنای to build (بنا کردن)، به صورت زیر:



اغلب برای اینکه بازسازیِ رضایتبخشی انجام دهیم، لازم است کاربردهای جزئی‌تر و اشتقاقهای فاضل‌تر را همانند مولودهای اصلی نژاد هندواروپایی مورد بررسی قرار دهیم. یک واژه یونانی به معنای گل برابری می‌کند با واژه‌ای در سنسکریت به معنای مخلوطه. مسئله معنای اصلی آنها با نگاه کردن به متون طبی یونانی حل می‌شود. در این متون، ضلی که از

→

شده و بصورت فرادیس جمع بسته می‌شود. در قرآن نیز در دو مورد (الف) سوره کهف آیه ۱۰۷ و (ب) سوره المؤمنون آیه ۱۱ آمده است به معنای بهشت یا باغ بهشت. (م) مترجم این نکته را اول بار از آقای دکتر حسن انوری در یافته است.

همین ریشه مشتق شده است به معنای رشد مو - همچنین جوشهای پوست - می‌باشد. واژه یونانی برای حصیر نیز به این مربوط می‌شود. بنابراین، احتمالاً واژه اصلی هندو اروپائی باید دلالت داشته باشد بر "جوانه، شاخه نو، رشد کردن" - و بالاخره در یونانی معنای خاص گل و در سنسکریت معنای خاص علوفه را پیدا کرده است.

علاوه بر آنچه که گفته شد، بازسازی معنائی باید با الگوی همگانی معنائی متناسب باشد. بازسازی واژه‌ای به معنای "آهن" برای زبان هندو اروپائی فرضی کاریست عبث، چرا که تمام بازسازیهای دیگر به تمدن عصر ما قبل آهن اشاره دارند. بنابراین، همین الگوی همگانی است که اطلاعاتی را در باره فرهنگ سخنگویان یک زبان فرضی فراهم می‌سازد.

بازسازی فرهنگ

شمای تقریبی یک فرهنگ را می‌توان براساس الگوی کلی‌ای بنا نهاد که از جمع‌بندی واژه‌های منفرد زیادی بدست آمده باشند. تصویر نسبتاً مشخصی از اجداد هندو اروپائی ما بصورت زیر خود را بروز داده است. آنان در یک جامعه پدرسالاری می‌زیستند. به استثنای فامیل درجه اول، سایر خویشان درجه دوم خانواده، که بازسازی شده‌اند، متعلق به مرد می‌باشند نه به زن، مثل: مادر شوهر، پدرشوهر، خواهرشوهر، برادر شوهر، زن برادرشوهر و غیره. این مفهوم نزد جامعه‌ای که زن، خانه خود را در هنگام ازدواج ترک می‌گوید و به جمع خویشان وندان شوهر می‌پیوندد مصداق دارد.

یک نظام دده‌دهی بکار برده می‌شد. ارقام یک تا ده بطور کامل از طریق بازسازی به دست آمده‌اند، و اعداد ده تا صد از آنها گرفته شده‌اند. به نیروهای طبیعی جنبه انسانی داده می‌شد و ستایش می‌گردید -

بخصوص آسمان. برنز فلز بسیار شناخته شده‌ای بود و چرخ را اختراع کرده بودند.

محل جغرافیائی این فرهنگ چندان معلوم نشده است. شواهد عمدتاً مبتنی هستند بر واژه‌هایی که دلالت دارند بر جانوران و گیاهان. تحقیق در محل هندو اروپائیان، در خلال قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، فعالیت گسترده‌ای بود. این کار بیشتر بستگی به افتخارات ملی داشت، چون نویسندگان مختلف (بویژه نویسندگان آلمانی) سعی داشتند که ثابت کنند که کشورشان "موطن اصلی هند اروپائیان" بوده است. این نوع تحقیقات در آلمان به تکنیک Wörter - und - Sachen یا بوم‌شناسی زبانی^۱ معروف بود.

واژگان گیاهی و حیوانی زبان هندو اروپائی، سرزمینی را در محلی نزدیک به مرکز، شرق یا شمال اروپا نشان می‌دهد. توضیح‌های مفصل‌تر دیگر جای بحث زیاد دارند. این مباحث بیشتر پیرامون واژه‌هایی که مربوط به ساحل *bhagos و ماهی آزاد *laks هستند دور می‌زند.

درختان ساحلی در شرق دریای بالتیک^۲ رشد نمی‌کنند، و ماهی آزاد تنها در رودخانه‌هایی که به دریای بالتیک و دریای گرمان^۳ سرازیر هستند یافت می‌شود. لذا این شواهد دلالت بر جامعه‌ای دارد که در اواخر عصر سنگ و در عصر برنز در سواحل بالتیک و شمال دشتهای آلمان مستقر بودند. اما این "استدلال" بهیچ وجه معتبر نیست و امکانی برای تغییرات عنائی فراهم نمی‌سازد. درختان ساحلی در یونان یافت نمی‌شوند، لکن واژه هندو اروپائی *bhagos در آنجا برای نامیدن نوعی درخت بلوط

1 - linguistic palaeontology

2 - Baltic Sea

3 - German Sea

بکار می‌رود. و واژه، هندواروپائی *laks در زبان تخیاری (در شرق ترکستان) به معنای ماهی است. از این رو ما هیچ دلیل قاطعی نداریم که بازسازیهای ما از "ساحل" و "ماهی آزاد" صحیح باشد. شاید واژه‌های یونانی و تخیاری معانی قدیمی‌تری را در خود نگه داشته‌اند.

فقدان واژه‌هایی که دلالت بر بعضی جانوران شرقی یا جنوبی دارند در بعضی موارد دلیل بر محل استقرار هندواروپائیان در شمال آلمان دانسته می‌شود. اما این دلیل امکان واژه‌های تحریم شده (تابو) را نادیده می‌انگارد. در جوامع بدوی، در بسیاری موارد، واژه‌هایی به دلایل خرافی بیان نمی‌شوند - بویژه نام حیوانات. مثلاً واژه، هندواروپائی "خرس" در زبانهای آلمانی و بالت و اسلاوی^۱ ناپدید می‌گردد. بجای آن الفاظ غیرمستقیمی مانند "رنگ قهوه‌ای" یا "عسل‌خوار" یافت شده‌اند. این گونه عبارت پردازیها شاید به علت "تابو" باشد.

رو بهمرفته، این‌ها شمای کلی تقریبی، و نه جزئیات دقیق، از تمام آن چیزی است که می‌توان از کوششهایی که برای بازسازی فرهنگ بکار رفته انتظار داشت.

پرسشها

- ۱ - زبانهای خویشاوند چگونه مشخص می‌شوند؟
- ۲ - موقع انجام بازسازی صوتی از چه اصلهایی پیروی می‌کنید؟
- ۳ - چرا صورتهای بازساخته معتبر نیستند؟
- ۴ - هدف از انجام بازسازیها چیست؟
- ۵ - بازسازیهای معنایی چه تفاوتی با بازسازیهای صوتی دارند؟
- ۶ - بوم‌شناسی زبانی چیست؟

فصل ۱۱

تغییر صوت

همهٔ زبانها مدام در حال تغییرند - این تغییر در اصوات، در دستور و در معنای واژه‌های آنها حادث می‌شود. این دگرگونی تدریجی برای اکثر سخنگویان زبان غیر محسوس است. بخصوص اصوات، عناصر تغییرناپذیری بنظر می‌رسند. اما با یک مقایسهٔ اجمالی بین نوشته‌های چاوسر^۱ و شکسپیر^۲ متوجه می‌شویم که اصوات انگلیسی در مدت زمانی نسبتاً کوتاه به چه حد فاحشی تغییر کرده‌اند.

مداقهٔ بیشتر در انگلیسی آشکار می‌سازد که هم اکنون چندین صوت در حال تغییرند. صوت y (با صورت آوایی [ژ]) که در واژه‌هایی مانند duty و muse، tune پیش از / u / واقع می‌شود در حال حذف شدن است. قبلاً هم در واژه‌هایی از قبیل rule و lute ناپدید

1 - Chaucer, Geoffrey (1340? - 1400)

2 - Shakespeare, William (1564 - 1616)

گرفته . شاید دیری نپاید که این صورت بطور کامل حذف شود ، همانگونه که در انگلیسی آمریکائی حذف شده است . بهر حال ، آنچه در مورد زبان شگفت انگیز می نمایم این نیست که زبان تغییر می کند ، بلکه اینست که خرده خرده و به شکلی منظم تغییر می یابد .

هیچ تغییری ، طرح بنیادی خصوصیات زبان انسان را بهم نمی زند . تاکنون هیچ ربانی در اثر یک سری تغییرات حاصله از هم نپاشیده است . در زبان یک مکانیسم جبری وجود دارد که آن را قادر می سازد تا توازن خود را حفظ کند . تغییرات صوتی ، رویدادهای تصادفی یا جسته گریخته نیستند ، بلکه گونه گونه گونیهای بسیار منظم و جفت و جور شده ای می باشند .

مکانیسمهای تغییر صوت تاکنون بطور کامل شناخته شده اند . برخورد زبان شناس با این مسئله اینست که مطالعه تغییرات صوت را به دو بخش مکمل تقسیم می کند . او ، قبل از هر چیز ، به توصیف تغییر می پردازد ؛ سپس می کوشد تا با آزمودن علت های ممکنه تغییر ، آن را تفسیر نماید .

توصیف تغییرات صوتی: دامنه تغییر

تغییرات صوتی منظم هستند . طبعاً ، وقتی صوتی تغییر کند ، تمام اصوات مشابه آن در همان محیط صوتی و در همان منطقه جغرافیائی نیز بطور همزمان تغییر می کند . اما در دامنه این تغییرات - از نظر زمانی ، منطقه جغرافیائی ، و تعداد عوامل شرطی - تفاوت هایی بوجود می آید . عمل کرد یک تغییر ممکن است بیش از یک قرن بطول انجامد یا اینکه تنها برای مدت کوتاهی مؤثر افتد . همچنین امکان دارد که منحصر به دهکده خاصی باشد ، یا اینکه در هزارها کیلومتر مربع گسترش یابد . ممکن است در تمام مواردی که یک صوت در زبان بکار می رود اثر بگذارد ، یا اینکه صوتی را تنها تحت پاره ای شرایط خاص متأثر سازد .

تمایز ساختن تغییرات به انواع گوناگون کار ساده‌ای نیست چون مرزهای مشترکی بین آنها وجود دارد به نحوی که بر هیچ طرح مجزایی منطبق نمی‌شوند؛ با این همه، به عنوان یک رهنمود اجمالی، می‌توان تغییرات را جزو یکی از سه مقوله زیر قرار داد:

(الف) تغییرات غیر مشروط (یا نوعی)

(ب) تغییرات مشروط (یا مقید)

(ج) تغییرات منفرد

تغییرات مشروط و غیر مشروط

تغییر غیر مشروط تغییری است که بر تمام کاربردهای یک صوت خاص اثر می‌گذارد، قطع نظر از اینکه در کجای واژه واقع گردد. مثلاً طولانی /a:/ انگلیسی باستان^۱ در هر کجا که باشد به /o:/ انگلیسی میانه^۲ تغییر می‌یابد (که بعدها نیز به /θu/ تبدیل می‌شود):

/a:/ انگلیسی باستان < /o:/ انگلیسی میانه

برای مثال، واژه hām به hoom (و سپس به home) تبدیل شده است. نمونه‌ای از واژه باستانی home در نام مکان‌هایی از قبیل Clapham و Frensham دیده می‌شود. به همین نحو واژه bān به boon و بعدها به bone تغییر یافته است.

تغییرات غیر مشروط نادر هستند. اما تغییرات مشروط بسیار متداولند. تغییرات مشروط آنهایی هستند که تنها تحت مجموعه‌ای ثابتی از شرایط اتفاق می‌افتند. این شرایط نوعاً متفاوتند. ممکن است به محل قرار گرفتن صوت در واژه بستگی داشته باشند - مثلاً یک تغییر تنها در هجاهای آغازی

روی دهد. برای نمونه، در انگلیسی میانه اولین هجای هر واژه سه هجائی کوتاه گردیده. از این رو hāligdaeg نهایتاً به صورت holiday در آمد.

یا اینکه تغییر به اصواتی که در هر یک از دو طرف هسته هجا قرار دارند مربوط می شود، مثلاً / e / انگلیسی میانه که پیش از صوت / r / بوده به / a / مبدل شده است:

sterre > starre (star)

derk > dark

فهرست این نوع تغییرات جزئی بسیار طولانی است. امکان دارد بدون تأمل آنها را بی معنا بپنداریم، اما با بررسی دقیقتر می بینیم که نظیر آنها در زبانهای مختلف تکرار می شود. [r] بکرات باعث می شود که واکه های نزدیک به آن به جانب [a] حرکت کنند (مانند star و dark که در بالا ذکر شد). واکه ماقبل [ŋ] به سوی [i] حرکت دارد، مانند واژه England. توجه خاص به آنچه مردم عملاً بیان می دارند (قطع نظر از صورت املائی مرسوم واژه) رهنمود بسیار مفیدی بر گرایش های آوایی می باشد.

تغییر منفرد: همگونی و ناهمگونی

جدا کردن مرز بین تغییر مشروط و تغییر منفرد کار مشکلی است، چرا که هر کدام در قلمرو دیگری وارد می شود. اصطلاح "منفرد" معمولاً برای مواردی بکار برده می شود که طی آن توالی خاصی از واجها منجر به تغییر می گردد که نظیرش در جای دیگر اتفاق نمی افتد. در واقع تغییر منفرد عبارتست از تغییر مشروطی که شرایط بسیار استواری بر آن حاکم است. مهمترین نوع تغییر منفرد عبارتست از همگونی (assimilation)

ماخوذ از واژهٔ لاتینی به معنای "شبه شدن" . همگونگی موقعی رخ می‌دهد که صوتی آنقدر تحت تأثیر یک صوت مجاور قرار گیرد که از نظر آوایی به جانب آن صوت کشیده شود .

همگونی ممکن است کامل یا ناقص باشد. مثلاً در واژه 'immense' ، از ترکیب in - mensus (غیر قابل اندازه گیری) ، [n] بطور کامل با [m] همگونی شده است. اما در واژه 'imbibe' ، از ترکیب in - bibo (سرکشیدن) ، [n] بطور ناقص با [b] همگونی شده است؛ یعنی به آن حد که ار همان نقطه دهان تلفظ می شود (یعنی همگونی خاستگاه صوتی) ، اما بطور کامل همگونی نشده است.

صوت همگونه می‌تواند در پیش یا در پس صوتی قرار گیرد که بر آن نفوذ دارد. متداولترین نوع همگونی، همگونی پسرو است، و آن موقعی اتفاق می‌افتد که صوتی با صوت بعدی خود همگون شود. این نوع همگونی را بدین دلیل پسرو می‌نامند که تصور می‌کنند صوت تأثیر بخش به سمت آغار واژه بازگشت می‌کند، نظیر:

in m ensus > i mm ensus

همگونی پیشرو، موقعی رخ می دهد که صوت نفوذ بخش ظاهرا به جانب جلو حرکت می کند، ولی چندان متداول نیست. این همگونی در "زمان گذشته"، افعال انگلیسی بافتن و دوختن و ... دیده می شود.

عکس همگونگی، پسندیده است. می دهد که دو صفت هستند: peregrinus و [r] به [1] تبدیل شده است. نامگونه دو صوت [r] بسیار معمول می باشد چونکه از نظر

فیزیکی ادای سریع چندین [r] پی در پی مشکل است، و اندامهای گفتاری این گونه چرخشهای زبان را نمی پذیرد.

تغییر منفرد مشتمل بر همخوانها

انواع گوناگون دیگری از تغییر وجود دارند. مهمترین انواعی که مشتمل بر همخوانها هستند عبارتند از جابجائی، حذف به قرینه، افزایش، کاهش، بخش بندی نادرست واژه، و تلفظ املائی.

۱- جابجائی (یا قلب)، آنست که دو صوت جای خود را با یکدیگر عوض کنند. مثلا waps > wasp که در آن جای /p/ و /s/ عوض شده است. صورت wopsie یک گونه لهجهای است که این تغییر را متحمل نشده.

۲- حذف به قرینه (یا haplology از یک واژه یونانی به معنای "تک") هنگامی روی می دهد که دو هجای مشابه در کنار هم قرار گیرند، که یکی از آنها در برخی موارد حذف می شود، مانند:

Engla-lond > England

morphophonemic > morphonemic

۳- افزایش (یا excrescence از یک واژه لاتینی به معنی "تماس کردن") و آن افزایش یک صوت اضافی است، نظیر افزایش /b/ در واژه bremel که به صورت زیر تبدیل می شود:

bramble > brembel (بعدها)

۴- کاهش، عبارتست از فقدان یک همخوان از خوشه ای از همخوانها، برای سهولت تلفظ، بسیاری از مردم /p/ را در واژه attempt تلفظ نمی کنند:

/ətempt/ > /atempt/

۵- تقسیم نادرست واژه. واژه‌ها گاه‌وبیگاه بطور نادرست بخش‌بخش می‌شوند، بخصوص در جوامعی که بیسوادی حاکم باشد، مانند:

a nadder > an adder

an ewt a newt

۶- تلفظ املائی: در جوامع با سواد کم در مواردی واژه‌ها را بصورتی که نوشته می‌شوند تلفظ می‌کنند، مانند:

faute > fault

واژه *faute* قبلاً از فرانسوی قرض گرفته شده بود. اما وقتی تحصیل‌کرده‌ها رابطه آن را با *fallo* لاتینی (به معنای اشتباه) کشف کردند، حرف *f* را نیز به صورت املائی آن افزودند. و این *f* کم‌کم به تلفظ این واژه نیز رخنه کرد.

تغییر منفرد، مشتمل بر واژه‌ها

سه فقره از مهمترین انواع تغییر منفرد که در برگیرنده واژه‌ها هستند عبارتند از حذف واژه میانی، حذف واژه پایانی و افزایش واژه.

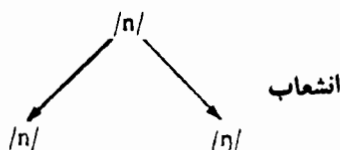
۱- حذف واژه میانی (یا *syncope*) از یونانی به معنای "بریدن از وسط" یا "کوتاه کردن" و آن عبارتست از فقدان یک واژه از وسط واژه نظیر:

capitain > captain

واژه *capitain* از زبان فرانسه قرض گرفته شده بود و بعداً */i/* از وسط آن ساقط شد.

۲- حذف واژه پایانی (یا *apocope*) که واژه‌ایست یونانی به معنای "کوتاه کردن"، و آن افتادن واژه از پایان واژه است، مانند:

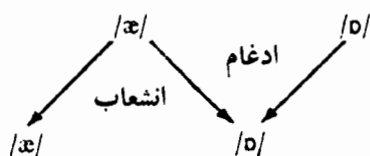
helpe > help



کیفیت انشعاب و ادغام همیشه به این سادگی نیست - در بسیاری موارد، تغییر صوت متضمن هر دوی آنها، یعنی هم انشعاب و هم ادغام، می باشد. گاهی ممکن است بخشی از یک واج انشعاب پیدا کند و با واج دیگر ادغام شود. مانند واکه موجود در واژه 'swan' که زمانی از نوع واکه [æ] بود، اما پس از [w]، [æ] به [ɔ] تبدیل شد. به صورت زیر:

/swæ n/ > /swɔ n/

آنگاه [ɔ] حاصله در واج /ɔ/ که از پیش وجود داشت ادغام شد:



اهمیت این نوع توصیف اینست که تغییر صوت را در رابطه با سایر عوامل موجود در زبان بررسی می کند. تغییر صوت عمل مستقلی نیست. بله، ممکن است اجزاء آن بهم پیوستگی دارند، تغییر در یک فقره، وجود می یابد و واکنش رنجیری، بر سایر اقلام آن نیز تأثیر می گذارد.

عمل تغییر صوت

تغییر اصوات بوسیله یک علت واحد صورت نمی گیرد، وقتی عوامل حاکم بر تغییرات را تجزیه و تحلیل کنیم، می بینیم که معمولاً چندین علت

دست به دست هم می‌دهند. بطور کلی علل تغییر را می‌توان به یکی از این دودسته علت نسبت داد - یکی درونی و دیگری بیرونی. در تغییر درونی، کلید تغییر در درون نظام نهفته است، و تغییر بیرونی وابسته است به نوعی تأثیر بیرونی.

رسانش‌آسان در این مورد که کدامیک از این دو علت مهم‌ترند، با هم اختلاف نظر دارند. در واقع این دو دسته عامل مکمل یکدیگرند. احتمالاً یک عامل خارجی موجب بهم خوردن تعادل در درون نظام ریان می‌شود. این عدم تعادل، یک سری تنظیمهای تازه‌ای را بر می‌انگیزد که ممکن است تکمیلشان قرن‌ها طول انجامد، چون هر یک از آنها به نوبه تغییرات دیگری را در واکنش زنجیری تغییرات موجب می‌گردد. نمونه‌هایی از این قبیل رویدادها در قسمتهای زیر ارائه خواهند شد.

تغییرات درونی: زبان به عنوان نظام «خود تنظیم‌ساز»

واحهای زبان طرح پیچیده‌ای را بوجود می‌آورند که در آن عناصر گوناگون نسبت بهم در حالت تعادل قرار می‌گیرند. این نوع طرح‌مندی وسیله‌ایست که مغز انسان می‌تواند به کمک آن مقادیر زیادی اطلاعات زبانی را بدون رحمت بکار گیرد. اگر طرح‌مندی زبان بهم بریزد، مغز انسان از توده پراکنده‌ای اطلاعات در هم برهم انباشته می‌شود بطوری که تکلم غیر ممکن می‌گردد.

چنین به نظر می‌رسد که هر زبان دارای گرایش جبری‌ایست برای تکمیل طرحهای خود - یعنی دارای تلاش پایان ناپذیری است برای جبران کمبودها و از نو مرتب کردن همه چیز به وضعیت ایدآل. زبان شبیه "دما پای" ^۱ خود تنظیم ساز نیست که در کوشش به برقراری موازنه درونی، مدام

خود را بطور مکرر تنظیم می سازد . اما - به دلائل گوناگونی [که ذیلا ذکر می شود] هیچگاه نمی تواند به وضعیت کمال خود نائل آید .

طرح نامنظم اندامهای گفتاری

نخستین و بارزترین دلیل بر اینکه چرا زبان هرگز به وضعیت توازن نمی رسد عبارتست از طرح اندامهای گفتاری . شکل اندامهای گفتاری نامنظم و اصوات بوسیله گونه های متعددی از عوامل مختلف تولید می گردند - مثلا تعدادی بوسیله دندانها ، برخی توسط لبها بعضی دیگر از درون حفره بینی و غیره . اصواتی که در حفره دهان در نقاطی نزدیک هم تولید می شوند ، در گفتار سریع با هم اشتباه می شوند ، نظیر [θ] و [f] . (واژه کاکسی fink را که به جای think بکار می رود بیاد بیاورید .)

اصوات دیگر ، از جمله [r] و [l] . از نظر صوتی (آکوستیک) مشابهند . اینها نیز در گفتار سریع اشتباه شنیده می شوند . بعضی اصوات پایدارتر از اصوات دیگرند . [m] و [n] پایدارتر از [s] و [h] می باشند اصوات ناپایدار در جریان سخن براحتی تحت فشار اصواتی که در دو طرف آنها واقع می شوند قرار می گیرند - از این رو بیشتر مستعد تغییرند . بنابراین نزدیکی بهم ، شباهت صوتی و پایداری طبیعی اصوات همگی باعث اشتباه و تغییر می شوند ، و هر نوع تغییر نیز خود به خود یک سری تغییرات تازه ای را ایجاد می کند از این رو نظام زبان می کوشد تا خود را از نو تنظیم سازد و توارن خود را مجددا بدست آورد .

عدم هماهنگی بین قشرهای مختلف

از لحاظ نظری ، آن نظام صوتی ای می تواند به وضعیت مطلوب برسد

که واجهای آن بنابر شکل مجرای گفتار و به بهترین وجه ممکن مرتب شده باشند. اما اصوات تنها یک قشر زبان را تشکیل می‌دهند. این قشر باید با قشر دستور و قشر واژگان نیز یکدست شود. در برخی شرایط، ویژگیهای دستور و واژگان می‌تواند وضع دستگاه صوتی را بهم بزند.

از لحاظ نظری، زبان در تمام قشرها به سوی وضعیتی از "موازنه" کامل" پیش می‌رود که در آن وضعیت، کلیه نیازهای تکلیمی بوسیله یک نظام حتی‌الامکان ساده‌ای مرتفع گردد. برای حصول این منظور، تمام قشرها در جهت مشترکی با هم همکاری می‌کنند.

اما در عمل، رسیدن به وضعیتی با حداکثر سادگی غیر ممکن است، برای اینکه قشرهای متفاوت بطور هماهنگ عمل نمی‌کنند. تغییر وازی می‌تواند بردستگاه صوتی تأثیر بگذارد - یا تغییر صوتی ممکن است اختلالاتی را در دستگاه واژه‌ای ایجاد کند.

حشو

عامل دیگری که "حداکثر سادگی" نظام زبان را عملاً غیر ممکن می‌سازد عبارتست از نیاز زبان به حشو. از لحاظ نظری، واژه‌های طولانی و پیچیده مانند transubstantiation (تغییر ماهیت، استحاله)

الحادي عشر: *Pharradron* (أبرار تعمير)

[illegible]

در این افراد صحت می‌کند. تعداد بیشماری اختلالها و وقفه‌ها
در فشارشان بوجود می‌آید. در بین صحت ممکن است سسکه به آنها

دست دهد، هواپیمائی از بالای سر بگذرد، سکی شروع به پارس کند و غیره. اگر هر تک صوت در برگیرنده اطلاع لازمی بود، آن وقت امکان داشت در هر جمله بخش قابل ملاحظه‌ای از دست برود. اما چنانچه واژه، نشانه‌هایی افزونتر از تعداد لازم برای مشخص کردن خود داشته باشد، شنیده نشدن یک صوت اتفاقی، دیگر مشکلی را به بار نمی‌آورد.

از این رو، فراوانی نشانه‌های زبانی، یا حشو، عامل مهمی در زبان بشمار می‌رود. زبان بدون حشو، به ابزار نارسائی برای گفت و شنود تبدیل می‌شود. اگر چنین بود، مجبور می‌شدیم هر پیام را دو یا سه بار تکرار کنیم تا از سوء تعبیرها جلوگیری نمائیم.

تعبیر تغییر

از آنجا که می‌توان زبان را به صورت نظام "خود تنظیم ساز"ی در نظر گرفت، پس هر تغییر را می‌شود به عنوان اختلالی در توازن یا به کوششی برای برقراری توازن مجدد آن بحساب آورد. انشعاب واج / n / به دو واج / n / و / ŋ / را می‌توان تلاشی در جهت برقراری هماهنگی با نوعی "طرح واجی" دانست که طی آن / m n ŋ / هم ردیف می‌شود با / p t k / و / b d g /، این نیاز بنیادی به طرح مندی، می‌توانسته است بطور جبری بر انگیزنده محرک سریعی برای تغییر باشد - (محرکی که عبارت بوده است از فقدان یک "واج شرطی" (نگاه کنید به صص. ۱۷۵ و ۱۷۶).

نرمکامی ^۱	دندانی	لبی
k	t	p
g	d	b
ŋ	n	m

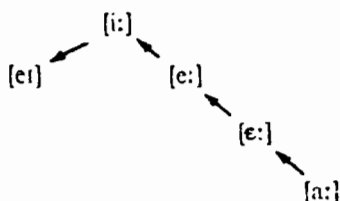
ار سوی دیگر، فقدان تدریجی / t / در لهجه کاکنی بریتانیایی ممکن است به گسستگی در طرح پایدار قبلی تعبیر شود، که علت آن را باید در جای دیگر جستجو کرد (یعنی در قشر دیگری از زبان یا در بین عوامل بیرونی). با این همه، شرح تغییر هرگز به این سادگی نیست. تغییرات متعددی بطور همزمان در تمام قشرهای زبان اتفاق می افتد، و هیچگاه امکان ندارد که تمام عوامل مختلف ذی ربط قلم به قلم بر شمرده شوند. شاید وضعیت عدم توازن موجودی بتواند به طرق گوناگون مرتفع گردد، اما زبان تحت تأثیر عوامل بیرونی طریقه خاصی را بین همه طرق ممکن برمی گیرند. / y / فرانسه نظیر y در واژه tu (تو)، یکی از این موارد است. این واج زمانی بصورت [u] مثل واکه موجود در واژه vous تلفظ می شد. احتمالاً بهم خوردن توازن نظام واکه‌ای، تغییری را موجب گردید، اما شکل جدیدی که این واکه بخود گرفت (یعنی [y] > [u]) به احتمال قوی به این خاطر بود که [y] در زبانهای کلتی اطراف آن بکار برده می شد.

واکنش های زنجیری

از آنجا که تمام اقلام زبان بهم پیوسته‌اند، هر تغییر در یکی از آنها ممکن است موجب بروز یک سری تغییرات دیگر بشود. صوت تغییر یابنده به احتمال قوی موجب ایجاد خلأئی در طرح صوتی زبان می شود. در نتیجه صوت دیگر به سوی آن خلأ پیش می آید تا آن فضای خالی را اشغال کند. این صوت نیز، به نوبه، جای قبلی خود را خالی می نماید که باید پر

→ ۱- برای توصیف اصطلاحات آوایی به بخش ضمیمه کتاب رجوع کنید. لسی، دندانی و نرمکامی هر سه به خاستگاههای صوتی در درون دهان دلالت می نماید.

شود، و این عمل بهمین متوال ادامه می‌یابد. این مکانیسم باید همان فرایندی باشد که برای واکه‌های بلند زبان انگلیسی میانه اتفاق افتاده است. در زمان چاوسر، واژه lyf (زندگی: life) به صورت /li:f/ تلفظ می‌شد (شبه leaf در انگلیسی نوین). این واکه به [ei] تبدیل یافت، و موجب خلأئی در محل سابق [i:] گردید. این خلأ با تبدیل [e:] به [i:] پر شد. سپس [ɛ:] فضای خالی‌ای را که [e:] ایجاد کرده بود اشغال نمود، و بالاخره [a:] حای خالی‌ای را که بوسیله [ɛ:] بوجود آمده بود پر نمود^۱، بصورت زیر:



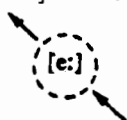
این تغییر موجب بروز تغییرات دیگری گردید که برای چندین قرن به طول انجامید.

با وجود این، وضعیت مذکور اساساً به همین سادگی که شرح آن گذشت نیست. چرا که این فرایند خود جای بحث دارد. بارها اتفاق افتاده است که چندین صوت بطور همزمان حرکت کرده‌اند. بنابراین نمی‌توان گفت که آیا این صوت بخصوصی است که صوت دیگری را به سوی جای خالی بدنبال

۱ - با توجه به وضعیت قرار گرفتن زبان، تنها یک اختلاف حرئی بین [i:] و [e:]، [e:] و [ɛ:]، [ɛ:] و [a:] وجود دارد. برای اطلاع بیشتر در مورد تولید واکه‌ها، به بخش ضمیمه کتاب رجوع کنید.

می‌کشد، یا اینکه صوت دیگر، آن را با فشار از جای اصلی‌اش بیرون می‌رانند. در نمودار زیر آی [i:] واکه [e:] را بدنبال خود می‌کشد یا اینکه [e:] بوسیله [ɛ:] از جای خود بیرون رانده می‌شود؟

آ یا [e:] بوسیله [i:] کشیده می‌شود؟



آ یا [e:] بوسیله [ɛ:] به بالا رانده می‌شود؟

بحث در مورد مکانیسم واقعی این اصوات که به چه نحو بر یکدیگر اثر می‌گذارند همچنان ادامه دارد. تنها حقیقت مسلمی که از این تغییرات دستگیرمان می‌شود اینست که آنها درتوالیهای بهم پیوسته‌ای رخ می‌دهند، و با انجام این کار طرحی را که مبتنی بر زبان انسان است مدام حفظ می‌کنند.

ممانعت از تغییر صوت

تغییرات صوتی کلا شبیه برف روبها نیستند. این عقیده قدیمی که "قوانین صوتی" از روی یک "ضرورت کور" عمل می‌کنند و هر چه سر راهشان باشد کنار می‌زنند، می‌تواند تعدیل داده شود. تغییرات صوتی اغلب بوسیله "قرینه‌سازی"، یعنی "قیاس از روی

* قرینه‌سازی همان تمثیل است که نوعی از قیاس می‌باشد. برای اینکه با واژه تمثیل به معنای حکایت اشتباه نشود واژه "قرینه‌سازی" را ترجیح داده‌ایم. (م)

موارد مشابه"، متوقف می‌شوند یا دگرگونی می‌یابند. برای مثال ما می‌توانستیم انتظار صوت d را در وسط واژه father داشته باشیم (همچنان که در واژه کوتی fader صوت d وجود دارد). اما واژه father تحت تأثیر brother قرار گرفت، و d مورد انتظار به صورت th (/ ð /) پدیدار گردید. این قبیل تغییرات با تفصیل بیشتر در فصل ۱۲ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

همچنین باید توجه داشت که بسیاری از استثنائات ظاهری در تغییرات صوتی در اثر بررسی کاملتر تاریخ یک واژه بی‌اساس دانسته شده‌اند. [مثلاً] در اولین برخورد با واژه‌های swain و bait (از swām و bāt در انگلیسی باستان)، بنظر می‌رسد که آنها از این قانون که / a: / انگلیسی باستانی به / əu / تبدیل می‌شود (مثل hām > home یا / ha:m / > / həu:m /) مستثنی می‌باشند. لکن با تعمق بیشتر در می‌یابیم که swain و bait ادامه‌هایی از صورتهای انگلیسی باستانی نیستند. آنها واژه‌های فرضی‌ای هستند که، پس از هجوم نروژی‌ها^۱ به انگلستان، از زبان اسکاندیناوی^۲ گرفته شده‌اند.

آیا تغییرات ناگهانی هستند یا تدریجی؟

نکته جدال‌برانگیز دیگر عبارتست از سرعت تغییر صوت. آیا یک واج به تدریج از صوتی به صوت دیگر تبدیل می‌شود؟ یا این عمل بطور ناگهانی اتفاق می‌افتد؟ پاره‌ای از علما متقاعد شده‌اند که تغییرات تنها بین نسلها انجام می‌گیرند. چون توانائی یادگیری زبان در سنین بلوغ به سرعت کاهش می‌یابد، نظر آنها اینست که تمام تغییرات مهم از ترکیبات

1 - Norse invasion

2 - Scandinavin

جدیدی ناشی می‌شوند که نسبتاً در اوان زندگی شخص بوقوع می‌پیوندند. این نظر ممکن است در مورد پاره‌ای از تغییرات بخوبی مصداق پیدا کند، اما نه در مورد همه آنها.

هر کس به مقدار کمی، دستور و تلفظ خود را تغییر می‌دهد تا با وضع موجود بخواند. یک سخنگو، موقعی که بطور سریع حرف می‌زند، ممکن است [h] را در آغاز واژه have و [t] را در پایان but حذف کند، درحالی‌که شاید این کار را در مصاحبه یا در صحبت رادیویی انجام ندهد. در طول حیات هر فرد، گونه‌های جدیدی می‌تواند بطور خزنده وارد زبان او گردد بدون اینکه خود او به آنها توجه نماید، چون اکثریت مردم بطور غیر ارادی از اشخاص دوروبر خود تقلید می‌کنند. این پدیده بکرات در انگلیسی‌های از آمریکا برگشته که تلفظ آمریکائی، و عبارات آمریکائی را نظیر *Do you use sugar* یا *He's gotten married* بکار می‌برند، دیده می‌شود.

وقتی این گونه‌ها در اندوخته زبانی سخنگویی بوجود می‌آید، اغلب یکی از آنها، به شرطی که با تکرار کافی بکار برده شود، دیگری را از دایره گفتار خارج می‌سازد. آنگاه این تغییر به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. بسیاری از تغییرات را می‌توان از جمله عناصری دانست که از طریق تماس‌های اجتماعی بکندی انتشار می‌یابند. صورتی که بوسیله گروهی از مردم بطور عادت بکار برده می‌شود، برای گروهی دیگر در حکم گونه دومی در می‌آید. سپس این گونه جدید رفته‌رفته گونه سابق را از دور گفتار خارج می‌سازد. گونه جدید ممکن است به مقدار بسیار کمی از گونه سابق متفاوت باشد. اما امکان دارد که گرایشی را جهت تغییر خاصی پدید آورد، که بوسیله نسل بعدی به انجام برسد. بنابراین تغییرات عملاً در یک تعداد مراحل لحظه‌ای اتفاق می‌افتد که ممکن است محسوس نباشد اما مراحل

هستند مشخص و حتمی .

علل بیرونی تغییر زبانی

هیچ زبانی در خلاء وجود ندارد - بلکه بطور مدام زیر نفوذ عوامل بیرونی، لهجه‌های دیگر، و سایر زبانهای قرار دارد که با آنها در تماس است. عناصر "خارجی" همواره به آن رخنه می‌کنند و اختلالاتی را در آن بوجود می‌آورند.

تا آنجائی که به مکانیسمهای موجود در زبانشناسی مربوط می‌شود، هیچ تفاوتی بین نفوذ از یک لهجه مجاور یا نفوذ از یک زبان مجاور وجود ندارد - دلایل تداخل معمولاً "دلایل اجتماعی هستند - از این رو، این نوع بررسی در مبحث جامعه‌شناسی زبان مطرح می‌گردد (رجوع کنید به فصل ۱۳).

بعضی اوقات، نفوذ تدریجی عنصر خارجی بطور نامحسوس و ناخودآگاه انجام می‌گیرد، نظیر رخنه آرام آرام واژه‌ها و اصوات عربی به زبان ترکی. در زمانهای دیگر، تغییر می‌تواند پدیده‌ای باشد که بطور آگاهانه طرح‌ریزی شده. تحقیق نشان داده است که سکنه منطقه‌ای از نیویورک که از نظر اجتماعی گروه تحقیر شده‌ای بحساب می‌آیند، به کوشش آگاهانه و موفقیت آمیزی دست‌زده‌اند تا از مشخصه‌های لهجهای تقلید کنند که از نظر اجتماعی لهجه معتبری دانسته می‌شود. نسل جدید آن گروه، با مشخصه‌های تازه گفتاری بزرگ شده‌اند و این مشخصه‌ها جزء خصوصیات استوار گفتار این نسل شده است.

از تغییرات بیرونی چنین بر می‌آید که ابتدا بطور تدریجی به صورت گونه‌هایی در کنار گونه‌های موجود زبان ظاهر می‌شوند (آنها اغلب به شکل گونه‌های محاوره‌ای زبان) و سپس رفته رفته رایج می‌گردند. هر گاه

عناصر خارجی از نظر اجتماعی مورد پسند واقع شوند، پذیرش و جذب آنها سریعتر انجام می‌گیرد.

جهت کلی تغییر صوت

آیا تغییرات صوتی موجب می‌شوند که زبانها به جهت مشخصی حرکت کنند؟ چون انسان را یک پدیده تکاملی می‌انگارند شاید گرایش همگانی تکاملی‌ای را نیز در تغییرات زبانی او انتظار داشته باشند. اما تاکنون چنین گرایشی در زبان رخ ننموده است.

علمای قرن نوزدهم می‌کوشیدند تا ثابت کنند که برخی انواع "ساخت زبانی" پیشرفته‌تر از بقیه هستند، اما اینهم ادعای بی‌اساسی از آب درآمد (به فصل ۶ رجوع کنید).

تعدادی از زبان‌شناسان قرن بیستم "فرضیه تسلسل" را در مورد تغییر زبان مطرح کردند. نظر آنها این بود که زبانهای تلفیقی به زبانهای انفصالی منتهی می‌شوند و زبانهای التصاقی به زبانهای تلفیقی برمی‌گردند (باز هم به فصل ۶ رجوع کنید). قدر مسلم آنست که از هر یک از زبانهای مختلف هندو اروپائی چنین بر می‌آید که مستقل از تبدیل وضعیت تلفیقی به وضعیت انفصالی عمل می‌کنند - واقعیتی که نظر بالا را تأیید نمی‌کند. با این همه، شواهد بسیار کمی برای اظهار هر نوع قضاوت قاطع در این مورد وجود دارد.

پرسشها

- ۱ - فرق بین تغییر مشروط، غیر مشروط و منفرد را بیان دارید و برای هر کدام مثالی ذکر کنید.

- ۲ - فرق انشعاب و ادغام را شرح دهید و مثال بزنید .
- ۳ - چه فرقی بین علل درونی و بیرونی تغییر زبانی وجود دارد؟
- ۴ - چرا زبان هرگز نمی‌تواند به وضعیت توازن کامل برسد؟
- ۵ - عوامل بازدارنده تغییر صوت را بیان دارید .
- ۶ - سرعت تغییرات صوتی را شرح دهید . آیا بطور ناگهانی رخ می‌دهند یا تدریجی؟

فصل ۱۲

تغییر در دستور و واژگان

تغییر دستوری اغلب بلحاظ ماهیتش از تغییر صوتی متفاوت دانسته می‌شود. با وجود این، بگرات بوسیله نیروی محرکهٔ مشابهی برانگیخته می‌شود، یعنی بوسیله ضرورت حفظ و ساده‌سازی طرحهای زبان به منظور سبک کردن بار حافظه.

قرینه‌سازی

مکانیسم مهمی که موجب تغییرات دستوری می‌شود، عبارتست از مکانیسم قرینه‌سازی، و بطوری که در پیش اشاره گردید، می‌توان آن را به صورت "قیاس از روی موارد مشابه" تعریف نمود.

عملکرد قرینه‌سازی - یعنی توانائی تعمیم یک قاعدهٔ زبانی از طریق کاربرد آن به موارد مشابه - یک ویژگی بنیادی زبان انسان بشمار می‌رود. قرینه‌سازی به بهترین وجه در وضعیت زبان کودک متجلی می‌شود مثل وقتی که کودکان "صورت‌های جمع" mans, foots, mouses را به دنبال

آشنائی با صورتهای جمع با قاعدهای نظیر dogs, cats, horses, بنا می‌کنند.

اقلامی که دارای نقش یکسانی هستند، از طریق قرینه‌سازی، نهایتاً شکل همانندی پیدا می‌کنند. در زبان انگلیسی صورتهایی که نمودار واژگ جمع بودند، بتدریج معیارگونه شده‌اند. این امر شمار کلی صورتهایی را که باید به خاطر سپرد کاهش می‌دهد و لذا بار حافظه را سبک می‌سازد.

زمانی، جمعهای انگلیسی اکثراً یا به n یا به s ختم می‌شدند. اما n- به مرور زمان به نفع s- منسوخ شد. در عصر شکسپیر، schoon, eyen و housen هنوز صورتهای جمع متداولی بودند - اما این صورتهای جمع بوسیله shoes, houses, eyes جایگزین شده‌اند. امروزه ما فقط سه شگلی را که به n- ختم می‌شوند نگه داشته‌ایم که عبارتند از: oxen, children و brethern (در کنار شکل جدیدتر brothers).

بنظر می‌رسد که "قرینه‌سازی" با اقلامی که به حد زیادی تکرار می‌شوند شروع می‌شود که در نتیجه بر اقلامی که کمتر تکرار می‌گردند نفوذ می‌کند. اما اینکه چرا برخی واژه‌های معمولی روندهای "قرینه‌سازی" را آغاز می‌کنند، در حالی که سایر واژه‌ها بدون اثر باقی می‌مانند، هنوز بصورت یک معما باقی مانده است. در قرن نوزدهم، ادعا می‌کردند که تمام انواع قرینه سازی را می‌توان با یک فرمول تناسب ساده توجیه نمود که بصورت زیر بود:

$$\frac{\text{pie}}{\text{pies}} = \frac{\text{eye}}{x}$$

و از آنجا $x = \text{eyes}$

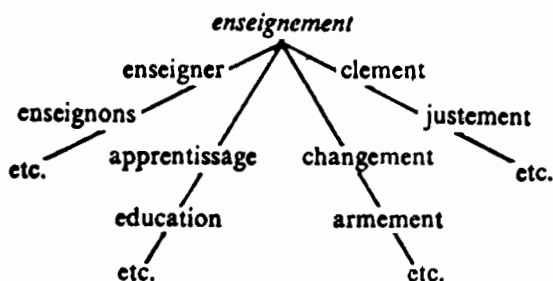
(یعنی نسبت eye به eyes باید برابر باشد با نسبت pie به

pies).

در قرن بیستم، زبان‌شناسان متوجه شدند که این فرایند خیلی پیچیده‌تر از آن می‌باشد.

میدان ارتباطی

هیچ واژه‌ای بصورت مجزا وجود ندارد. هر واژه، در درون شبکه‌ای از ارتباطات، یعنی در یک میدان ارتباطی خاص خودش، قرار دارد. دوسوسور اظهار می‌دارد که هر واژه [به مثابه] مرکز یک صورت فلکی است، و به شکل نقطه‌ایست که تعداد نامحدودی از واژه‌های بهم مرتبط به آن همگرایی می‌یابند. او این صورت فلکی را در یک نمودار مفیدی تصویر نمود:



هر رشته از روابط به یک وجه متفاوتی از واژه اصلی مرتبط می‌شود. بعضی همانند بنظر می‌رسند، برخی دیگر با واجهای مشابه ساخته شده‌اند، و بقیه از نظر معنایی با هم ارتباط پیدا می‌کنند. هر رشته بطور بالقوه یک زنجیره مقارنی را بر می‌انگیزد - که به چندین نوع قرینه‌سازی منتهی می‌شود.

انواع قرینه‌سازی

قرینه‌سازی‌ها انواع گوناگون دارند، بصورت زیر:

۱ - دستوری خالص. مانند *eyen > eyes* در انگلیسی در قیاس با سایر صورتهای جمع که به *-s* ختم می شوند.

۲ - معنائی، نظیر *male, female > mâle, femelle* زبان انگلیسی واژه های *mâle* و *femelle* را از زبان فرانسه قرض گرفت، اما بنابر ارتباط معنائی آنها، *femelle* تحت نفوذ *male* به صورت *female* تبدیل شد.

۳ - پس سازی. مانند *beg* از *beggar*، در تبعیت از زوجهای مانند *singer* و *sing*. پس سازی، به غلط تصور می شود که واژه ای از یک صورت پایهای که هرگز به تنهایی بکار برده نشده مشتق می شود اما بعدها همان صورت پایه نیز ابداع می گردد. بنابراین چنین می پندارند که *beggar* از واژه اصیل و غیر موجود *beg* مشتق شده است.

۴ - تقسیم نادرست واژگ، *cheeseburger* و *beefburger* در قیاس با *hamburger*. همبرگرها ابتدا در شهر هامبورگ بوجود آمدند و از آنجا نام *hamburger* را یافته اند. ایس واژه بطور نادرست به دو واژگ *ham-burger* تجزیه گردید، و به انفصال پسوند *-burger* و ابداع صورتهای جدید از قبیل *beefburger* منجر شده است.

۵ - صورت اغراق آمیز (گونه صحیح تکلف آمیز). مثل تلفظ *Hamerica* و *Hoxford* (برای واژه های *America* و *Oxford*). سخنگویانی که بطور معمول حرف *aj* (*h*) را از این نوع واژه ها حذف می کنند هرگاه بخواهند دیگران را تحت تأثیر قرار دهند اغلب گونه اغراق آمیز را بکار می برند، و صورتهای تکلفی ای را مانند *Hamerica* و *Hoxford* تلفظ می نمایند.

۶ - گسترش صورتهای گونه‌ای. مانند اینکه draw a picture را با یک [r] اضافی به شکل (drɔ: r ə pɪktʃə) تلفظ می‌کنند. واژه‌هایی که در صورت نوشتاری خود دارای یک-r پایانی هستند اگر این r- پیش از یک واکه رخ دهد باقی می‌ماند. اما پیش از همخوان حذف می‌شود، شبیه:

¹
hear a sound [hɪər ə saʊnd]
hear noises [hɪə noɪzɪz].

بنابراین، صورتهای گوناگون نظیر [hɪə r] و [hɪə] بر واژه‌های دیگری که اصلاً دارای r- پایانی نیستند مانند draw تأثیر می‌گذارد که امروزه دارای دو صورت می‌باشد: یکی [drɔ: r] و دیگری [drɔ:] که در مثالهای زیر می‌بینیم.

draw a picture [drɔ: r ə pɪktʃə]
draw pictures [drɔ: pɪktʃəz]

تغییر واژگان (تغییر واژه‌ای)

مرز جداکننده قاطعی بین تغییر دستوری و تغییر واژگان وجود ندارد. اغلب اوقات این دو گونه تغییر با هم تلاقی می‌کنند، همانطور که در مورد گسترش brothers و brethern دیده می‌شود. صورت جمع حدید brothers از روی قرینه‌سازی واژه‌هایی مانند mothers, fathers و sisters ساخته شده. گر چه واژه قدیمی brethern باقی مانده، لکن منحصر شده است به یک مفهوم ویژه مذهبی.

۱ - این نوع قرینه‌سازی فقط در انگلیسی بریتانیایی، آنهم در گونه

حیارش بوجود می‌آید. (م)

مجموعه واژه‌های یک‌ریان بطور دقیق‌تر به عنوان واژگان زبان شناخته می‌شود، و در بررسی واژگان، ما اقلام واژه‌ای را بطور مستقیم مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در نظر گرفتن عناصری به عنوان اقلام واژه‌ای مشکل بحث در باره "واژه‌ها" را مرتفع می‌سازد. عباراتی از قبیل go up, turn on (که دو واژه هستند) هر یک می‌تواند به عنوان یک قلم واژه‌ای منفرد در نظر گرفته شود (فصل ۹ را نگاه کنید). بعضی اوقات اگر تغییر واژگانی را به سه جنبه زیر دسته‌بندی کنیم، کار سودمندی خواهد بود:

(الف) حذف اقلام واژه‌ای

(ب) تغییر معنا

(ج) ابداع اقلام واژه‌ای جدید

(اما این سه جنبه را نمی‌توان سه‌بخش کاملاً مجزائی از یکدیگر دانست).

حذف اقلام واژه‌ای: علل درونی

حذف واژه، مانند سایر جنبه‌های زبانی، می‌تواند به حذف در اثر عوامل درونی و حذف در اثر عوامل بیرونی بخش‌بندی شود. برخورد هم‌آوایی، سایش‌آوایی و نیاز به کوتاه ساختن واژه‌های متداول از جمله عوامل معمولی درونی هستند.

هم‌آواها واژه‌هایی می‌باشند که ساخت صوتی همانندی دارند اما معانی

آنها با هم متفاوتند، شبیه: pole (تیرک بلند چوبی)، Pole (اهل لهستان) و pole (قطب شمال یا جنوب). وجود هم‌آواها (همان گونه که در مثالهای بالا دیدیم) ضرورتاً منجر به حذف واژه نمی‌شود. تنها موقعی موجب حذف واژه‌ای می‌شود که واژه‌های هم‌آوا در یک فحوا به کار برده شوند و ایجاد اشتباه نمایند، نظیر برخورد هم‌آوایی بین leten و letten در انگلیسی.

در انگلیسی، دو قلم واژه‌ای مشابه یکی *leten* (اجازه دادن) و دیگری *letten* (ممانعت کردن) هم آوا شده، و هر دو در گسترش خود به صورت *let* در آمده‌اند. چون فحواهای متعددی یافت می‌شد که می‌توانست این دو واژه را با هم به اشتباه بیندازد، لذا *let* دوم (به معنای ممانعت کردن) از زبان حذف گردید، مگر در دو مورد کار برد ویژه. *let ball* در بازی تنیس به تویی گفته می‌شود که بطور لحظه‌ای به لبه تور گیر می‌کند. و عبارت "without let" یا "without hindrance" (یعنی "بلامانع") که هنوز هم جزو اصطلاحات حقوقی یافت می‌شود.

سایش آوایی کمتر متداولست بعضی وقتها یک واژه در اثر تغییر صوتی چنان دگرگون می‌شود که گوئی ناپدید گردیده است. یک نمونه بسیار بارز آن واژه لاتینی *apen* (رنبور عسل: *bee*) می‌باشد که در فراسه به *e* / تبدیل گردیده. اما واژه *e* / بیش از حد کوتاه بود تا پایدار بماند و بوسیله واژه‌های بلندتر دیگری مانند *abeille* یا در بعضی لهجه‌ها به *mouche a miel* جایگزین گردید.

نیاز به کوتاه ساختن واژه‌های متداول نوعی سایش است، و یک پدیده زبانی است که به "قانون زیف"^۱ موسوم می‌باشد. زیف ثابت نمود که واژه‌های متداولتر منجر به این می‌شوند که از واژه‌های غیر متداول [مهجور] کوتاه‌تر شوند. بنابراین واژه‌هایی که دارای کاربرد مکرر هستند نهایتاً کوتاه‌تر می‌شوند. *refrigerator* به *fridge*، *television* به *tele* یا *aeroplane*، *T.V.* به *plane* تبدیل می‌شود. گاه وبیگاه، واژه‌ای که دارای بسامد زیاد است، نمی‌تواند به آسانی کوتاه شود. در این حالت

1 - Ziff's law

بعضی وقتها واژه اصلی حذف می شود و واژه کوتاه‌تری جای آن را می‌گیرد.
بر این اساس baby carriage بوسیله pram (از perambulator) جایگزین گردید، و automobile به نفع car حذف شد.

حذف اقلام واژه‌ای: عوامل بیرونی

عوامل بیرونی حذف واژه، بطور کلی، یا تاریخی هستند یا اجتماعی.
واژه‌هایی از قبیل pikestaff, doublet و visor به دلایل تاریخی حذف شده‌اند. این اشیاء دیگر اجزائی از زندگی روزمره نیستند - لذا واژه‌های آنها نیز بتدریج از کار برد روزمره خارج شده‌اند.
دلائل اجتماعی متنوع‌ترند. بعضی اوقات، بسته به منطقه یا طبقه اجتماعی چندین گونه از یک قلم واژه‌ای بکار برده می‌شود. نظیر زوجیهائی از قبیل table napkin و serviette یا radio و wireless. اگر یکی از این زوجها از نظر اجتماعی پذیرفته‌تر باشد، به احتمال قوی آن دیگری را از کاربرد زبان خارج می‌سازد.

نوع جالبی از علل اجتماعی، حذف واژه به علت تابو^۱ (لفظ تحریم شده) است. بعضی اوقات، مردم بطور عمد و بخاطر ترسهای خرافی یا تشویش از [بیان] برخی واژه‌ها احتراز می‌کنند. امروزه، بسیاری از مردم، بیشتر از passing away (درگذشتن) صحبت می‌کنند تا از dying (مردن) یا از malignant growth (رشد بدخیم) تا از cancer (سرطان).

کوششهای آمریکائیان در اجتناب از واژه lavatory (که خود در اصل به معنای مکانی برای شستشو بوده) منجر به فهرستی از جایگزین‌ها

1 - taboo

شده از قبیل little-, powder room, confort station girl's room؛ غیره.

تابوهای مذهبی، بخصوص در ارتباط با نیروهای شیطانی، بسیار متداولند. مردم بجای hell (جهنم) از the other place (آنجائی) صحبت می‌کنند. و در ادبیات فرانسه بعضی اوقات از شیطان به عنوان l'Autre (آن یکی یا فلانی^۱) ذکر می‌شود. تابوهای حیوانی را در تمام دنیا می‌توان یافت. در پارهای نواحی روستائی انگلستان، از واژه rabbits (خرگوشها) اجتناب می‌شود - و شاید بخاطر تابو باشد که واژه coney (به معنای خرگوش) منسوخ شده است. فقدان واژه مورد انتظار هندو اروپائی برای bear (خرس) در خانواده‌های زبانی بالت - اسلاوی و گرمانی هم ممکن است در نتیجه مراعات تابو بوده باشد (که در فصل ۱۰ ذکر گردید).

تغییر معنا

معنای یک قلم واژه‌ای ممکن است به طرق گوناگونی تغییر کند، مثلاً معنای یک واژه ممکن است محدود گردد، گسترش یابد یا انتقال پیدا کند. محدودیت معنایی در واژه انگلیسی meat یافت می‌شود که زمانی به معنای food (خوراکی) بطور اعم بکار می‌رفت. بهمین ترتیب، واژه deer در اصل به هر حیوانی دلالت داشت، همانگونه که هم ریشه آلمانی آن یعنی tier دارای چنین معنای عامیست.

گسترش معنایی کمتر از محدودیت معنایی متداولست. گسترش معنا در واژه arrive دیده می‌شود که از adripare لاتینی^۲ به معنای به

۱ - نظیر فارسی که بجای "اجنه" لفظ "از ما بهترو" بکار می‌رود. (م)

ساحل رسیدن "ما خود است، یعنی "با کشتی وارد شدن". اما امروزه معنای آن "وارد شدن" با هر وسیله نقلیه از هر نوع آن است. همین نوع گسترش به فعل land (پیاده شدن) هم تسری پیدا کرده، که امروزه حتی به "نشستن" بر روی آب نیز شمول یافته است، مانند:

¹ The gull landed on the sea with a gentle splash.

انتقال معنا در واژه fee مشاهده می شود که در اصل به معنای cattle (گله، گاو) بود، چرا که گله زمانی بطور مرسوم به عنوان وجه پرداختی مورد استفاده قرار می گرفت. (به همپیشه آلمانی آن vieh به همان معنای "گله" نیز توجه کنید). واژه pen در اصل به معنای guill یا "پر" بود، چون قلم ها زمانی از پرهای غاز درست می شدند. علت های تغییر معنا متعددند. هیچ تغییری را نباید بطور مجزا مورد بررسی قرار داد. هر دگرگونی به احتمال زیاد علت یا معلول تغییراتی است که در رابطه با اقلام واژگانی هستند. برای مثال، واژه agony در آمریکا، امروزه صرفا معنای inconvenience (ناراحتی، دردسر) را می رساند، نظیر معنایی که در جمله زیر ارائه می دهد:

² Avoid the agony of being caught in a traffic jam.

این گونه "گاهش معنایی" واژه معمول است. این حالت به علت کاربردهای مکرر و تلاش های روزنامه نگاران بوجود می آید که می خواهند روزنامه های خود را با استعاره های گویا روح ببخشند.

اما این گونه تغییر معنایی نهایتا سبب تغییراتی در تمامی مجموعه واژگان می شود. واژه جدیدی (مثل heartbreak? یا tragedy?)،

۱ - مرغ دریائی با برخورد ملایمی بر روی دریا نشست. ۲ - از

دردسر گرفتار آمدن در شلوغی ترافیک بر حذر باش.

بالمال باید جای خالی agony را در زبان پر کنند، و واژه، inconvenience چون جای خود را به agony می‌بخشد، خود نیز معنای دیگری حاصل می‌نماید، بصورت زیر:

مرحله ۱	Agony →	Inconvenience	→
مرحله ۲	Tragedy	Agony	Inconvenience

بنابراین، چون تغییر معنا (همانند تغییر صوت) اغلب مشتمل بر یک سری تغییرات بهم پیوسته است، پس روابط درونی تمام واژه‌هایی که به آن تغییر مربوط می‌شوند باید به عنوان نخستین اولویت مورد بررسی قرار گیرند. آنگاه، متعاقب آن، عوامل بیرونی را باید - به منظور یافتن عامل تسریع کننده تغییر - مطالعه نمود که خود ممکن است یک سری تغییرات را برانگیخته باشد.

اقلام واژه‌ای جدید

ابداع اقلام واژه‌ای جدید تا حدودی براساس ضرورت و یک مقدار هم مبتنی بر سلیقه است. "ضرورت" هنگامی پیش می‌آید که واژه‌ای به علت‌های زبانی - نظیر سایش واژگانی، یا برخورد هم‌آوایی - منسوخ می‌شود. در این صورت معلوم است که واژه جدیدی باید جای خالی آن را پر کند. همچنین، اگر معنای واژه‌ای تنزل حاصل کند، واژه دیگری را باید، در خلائی که از آن بجا مانده، قرارداد. وانگهی اختراعات نوین نظیر "رادار" "لیزر" و "پنیسیلین" نیاز به واژه‌های جدید دارند.

اما در موارد دیگر، واژه‌های نوین صرفاً از روی سلیقه پدید می‌آیند، یا گونه‌های تازه‌ای نیز در کنار واژه‌های قدیمی رخ می‌نمایند. اما این قبیل گونه‌های واژه‌ای، در بادی امر، به صورت عبارات عامیانه جلوه می‌کنند.

امروزه افراد کمی از marijuana (ماری وانا) نام می‌برند. نامهای دیگری از جمله hash، pot و grass بطور روز افزون رایج‌تر می‌شوند. (این رواج می‌تواند مورد دیگری هم از "قانون ریف" باشد - یعنی قانون گرایش به کوتاه کردن واژه‌های بسیار مکرر)

رخنه مداوم اقلام واژه‌ای نوین یک رویداد عادی و مطلوبست، و مربوط می‌شود به خلاقیت بالقوهٔ زبان - یعنی توانایی بیان مطالب جدید و بر آمدن از عهدهٔ موقعیت‌های تازه. مقالات روزنامه‌ها که امروزه از ورود آرام آرام عبارات و اصطلاحات آمریکائی اظهار تأسف می‌نمایند و گمان می‌کنند عبارات و اصطلاحات مزبور پاکی و یکدستی زبان انگلیسی بریتانیائی را بر هم می‌زنند، متأسفانه از این ویژگی بنیادی زبان غافلند.

واژه‌های جدید چگونه ابداع می‌شوند؟

گاهی به اقلام واژه‌ای که بتازگی جعل شده‌اند - مانند smog، spaceship، laundromat - حقیقت شگفت‌انگیزی را آشکار می‌سازد. این واژه‌ها "جدید" نیستند. بلکه قدیمی می‌باشند. آنها یا واژه‌های مهجوری هستند که از زبان یا لهجهٔ دیگری بقرض گرفته شده‌اند، یا عناصر قدیمی‌ای هستند که به صورت ترکیباتی بدیع درآورده شده‌اند. شمار واژه‌هایی که از عناصر غیر موجود در زبان ساخته شده باشند مانند jabberwocky از لوئیس کرول یا pobble از ادوارد لیر^۱ بسیار دارند و حتی این واژه‌ها نیز با ساخت هجائی زبان وفق داده می‌شوند (به فصل ۵ مراجعه کنید).

روشهای سکه زدن اقلام واژه‌ای جدید را می‌توان برای دو دستهٔ

عمده واژه‌ای مشخص نمود. یک دسته اقلامی که از منابع درونی زبان ساخته می‌شوند و دیگری اقلام قرضی (این دو گروه برخی اوقات با هم تلفیق می‌شوند).

اقلامی که از منابع درونی زبان ساخته می‌شوند

روشهای زیر برای ساختن واژه‌های جدید انگلیسی روشهای مهمی بشمار می‌روند.

- ۱ - وندافزایی (این عمل بسیار متداول است). واژه‌های جدیدی را می‌توان با افزودن پیشوندهائی چون anti-, self-, de- و غیره بنا کرد (مانند anti-freeze, desensitise, self-service, -ist, -ise نظیر -able, و غیره) (شبهه racialist, transistorise و getatable).
- ۲ - قرینه سازی، مانند ساختن واژه motorway در قیاس با railway، یا laundromat در تبعیت از automat.
- ۳ - امتزاج (یا آمیزش). واژه‌های امتزاجی موقعی رخ می‌دهند که دو واژه موجود با هم ترکیب شده، به یک واژه جدید تبدیل شوند. بعضی اوقات آنها را "واژه‌های دوگانه"^۱ می‌نامند و این عبارت از گفته‌های "هامتی دامت" [یکی از شخصیت‌های داستان آلیس در سرزمین عجایب گرفته شده است، بدین مضمون: "می‌دانی، این شبهه یک واژه دوگانه است - در واقع دو معنا هستند که در یک واژه ریخته شده‌اند." مانند:

smog < smoke and fog

brunch < breakfast and lunch

۴ - ترکیبها (که بسیار متداولند) . دو واژه از پیش موجود در مواردی همجوار می شوند^۱ تا یک قلم واژگانی مرکب جدیدی را متشکل سازند ، نظیر :

bubble car

spaceship

frogman

۵ - کوتاه سازی (اختصار) . واژه های کوتاه ار واژه های طولانی بنا می شوند ، مثل :

pub < public house

pram < perambulator

bus < omnibus

۶ - اسامی اختصاری . نشانه های اختصاری ای هستند که در اثر ترکیب حروف اول تعدادی واژه ساخته می شوند ، مانند :

radar < radio detection and ranging

posh^۲ < port ot st**a**board home

(به منظور درامان نگه داشتن مسافرین از تابش خورشید ، در سفرهای رفت و برگشت از انگلستان به هندوستان ، موقع خروج از انگلیس به مسافرین درجه یک " کابینه های سمت چپ"^۳ کشتی را اختصاص می دانند و در سفر از

1 - juxtapose

۲ - Posh اسم اختصاری است برای اطاق سمت راست و چپ کشتی . (م)

3 - port cabins

هندوستان به سوی وطن "اطافهای سمت راست"^۱ کشتی را.
۷ - تغییر مقوله. تغییر مقوله عبارتست از عبور از یک مقوله، واژه‌ای به مقوله‌ای دیگر، مانند:

to garage < garage (عبور از اسم به فعل)
hair-do < do one's hair, have one's hair done
(عبور از فعل به اسم)

۸ - واژه‌شناسی عامیانه. سوء تعبیرهای معمول از واژه‌ها، بعضی اوقات به واژه جدیدی منتهی می‌گردد. مثلاً واژه groom در اصل معنای "servant, lad, boy" را داشت اما بطور عوامانه ارتباط داده شد با دومین قسمت واژه 'guma - bryd (یعنی مرد عقد کرده) - و در نتیجه، واژه جدید bridegroom (داماد) ساخته شد.

واژه‌های قرضی

اقلام قرضی را می‌توان از درون زبان، از لهجه یا سیاقی دیگر، یا از خارج زبان قرض گرفت (سیاق سخن عبارتست از کاربرد ویژه اجتماعی زبان، نگاه‌کنید به فصل ۱۳). قرضهای درونی اغلب بصورت واژه‌های عامیانه بروز می‌کنند که بعدها مورد پذیرش قرار می‌گیرند، نظیر واژه‌های hand up, squabble, snob و واژه bird، که امروزه به معنای girl در زبان جامی افتد، یک‌صورت شمالی از واژه bird است. عبارت brass tacks (= facts) هم یک عبارت کاکنی است که صیغه عامیانه دارد. jazz نیز در اصل واژه‌ای عامیانه بوده از نیواورلئان^۲ که

بنابر نظری به معنای "مجامعت" می‌باشد و سپس به نوعی موسیقی اطلاق گردیده...

نوعی قرض‌گیری درونی متداول، اقتباس از اسامی خاص زبان است، هانند واژه sandwich مقتبس از نام لرد سندویچ^۱، یعنی اولیس کسی که گوشت را بین دو برش نان قرار می‌داد و می‌خورد. اگر ساندویچ به صورت فعل بکاربرده شود، آنوقت اینهم موردی از تغییر مقوله خواهد بود. قرض‌گیری بیرونی می‌تواند "واژه‌های قرضی‌ای" را از زبانهای مرده فراهم سازد، مانند telephone و thermodynamics از یونانی باستان. این واژه‌ها معمولاً آگاهانه ساخته می‌شوند و اقتباس می‌گردند. یا اینکه واژه‌های قرضی می‌توانند از یک زبان مدرن باشند، نظیر cliche و boutique از زبان فرانسه.

گونه جالبی از قرض‌گیری عبارتست از calque یا "ترجمه قرضی". calque^۲ در اصل به معنای tracing یا "ردیابی" می‌باشد و یک قلم واژه‌ایست که اجزایش ترجمه مستقیمی می‌باشند از زبانی به زبان دیگر. ما واژه آلمانی wunschdenken را به قرض گرفته‌ایم، اما آن را به wishful thinking ترجمه کرده‌ایم. زبان فرانسه واژه skyscraper را قرض گرفته است، لکن آن را به صورت gratte - ciel ترجمه نموده است.

پرشها

۱ - قرینه‌سازی چیست؟

1 - Lord Sandwich

۲- ابوالحسن نجفی عبارت، گرتة برداری را به عنوان معادل فارسی این واژه برگزیده است. (ر.ک. به مقاله، زبان فارسی را دریابیم " از نامبرده) م

- ۲ - پس‌سازی کدامست؟
- ۳ - برخی از دلائل درونی برای حذف اقلام واژه‌ای را شرح دهید.
- ۴ - چرا بررسی تغییرات معنا بطور انفرادی بی‌ثمر است؟
- ۵ - برخی از روشهایی را شرح دهید که بوسیله آنها اقلام واژه‌ای جدیدی ساخته می‌شوند.
- ۶ - اسامی اختصاری کدامند؟

بخش چهارم

برخی پیشرفتهای جدید

وقتی خودم را در مقام پستانداری سخنگو می‌یابم ،
مبهوت و وحشت‌زده می‌شوم .
ای گاش شکوفهٔ لطیف سیبی بودم .
اوگدن ناش

فصل ۱۳

روانشناسی زبان و جامعه‌شناسی زبان

روانشناسی زبان و جامعه‌شناسی زبان دو حوزه پژوهشی هستند که اخیراً بسیار متداول شده‌اند. این دو حوزه با هم همپوشی دارند، و کشیدن خط مرزی بین آنها کار دشواریست. گاهی، روانشناسی زبان را به عنوان زبان و ذهن تعریف می‌کنند، و جامعه‌شناسی زبان را زبان و جامعه می‌نامند. روانشناسی زبان، متناوباً، می‌تواند "زبان و فرد" را مورد بررسی قرار دهد، حال آنکه جامعه‌شناسی زبان، "زبان و اجتماع" را. این تمایزات، گرچه بطور بسیار ساده مطرح می‌گردند، اما هر یک می‌تواند رهنمای سودمندی باشد.

روانشناسی زبان

روانشناسی زبان دست‌کم برای سه گروه از مردم مورد توجه است: متخصصین اعصاب، روانشناسان تجربی و زبان‌شناسان. هر گروه به طریقه متفاوتی با این رشته برخورد می‌کند: متخصصین اعصاب (بیش از هر چیز)

سعی وافر دارند تا مکانیسمهای سخن را جزء حوزه فعالیت مغز قرار دهند. آیا در مغز محل خاصی وجود دارد که کار سخن گفتن را اداره می‌کند؟ اگر چنین است، آیا این مرکز در تمام افراد بشر تقریباً در جای معینی از مغز قرار دارد یا اینکه از فردی به فرد دیگر متفاوتست؟

ناکنون تلاشهایی که برای تعیین مرکز سخن بخرج رفته از نظرات بسیار متناقضی برخوردار بوده است، چون نتایجی که بدست آمده از بیمارانی بوده است که آسیبهای مغزی - مثل ضربه، سانحه یا بیماری صرع داشته‌اند. آزمایش روی مغز انسان سالم فوق‌العاده خطرناک است. و مغزهای آسیب دیده نمی‌توانند کار مغزهای سالم را بدرستی منعکس کنند. روانشناسان تجربی نیز برداشت مخصوصی دارند. آنان آزمایشهایی را طرح‌ریزی و اجرا کرده‌اند تا ببینند مغز انسان چگونه گفتار را سازمان می‌بخشد، به چه نحو واژه‌ها را در خود ذخیره می‌سازد، از چه راهی جمله‌ها را طرح‌بندی می‌نماید و غیره.

شاید متداولترین آزمایشهای سالهای اخیر آنهایی باشد که در آنها کوشیده‌اند شباهت فرایندهای طرح‌بندی گفتار در مغز را با دستور تأویلی بیازمایند. جرج میلر از دانشگاه هاروارد^۱ تعدادی از این آزمایشهای اولیه را انجام داد. نتایجی که بدست آورد دلگرم‌کننده بود. او در حالی که براساس نسخه ۱۹۵۷ دستور تأویلی (که در فصل ۸ ذکر شد) کار می‌کرد، چنین دریافت که مدت زمانی که برای پردازش جمله‌های هسته صرف می‌شود کوتاهتر از زمانی است که برای جمله‌های مشتمل بر تأویلهای اختیاری. نظیر جمله‌های مجهول، منفی و پرسشی، لازم است. همچنین متوجه شد که زمانی که صرف پردازش دو تأویل می‌گردد، مانند مجهول و منفی، برابر

است با مجموع مدت زمانی که برای پردازش هر تأویل بطور مجزا صرف می شود .
این امر بطور چشمگیر موید این بود که وقتی ذهن برای تولید جمله^۲
هسته‌ای اشغال می شود اگر از نوع جملاتی باشد که تأویلهای اختیاری‌ای بر
آن اعمال می شود ، مثل جمله^۳ زیر [با تأویل اختیاری مجهول] :

The ball was hit by John .

آنوقت چنین بنظر می رسد که در دو مرحله تولید می گردد . نخست ، جمله^۴
هسته John hit the ball تولید می شود . سپس ، یک عمل تأویل ، آن را
به جمله^۵ The ball was hit by John تبدیل می سازد .

اما این نتایج اولیه با آزمایشهای جدیدتری که بعدها انجام گرفته
تناقضاتی پیدا کرده اند و ایده کلی آن در وضعیتی مشکوک قرار گرفته است .

زبان‌شناسان از این لحاظ با روانشناسان تفاوت دارند که کارشان بطور
مرسوم بیشتر مبتنی بر جمع آوری اطلاعات و مشاهده است که تا بر عمل
تجربه . در نتیجه بررسی فراگیری زبان کودک ، برای روانشناسان ثابت شده
است که کارهای تجربی بسیار سودمندترند .

علاقه^۶ وافرانی که سالهای اخیر در مورد فراگیری زبان بوجود آمده ،
بحدّ زیادی مرهون ایده‌هائی است که بوسیله^۷ دستور تأویلی ارائه شده
است .

فراگیری زبان کودک

در دهه^۸ ۱۹۵۰ کسی روندهای فراگیری زبان را مورد تردید قرار
نمی داد . اکثراً تصور می کردند که کودکان از بزرگسالان اطراف خود تقلید
می کنند ، و اینکه گفتار آنها با نزدیک شدن به مدلهای مورد تقلید ، رفته
رفته صحیح تر می شود . بنظر آنها هیچ ناشناخته‌ای در این فرایند بظاهر
روش و آشکار نهفته نبود .

اما چامسکی و پیروانش توجه دیگران را به چندین نکته قابل ملاحظه جلب نمودند - به نکات بسیار بدیهی‌ای که در بررسی‌های پیشین مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته بود. نخست اینکه، کودکان در زمان بسیار کوتاهی زبان را فرا می‌گیرند. قسمت اعظم فعالیت فراگیری زبان در ظرف هجده ماه (از سن ۱۸ ماهگی تا ۳۶ ماهگی) با شتاب فرا گرفته می‌شود. و همه کودکان، حتی آنهایی که نسبتاً کودن هستند، بدون هیچ‌گونه تلاش و با شایستگی همانند، زبان را می‌آموزند. دوم اینکه، زبان بزرگسالان تنها منبع آشکاری از اطلاعات است که کودک برای بمرساندن این اقدام بسیار مهم خود از آن استفاده می‌کند. با این همه، گفتار افراد بزرگسال بسیار مفشوش است. در آن، تعداد زیادی جمله‌های ناتمام و گفته‌های غیر دستوری وجود دارد. پس کودکان چگونه دستور را از این توده در هم برهم استخراج می‌کنند؟

بنابر نظر پاره‌ای از علمای معاصر، کودکان باید با نوعی دانش فطری از خصوصیات زبان به دنیا بیایند. آنان زبان را با سهولت زیاد و سرعت بسیار یاد می‌گیرند برای این که طرح کلی آنچه را که باید یاد بگیرند می‌دانند. هر کودک "طرح بنیادی"‌ای از همگانیهای زبان در ذهن خود دارد. تنها چیزی را که باید انجام دهد اینست که کشف کند زبان مادری‌اش چگونه بر این طرحهای کلی منطبق می‌گردد. به اصطلاح تأویلی، کودک دارای دانش فطری‌ای از ژرف ساختهای جهانی است. تمام آنچه که کودک باید یاد بگیرد عبارتست از تأویلهای متناسب برای برگرداندن این ژرف ساخت‌ها به مصداقهای روستاختی زبان خویش.

برای نمونه، پیشنهادی که برای یک مرحله (از یادگیری) ارائه گردید این بود که کودکان از رابطه میان مسدالبه و مسند استنباط‌دانی دارند، نظیر:

مسندالیه	مسند
Mary	is tired
Daddy	is going in the car

بنابراین، گفته‌های کودک از قبیل Mary tired و Daddy car می‌توانند اینطور تعبیر شوند که بر طرح اولیه منطبق هستند. این پیشنهادها اختلاف نظرهای بسیار زیاد و، مهمتر از آن، تعداد قابل ملاحظه‌ای تحقیقات را باعث شده است.

تاکنون هیچ پاسخ تفصیلی‌ای به این پرسش که "کودک با چه نوع دانش فطری‌ای به دنیا می‌آید؟" بدست داده نشده است. اما در سایه تحقیقات پیاپی، روزبه‌روز شناخت افرونتری از ماهیت زبان حاصل می‌شود. بخصوص تاکنون دو نکته مهم روشن شده است. یکی اینکه، زبان تمام ویژگیهای یک رفتار متأثر از رشد را دارد. ودوم اینکه، زبان کودک در هر مرحله خود قانونمند است.

زبان به عنوان رفتاری متأثر از رشد

در گذشته فکر می‌کردند که "رفتار حیوانی" را می‌توانند به دو نوع متمایز تقسیم کنند: یکی رفتاری که ذاتی و غریزی باشد (مثل پارس کردن سگها بطور طبیعی)، و دیگر رفتاری که بطور غیر طبیعی یاد گرفته می‌شود (مانند آموزش پذیری سگها برای گدائی). تحقیقات اخیر نشان دادند که این تقسیم‌بندی بهیچ‌وجه معتبر نیست و ممکن است گمراه کننده باشد.

بسیاری از رفتارها در دوره خاصی از رشد "بطور طبیعی" تکوین می‌یابند، به شرطی که محیط اطراف مستعد باشد و [عوامل] آموزش در زمان مناسب فراهم گردد. چنین رفتاری را "متأثر از رشد" می‌نامند.

دیگر مباحثه بر سر اینکه این نوع رفتار، ذاتی است یا اکتسابی بیهوده است، چرا که هم طبیعت و هم پرورش هر دو در تکوین آن مهم هستند. تواناییهای فطری چهارچوب را وضع می‌کنند، و در محدوده این چهارچوب گونه‌های زیادی وجود دارند که به محیط بستگی پیدا می‌کنند.

نوزادان انسان از سن حدود هیجده ماهگی در وضعیت "آمادگی زبانی" قرار می‌گیرند. پافشاری زبان برای اینکه در این زمان بروز نماید بسیار پرتوان است، و تنها شرایط بسیار فوق‌العاده ممکن است بروز آن را متوقف سازد. (مثلاً کودکی که در انزوای کامل پرورش می‌یابد زبانی را فرا نمی‌گیرد.) اما کلیه کودکان سالم - و بعضی کودکان غیر نرمال - اگر در این سن در معرض زبانی که در اطراف آنها صحبت می‌شود قرار بگیرند، زبان باز می‌کنند.

ماهیت قانونمندی دستور زبان کودک

دستور کودک در تمام مراحل قانونمند است و هرگز در هیچ زمانی گزینش اتفاقی یا گونه غیر معیاری از گفتار بزرگترها نیست، بلکه همواره دستور کاملی می‌باشد با قواعدی مخصوص به خود. اگر چه نظام آن ساده‌تر از نظام دستوری بزرگترهاست، اما در حد خود کامل می‌باشد. برای مثال، گفته‌های دوواژه‌ای از نوع *want milk, that shde, bye-bye dada* صرفاً همجواریه‌های اتفاقی^۱ ای از واژه‌ها نیستند، بلکه بطور دقیقی ساخته شده‌اند.

در دستور کودکان، دو طبقه واژه‌ای متفاوت قابل تشخیص است. (طبقات واژه‌ای در فصل ۶ مورد بررسی قرار گرفتند.) البته این طبقات

1 - Casual juxtapositions

واژه‌ای با طبقات واژه‌ای بزرگترها مطابقت ندارد:

طبقه ۱	طبقه ۲
bye-bye	dada
want	milk
that	shoe
	mama
	car etc.

طبقه ۱، نسبتاً تعداد کمی از واژه‌ها را در بر می‌گیرد که هرگز به تنهایی بکار برده نمی‌شوند و اینکه همیشه در جای مشابهی در گفته‌ها قرار می‌گیرند. از این نوع طبقه واژه‌ای بیشتر موارد به عنوان طبقه محوری یاد می‌شود.

طبقه ۲، شمار بسیار زیادی از واژه‌هایی را شامل می‌گردد که می‌توانند بصورت گفته‌های تک واژه‌ای نیز به تنهایی بکار برده شوند. هر چه کودک بزرگتر شود دستور او نیز پیچیده‌تر می‌شود، اما همواره می‌توان طرح‌های زیربنایی مشابهی را در آنها کشف نمود.

نمونه‌های پیشرفته‌تر اما بازرتری از ماهیت قانونمند زبان کودک، صورت‌هایی از قبیل mans و foots و geese هستند، که کودکان بطور مکرر بیان می‌دارند. این گونه صورت‌های جمع حتی موقعی که کودک صورت‌های درست men، feet و geese را که بزرگترها می‌گویند می‌فهمد و به آنها پاسخ می‌گوید، باز هم در گفتار او بکار برده می‌شود. این دلیلی بر این مدعاست که قواعد دستوری خود کودک برای او مهم‌ترند از تقلیدهای صرف.

چشم اندازهای آینده

بررسی‌های بسیار جدید در باره زبان کودک بیشترین توجه خود را

تنها به گفته‌های زبان کودک معطوف داشته و به سخنان والدین او چندان واقعی نگذاشته‌اند. نشانه‌هایی وجود دارند که این توجه بیش از حد نسبت به خود زبان کودک، دارد سپری می‌شود. ایده‌ای که روز به روز قوت بیشتری می‌یابد اینست که بررسی‌های آتی باید تمامی محیط کودک را در مد نظر قرار دهد، بویژه گفتار والدین او را.

راجر براون^۱ و ارسولابلوجی^۲ از دانشگاه هاروارد به گونه‌هایی از "تأثیر متقابل" پی برده‌اند که بین مادر و کودک رخ می‌دهد، یعنی به دو فرایند که یکی را "تقلید و کاهش" و دیگری را "تقلید و گسترش" می‌خوانند. آنان متوجه شده‌اند که کودک متمایل به تقلید از مادر خود می‌باشد، لکن طول گفته مادر را کاهش می‌دهد و عناصر صرفی را حذف می‌کند که نتیجه آن نوعی سبک "تلگرافی" گفتاری می‌باشد، نظیر تقلید زیر:

Daddy's going in the car. مادر

Daddy car. کودک

و بالعکس، مادر متمایل می‌شود که از کودک تقلید نماید اما بوسیله تکرار و گسترش دادن گفته‌های او، مانند:

Daddy car. کودک

Yes, that's right, Dadddy's going in the car. مادر

با وجود این، نمونه‌های بیشتری از گفتار مادر و کودک باید بررسی گردد تا نتایج قاطعی در باره فرایندهای فراگیری همگانی بدست آید.

سایر حوزه‌های روانشناسی زبان

روانشناسی زبان حوزه وسیعی از موضوعات قابل توجه و تعدادی

جنبه‌های دیگر را که امروزه در دست بررسی هستند در بر می‌گیرد. مطالعه آشفته‌گی‌های گفتاری یک مورد شمر بخش تحقیقی است. انواع عمده اختلالات گفتاری (که در اثر آسیب‌های مغزی و ضربه‌های سر پدید می‌آیند) و لغزشهای زبانی کم اهمیت (که در اشخاص عادی قابل ملاحظه است) هر دو می‌توانند اطلاعات سودمندی را از فرایندهایی فراهم سازند که در طرح‌ریزی و تولید گفتار دخالت دارند. مکشها و تردیدها نیز نشانه‌هایی از این فرایندهستند. مکث کردن، گرچه بطور معمول در گفتگوی عادی غیر محسوس است، اما پاره‌ای موارد حدود نیمی از زمان تکلم را فرا می‌گیرد اینطور به نظر می‌رسد که فرایندهای فکری رابطه مستقیمی با طول مکشها دارد.

جنبه دیگری از روانشناسی زبان (که با جامعه‌شناسی زبان همپوشی دارد) کوششی است برای اینکه ببینیم زبان چگونه بر جریان شناخت ما از جهان بیرون تأثیر می‌گذارد. هر زبان جهان را به روش خاصی تجزیه می‌کند، این کار تا چه حد بر سخنگویان زبان اثر دارد؟ مثلاً آیا باز شناختن دو رنگ "ارغوانی باز" و "زرشکی" برای شخصی که در زبانش برای این دو رنگ تنها یک واژه وجود دارد مشکلتر است تا کسی که در زبانش برای آنها دو واژه متفاوت یافت می‌شود.

آزمایش‌ها نشان داده‌اند که پاسخ این سؤال از نظر تجربی مثبت است، اما پاسخ دقیقتر باز هم مستلزم تحقیق افزونتری می‌باشد جامعه‌شناسان زبان این موضوع را به دلیل دیگری بررسی می‌کنند. آنان می‌کوشند تا دریابند که زبان تا چه حد بر نگرشهای اجتماعی نفوذ می‌کند. برای مثال، آیا مردی که به نامزدش dolly یا bird خطاب می‌کند احترام کمتری برای او قائل است تا مردی که از نامزدش به عنوان fiancée یاد می‌کند.

جامعه‌شناسی زبان

شاید نخستین پرسشی که برای جامعه‌شناس زبان مطرح شود این باشد که "زبان چیست؟". آیا "زبان" یک ایده، مفید زبانشناسی است؟ آیا از نظر "جغرافیائی" می‌توان آن را تعریف نمود؟ آیا می‌شود آن را با "ملیت" یکی دانست؟ یا اینکه باید زبان را بر حسب "تفاهم دو جانبه" سخنگویانش تعریف کرد؟

بنظر می‌رسد که پاسخ تمام این پرسشها "نه" باشد. تعریف جغرافیائی زبان، انگلیسی استرالیائی، بریتانیائی و آمریکائی را از هم متمایز می‌سازد که البته تمایزی ناخوشایند است. "ملیت" هم ایده‌ای مبهم است که ربطی به زبانی که انسان بکار می‌برد ندارد. مثلاً، یهودیان کثیری که در شوروی زندگی می‌کنند علیرغم این که به زبان روسی تکلم می‌کنند، خود را اصالتاً یهودی می‌شناسند.

"تفاهم دو جانبه" تا حدودی به موضوع کمک می‌کند. چون احتمالاً برای یک سکنه^۱ یورکشایر^۲ و یک نفر کرنش^۳ مشکلت‌رست که زبان یکدیگر را بفهمند تا شخصی از ویلز^۴ با یک پیاز فروش برتون^۵. هیچ معیار عینی‌ای در زبان وجود ندارد که بتوان مورد استفاده قرار داد. زبانهای هلندی^۶ و آلمانی^۷ بالطبع زبانهای مجزائی انگاشته می‌شوند. و حال آنکه نسبت بهم از نظر ساختی شبیه‌ترند تا بعضی از لهجه‌های منسوب به چینی.

جامعه‌شناسان زبان، در اثر برخورد با این معضل، ترجیح می‌دهند کار خود را از ایده^۸ جامعه زبانی شروع کنند تا از "زبان". آنان جامعه زبانی را بصورت گروهی از افراد تعریف می‌کنند که به یک زبان منفرد سخن

1 - Yorkshireman	2 - Cornishman	3 - Wales
4 - Breton	5 - Dutch	6 - German

می‌گویند. در نتیجه هلندیها فکر می‌کنند که به زبان هلندی حرف می‌زنند و آلمانها نیز تصورشان اینست که به آلمانی صحبت می‌کنند. همچنین تمام لهجه‌های چینی هم باید درزمرهٔ یک زبان طبقه‌بندی شوند، چون، با وجود اختلافات بسیار فاحش، سخنگویان تمامی آنها فکر می‌کنند که به زبان چینی حرف می‌زنند.

گونه‌های سخن

در یک جامعهٔ زبانی، گونه‌های قابل ملاحظه‌ای یافت می‌شود. گفتار سخنگویان آن در رابطه با مکان جغرافیائی، سن، شغل و طبقهٔ اجتماعی دگرگونی می‌یابد. این‌گونه گونی بکرات نگرشهای اجتماعی‌ای را منعکس می‌سازد که فراتر از زبان هستند. بنابراین مطالعهٔ گونه‌های گفتار شاید مهمترین جنبهٔ جامعه‌شناسی زبان باشد.

بارزترین نوع گونه در جامعهٔ زبانی عبارتست از کاربرد لهجه‌های مختلف. لهجه معمولاً مربوط است به یک منطقهٔ جغرافیائی خاص، مانند لهجه‌های انگلیسی لانکشاير و کاکنی، که بترتیب در لانکشاير و لندن صحبت می‌شوند.

اصطلاح لهجه به اختلاف بسیار وسیعتری از تلفظ صرف دلالت می‌نماید. جمله‌های زیر از لهجهٔ لانکشاير:

Don't ee ge drowned in Thirlmere: yon's used for drinkin water.

از نظر دستگاه صوتی، دستور و واژگان با انگلیسی بریتانیائی معیار فرق دارد. انگلیسی آمریکائی، از نظر ابداعات دستگاه صوتی نظیر واژه‌های

غنه‌ای^۱ و ساختهایمانند آنچه در جملات زیر دیده می‌شود، بصورت لهجه‌ای متفاوت از انگلیسی بریتانیایی شناخته می‌شود:

I kinda figured maybe.

He said for you not to worry.

متأسفانه، در گفتار روزمره، اصطلاح تکنیکی لهجه اکشرا با واژه "آکسان" [تلفظ] اشتباه گرفته می‌شود. آکسان تنها به اختلاف تلفظی دلالت می‌نماید. یک نفر اهل یورکشایر و یک فرد لندنی احتمالا با تلفظهای متفاوتی انگلیسی را صحبت می‌کنند. اما اگر دستور زیربنایی و واژگان آنها مشابه باشد، لهجه، مشابهی را حرف خواهند زد. در واقع، گواینکه شمار قابل ملاحظه‌ای از آکسانهای محلی هنوز هم در بریتانیا یافت می‌شوند، اما لهجه‌ها در اثر نفوذ آموزش، رادیو و تلویزیون روبه زوالند.

سیاق سخن

نوع مهم دیگری از گونه زبان سیاق است. سیاق به سبکهای متعدد و کاربردهای تخصصی درونی زبان اطلاق می‌گردد. هر فرد بطور معمول تنها به یک لهجه صحبت می‌کند، اما احتمال دارد که بر چندین سیاق مسلط باشد که بنابر موقعیت گفتاری، سیاق سخن خود را تغییر دهد. برای مثال، شخص ممکن است هریک از سه جمله زیر را بسته به موقعیتی که پیش می‌آید بکاربرد:

1 - I should be grateful if you would make less noise.

2 - Please be quiet.

1 - nasal vowels .

3 - Shut up.

این گونه سیاقها، که بر سبک گفتار دلالت دارند، می توانند در طول میزانی از بالا (سبک رسمی) به پائین (سبک غیر رسمی) طبقه بندی شوند. لطیفه، بعضی وقتها سبک نامناسبی از کاربرد سخن را بخود می گیرد، نظیر:

"Scintillate, scintillate diminutive asteroid,

How I speculate as to your identity¹."

که به خاطر استفاده از سیاق رسمی در برگردان یک شعر کودکان غیر رسمی، سرگرم کننده بنظر می رسد. آن شعر کودکانه خود چنین شروع می گردد:

"Twinkle, twinkle, little star ..."

اما سیاق نه تنها در مراتبی از سبک رسمی بکار برده می شود، بلکه می تواند بر رشته ای از سخن نیز دلالت داشته باشد، یعنی بر نوعی گفتار تخصصی در فعالیت یا حرفه ای خاص. هر رشته سخن دارای سیاق مخصوص به خود است. عبارات زیر

love - forty	game	match
advantage server	set	etc.

تماما متعلق به بازی تنیس است. عباراتی نظیر:

beloved brethern

We are gathered together... etc.

مختص گفتار کلیسایی می باشد. و گفته هائی چون:

Hallow operator

I can't get dialing tone

۱ - سو سو بزن، سو سو بزن، سیاره کوچک، من در باره ماهیت تو

چه فکرها که نمی کنم.

به زبان مکالمات تلفنی اختصاص دارد. و اصطلاحاتی مانند:
fantastic reduction!
prices slashed etc.

در گفتار حراجیها یافت می‌شود.

جامعه‌شناسان زبان می‌کوشند تا سیاقها را با زمینه‌های اجتماعی یا با فحواهای موقعیتشان پیوند دهند. این کار می‌تواند مضمونهای جالبی را در برگیرد، چون زبان همواره آئینه‌روشنی از نگرشهای اجتماعی است. برای مثال، سبک سخن بعضی اوقات می‌تواند وابسته به امتیازات طبقاتی باشد. بنابر نظر باسیل برنشتاین^۱ از دانشگاه لندن، خانواده‌های طبقه کارگر انگلیسی متعایل به کاربرد نوعی زبان غیر رسمی و بریده بریده‌اند. خانواده‌های طبقه متوسط به زبانی سخن می‌گویند که رسمی‌تر و فصیح‌تر می‌باشد، برای مثال عبارت scram (برو، گم‌شو) یا shut your trap (دهنت را ببند) ممکن است در خانواده طبقه متوسط به ترتیب به صورتهای زیر بیان گردد:

Please go away, I'm trying to work.

Stop talking and eat up your breakfast.

در نتیجه، برنشتاین معتقد است که کودکان طبقه کارگر بعلت زمینه نارسای زبانی احتمالا در نوعی محرومیت آموزشی قرار دارند.

دوزبانگی و برنامه‌ریزی زبان

جنبه دیگری از جامعه‌شناسی زبان عبارتست از وضعیت برخورد زبانی، یعنی بررسی جوامعی که در آنها بیش از یک زبان در گفتار روزمره رواج

دارد. در چنین جوامع، تغییر آتی در سیاق سخن ممکن است جای خود را به تغییر آتی در زبان بدهد، به همان صورتی که گفته^۱ منسوب به شارل پنجم، امپراطور مقدس روم آمده است: "من با خدا به زبان اسپانیائی، با زنان به ایتالیائی، با مردان به فرانسه و با اسبم به آلمانی صحبت می‌کنم." زبانهای مختلف (شاید بطور ناخودآگاه) برای سبکها و رشته‌های سخن گوناگون به کاربرده می‌شوند. ممکن است زبانی در خانه و برای صحبت با زنها و بچه‌ها بکار رود، و زبانی دیگر در پاتوق‌ها فقط بوسیله مردها استفاده شود و زبان سومی برای موقعیتهای رسمی، نظیر دعوی حقوقی و غیره استعمال گردد. این وضعیت، هنگامی که دولتی بخواهد به دلایل سیاسی زبانی را بر جامعه‌ای حاکم سازد، اثرات مهمی در برنامه‌ریزی زبانی خواهد داشت.

چنین برنامه‌ای، چنانچه کاربردهای زبانی را (که باید اعمال شود) از همیش بررسی نموده باشد، شانس موفقیت بیشتری خواهد داشت. کاربردهای جدید این زبان باید، بالمال، و بتدریج جای زبانهای موجود را بگیرد. این روش به احتمال قوی مطلوبتر است تا تغییر اجباری و ناگهانی تمام سیاقها به یک زبان جدید.

جنبه دیگری از وضعیت‌های برخورد زبانها عبارتست از بررسی زبانهای آمیخته یعنی زبانهایی که دستگاه صوتی، دستور و واژگانشان با دستگاه صوتی، دستور و واژگان زبان دیگری یکی شده باشد. چنین زبانهایی را اصولاً به شرطی که نقش کاملی را به عنوان یک زبان مستقل ایفاء نمایند زبان مادری آمیخته^۱ [کریول] می‌نامند (مانند زبان آمیخته فرانسه در موریتس^۲، که به عنوان زبان اول به وسیله کودکان فرا گرفته می‌شود).

زبانهای اختلاطی ای که به کاربردهای خاصی محدود می گردند به زبانهای آمیخته^۱ [پیجین] معروفند .

پرسشها

- ۱ - منظور از رفتار متأثر از رشد چیست ؟
- ۲ - این گفته را توضیح دهید : زبان کودک در هر مرحله خود قانونمند است .
- ۳ - جامعه زبانی چیست ؟
- ۴ - فرق بین لهجه ها و سیاقهای زبان را بیان کنید .
- ۵ - چه فرقی بین زبانهای آمیخته و زبانهای آمیخته مادری وجود دارد ؟

ضمیمه الف

واجهای انگلیسی بریتانیا و برخی واجگونه های مهم

" تلفظ معتبر ^۱ " یا انگلیسی بریتانیایی دانش آموختگان جنوب ، در
اکثر موارد با انگلیسی نگاه سخن پراکنی بریتانیا ^۲ یکسان است .

مثالها	واجگونه ها	واجهها
<i>pill</i>	[p ^h]	/p/
<i>spill</i>	[p]	
<i>bill</i>	[b]	/b/
<i>rill</i>	[ɾ ^h]	/ɾ/
<i>srill</i>	[ɾ]	
<i>dale</i>	[d]	/d/
<i>kill</i>	[k ^h]	/k/
<i>skill</i>	[c]	
<i>corn</i>	[k ^h]	
<i>acorn</i>	[k]	
<i>get</i>	[ʝ]	/g/
<i>got</i>	[g]	
<i>make</i>	[m]	/m/

1 - Received pronunciation (R.P.)

2 - British Broadcasting Corporation (B.B.C.)

/n/	[n]	name
/ŋ/	[ŋ]	rang
/l/	[l]	lamb
	[ɪ]	full
/r/	[r]	ram
	[ɹ]	
/f/	[f]	fish
/v/	[v]	vase
/θ/	[θ]	thin
/ð/	[ð]	then
/s/	[s]	so
/z/	[z]	zoo
/ʃ/	[ʃ]	shoe
/ʒ/	[ʒ]	beige
/h/	[h]	hot
/tʃ/	[tʃ]	chin
/dʒ/	[dʒ]	jam
/w/	[w]	wood
/j/	[j]	yet
[i:]	[i:]	beat
/ɪ/	[ɪ]	bit
/e/	[e]	bet

/æ/	[æ]	bat
/ɑ:/	[ɑ:]	heart
/u:/	[u:]	boot
/ʊ/	[ʊ]	put
/ɔ:/	[ɔ:]	port
/ɒ/	[ɒ]	pot
/ʌ/	[ʌ]	but
/ɜ:/	[ɜ:]	bird
/ə/	[ə]	sofa
/eɪ/	[eɪ]	pay
/aɪ/	[aɪ]	pie
/ɔɪ/	[ɔɪ]	boy
/aʊ/	[aʊ]	how
/ɔʊ/	[ɔʊ]	boat
/ɪə/	[ɪə]	pier
/ɛə/	[ɛə]	pear
/ʊə/	[ʊə]	poor

برای شرح کامل اصوات به کتاب زیر رجوع کنید:

Gimson, A.C. An Introduction to the Pronunciation of English (Arnold, 2nd edition 1970).

ضمیمه ب

آواشناسی: بررسی اصوات سخن

اصوات سخن را می توان بطور عمده از دو نقطه نظر توصیف و طبقه بندی نمود:

- (الف) از نظر فراگوئی (یعنی اندامهای تولید)
- (ب) از نظر صوتی (یعنی تجزیه امواج صوتی)
- توصیف اجمالی زیر کلا یک توصیف فراگوئی است.

همخوانها [صامتها] و واکه ها [مصوتها]

تمایز متداول بین گونه همخوانی اصوات و گونه واکه ای آنها، تمایز بودنندی است (گو اینکه تجزیه و تحلیل دقیقتر نشان می دهد که این تمایز به آن روشنی یا سادگی هم که در بادی امر بنظر می رسد نیست.

همخوانهای انگلیسی

همخوانهای انگلیسی آنهایی هستند که به ساده ترین وجه می توانند بر حسب سه متغیر زیر توصیف شوند:

- (الف) واکه بری
- (ب) خاصنگاه تولید
- (ج) نحوه تولید

واک‌بری

تارآواها دو نوار غشائی نازک هستند که در گلو قرار دارند (نگاه کنید به شکل ۱). اگر آنها در حین تولید صوت به ارتعاش درآیند، آن صوت را واک‌بر می‌خوانند، نظیر تولید اصوات زیر:

[b, d, g, v, ð, z, ʒ, dʒ, m, n, ŋ, l, r, w, ʒ]

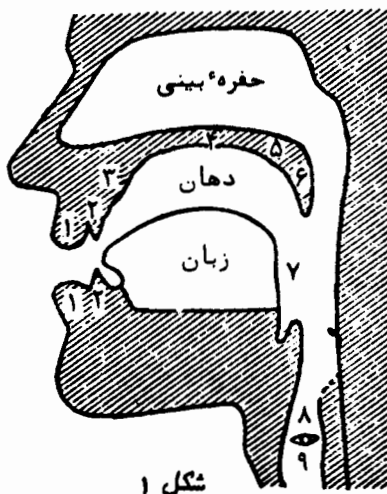
این ارتعاش را می‌توان هنگام ادای صوت، با قرار دادن دو انگشت بر روی سب‌آدم احساس نمود. اگر تارآواها موقع ادای صوت به ارتعاش در نیایند، آن صوت را بی‌واک نامند، شبیه اصوات (p, t, k, f, θ, s) (f, tʃ).

خاستگاه تولید

خاستگاه [یا مخرج] تولید نقطه‌ای را توصیف می‌نماید که اندامهای فراگوئی به آن نقطه برخورد می‌کنند، یا به آن کاملاً نزدیک می‌شوند. انواع مهم خاستگاهها برای تولید همخوانهای انگلیسی در جدول زیر آورده می‌شود. در اینمورد شکل ۱ را نیز ملاحظه کنید.

جدول در صفحه بعد —>

مخارج صوتی	اندامهای فراگویی	مثالها
دوبلی	لب بالا + لب پائین	[p b m w]
دندانسی	دندانها + زبان	[θ ð]
لب و دندانسی	لب پائین + دندانهای بالا	[f v]
لشوی	برآمدگی لثه (دندانها)	
	+ زبان	[t d s z r l n]
کامی - لشوی	برخورد سخت کام و برآمدگی لثه + زبان	[ʃ ʒ tʃ dʒ]
کامی	سخت کام + زبان	[j c ʃ]
نرم کامی	نرم کام + زبان	[k g]
چاکنائی	تار آواها	[h]



- ۱ - لبها
- ۲ - دندانها
- ۳ - لثه، برآمدگی دندان
- ۴ - سخت کام
- ۵ - نرم کام
- ۶ - ملازه، زبان کوچک
- ۷ - حلق
- ۸ - تار آواها
- ۹ - حنجره

نحوه تولید

نحوه تولید، نوع مانعی را شرح می دهد که در اثر تنگ شدن یا انسداد [مجرای گفتار] بوسیله اندامهای فراگوئی بوجود می آید.

نحوه فراگوئی	حرکت اندامهای فراگوئی	مثالها
انسدادی	انسداد کامل	[p b t d k g]
انسدادی - سایشی	انسداد، سپس گشایش آرام	[tʃ dʒ]
سایشی	تنگی، که منجر به شنیدن سایش شود	[f v θ ð s z]
غنه ای	انسداد کامل در دهان، خروج هوا از بینی	[m n ŋ]
غلطان	انسدادهای متناوب و سریع	[r]
کناری	انسداد در وسط دهان، رهائش هوا از دو طرف زبان	[l]
نیمه مصوت های کشیده و بدون سایش	تنگی مختصر، نه به آن حد که ایجاد سایش شود	[w z ʃ]

تعیین خصوصیت اصوات

هر صوت انگلیسی را می‌توان با اصطلاحات دو جدول بالا توصیف و مشخص نمود، نظیر:

[s] عبارتست از یک صوت سایشی، بی‌واک، لثوی

[b] عبارتست از یک صوت انسدادی، واک‌بر، دولبی

[tʃ] عبارتست از یک صوت انسدادی-سایشی، بی‌واک، لثوی-کامی

این اطلاعات را می‌توان بطور مرسوم در چهارچوب جدولی طرح‌ریزی

نمود، بصورت جدول زیر:

چاکنائی	نرم‌کامی	کامی	لثوی کامی	لثوی	دندانی	لب و دندانی	دولبی	
	k	c		t			p	vless انسدادی
	g	j		d			b	vd انسدادی
			tʃ					vless انسدادی
			dʒ					vd سایشی
h			f	s	θ	f		vless سایشی
			ʒ	z	ð	v		vd سایشی
	ŋ			n			m	غنه‌ای
	t			l				کناری
				r				غلطان
		j		ɹ			w	نیم‌صوت کشیده بی‌سایش

(vless: بی‌واک، و vd: واک‌بر)

باید توجه داشت که اطلاعات بالا بهیچ‌وجه توصیف کامل آواشی

نیستند، بلکه کمترین اطلاعات لازم در مورد تمایز بین واجهای همخوانی

انگلیسی را از نظر آواشناسی فراگوئی در بر می گیرند .

نکات

نکات زیر در مورد سایر اصطلاحات و نشانه‌هایی است که در رابطه با همخوانهای انگلیسی در کتاب بکار برده شده‌اند .

۱ - صفیری . این اصطلاحی کلی است و دلالت بر اصواتی دارد که همراه با صدای نفس تولید می شوند مانند [s z] .

۲ - روان . اصطلاحی است عمومی که برای بیان خصوصیت [l] و [r] بکار می رود .

۳ - کشیده بدون سایش . اصطلاحی است برای توصیف / ɪ / ، گونه بدون سایش از / ɛ / ، که بطور متداول در "انگلیسی معتبر" استفاده می شود (و آن گونه غلتان از / æ / می باشد که با تکرار بیشتر در اسکاتلند رایج است) .

۴ - غنای‌های هجائی . یعنی همخوانهای غنای [m] و [n] که هجای کاملی را بنا می کنند ، به صورتی که در واژه‌های bottom [bɒtm] و button [bʌtn] می بینیم .

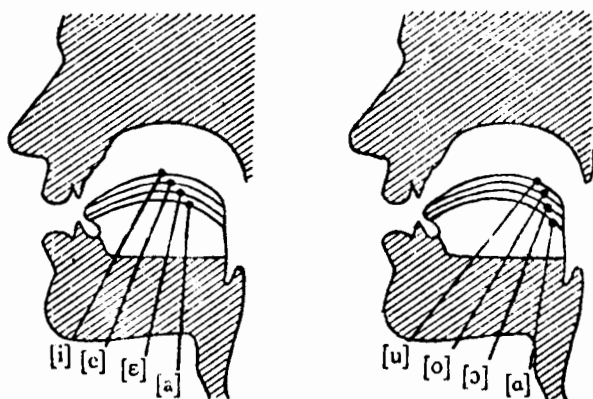
واکه‌های انگلیسی

نوع واکه‌ای اصوات آنهایی هستند که تولیدشان عموماً بستگی به دگرگونیهای در وضعیت زبان دارد . واکه‌ها طبیعتاً واک برند . اصوات واکه‌ای انگلیسی (بریتانیایی) می توانند به ساده‌ترین وجه بر حسب دو متغیر^۱ زیر توصیف گردند :

۱ - در توصیف واکه‌ها ، گردی لب‌ها نیز معمولاً به عنوان سومین

(الف) ارتفاع زبان

(ب) بخشی از زبان که [هنگام تولید واکه] افرشته یا افتاده می ماند وضعیت های گوناگون زبان در دهان را می توان در شکل زیر ملاحظه نمود.

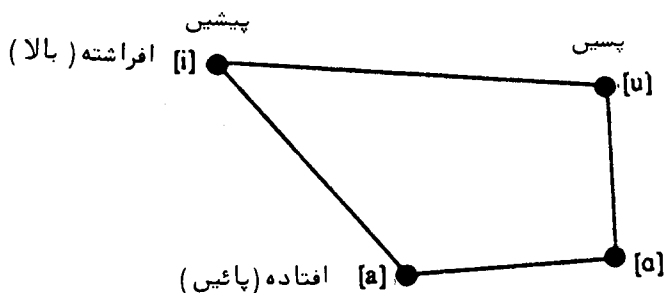


در تصویر بالا :

- [i] زبان را در بالاترین و جلوترین وضعیت تولید نشان می دهد .
- [a] زبان را در پائین ترین و جلوترین وضعیت تولید مجسم می کند .
- [u] زبان را در بالاترین و پسین ترین وضعیت تولید قرار می دهد .
- [a] زبان را در پائین ترین و پسین ترین وضعیت تولید در می آورد .

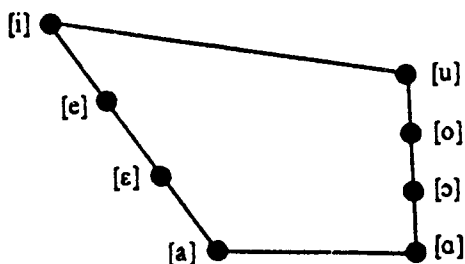
→ متغیر در نظر گرفته می شود . اما در انگلیسی بریتانیایی لبها در تولید واکه های پیشین و مرکزی خودبه خود گسترده اند ، و در تولید واکه های پسین (بجز [a:]) لبها بطور طبیعی گرد می شوند . از این رو ، این تمایز را حذف کرده ایم . با این حال باید توجه داشت که در توصیف زبان فرانسه و آلمانی گردی لبها یک متغیر عمده بحساب می آید .

این چهار حدّ نهائی بصورت نمودار زیر نشان داده می شود :



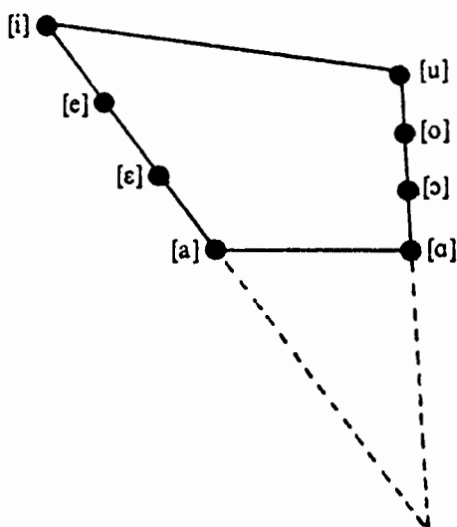
در محدوده این چهار نقطه، [e] و [ε] به فاصله‌های برابر بین [i] و [a] قرار داده می‌شوند. همچنین [o] و [ɔ] را بطور هم فاصله بین [u] و [a] می‌آورند. دانیل جونز^۱ واکهای قراردادی در این هشت نقطه را واکهای اصلی نامیده، و واکهای هر زبان بطور مرسوم در محدوده این چهار گوشه طرح‌ریزی می‌شوند.

جدول قراردادی واکهای اصلی

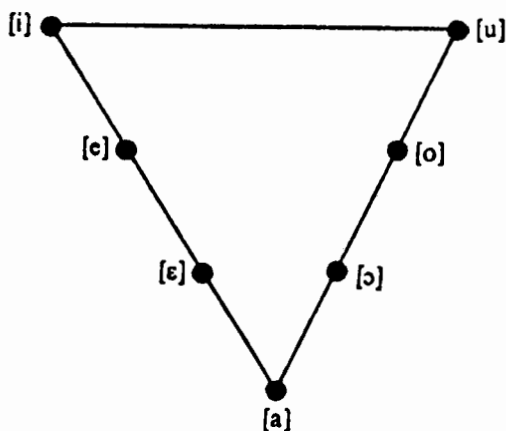


لازم بیادآور است که برای مورد پسند ساختن یا برای سایر منظورهای

نموداری، بعضی اوقات واکه‌ها را بر روی سه‌گوشه‌ای طرح می‌کنند، که از جدول واکه‌های اصلی اقتباس می‌گردد :



که می‌تواند به شکل زیر درآید

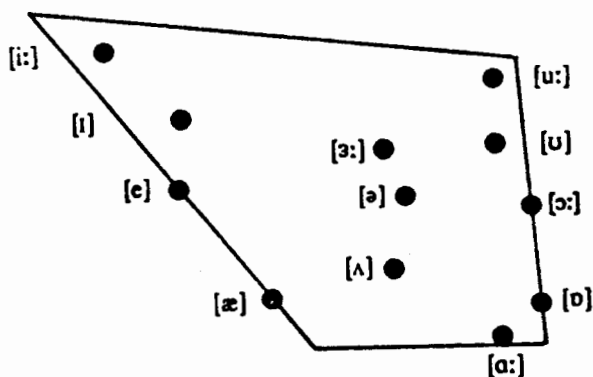


واکه‌های انگلیسی دو گونه‌اند:

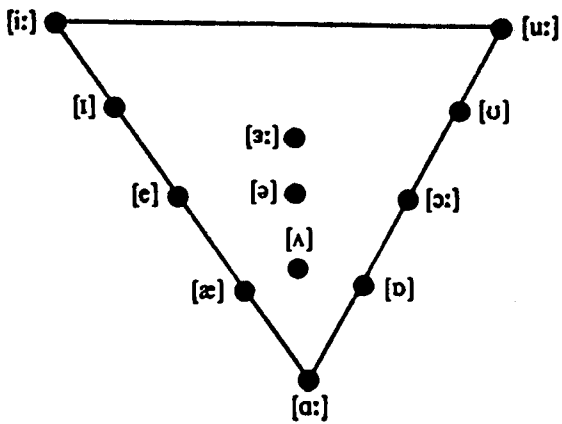
(الف) واکه‌های نسبتاً ساده [خالص]، یا واکه‌های تغییرناپذیر، نظیر واکه‌هایی که درواژه‌های sat, set و sit رخ داده‌اند.

(ب) واکه‌های دوگانه، یا واکه‌های لغزان، نظیر واکه‌هایی که در واژه‌های bite, boat و boil می‌بینیم که در حین ادای آنها وضعیت زبان تغییر می‌کند.

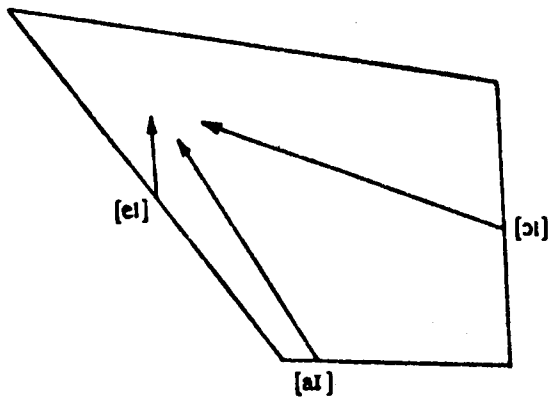
واکه‌های ساده را می‌توان به سادگی بر روی نمودار واکه‌ها طرح‌ریزی نمود (گو اینکه قرار دادن آنها در این محل‌ها به علت وجود تعداد زیادی واجگونه که برای هر یک از اصوات انگلیسی بریتانیایی یافت می‌شود کاریست تقریبی). دو نقطه در کنار واکه کشش آن را نشان می‌دهد، مانند [u:].

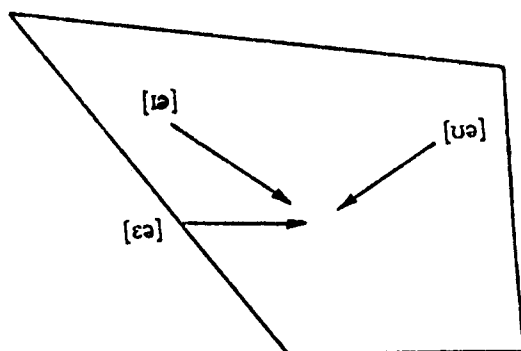
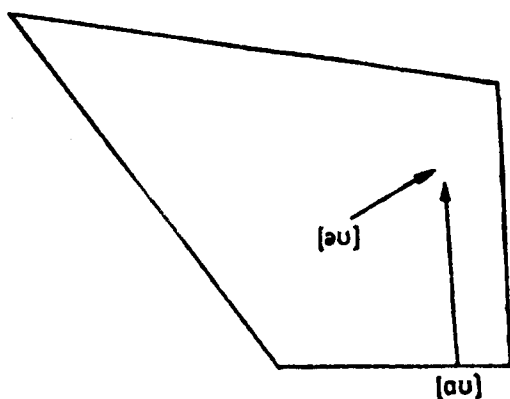


یک شکل نموداری دیگر که به اندازه نمودار بالا دقیق نیست لکن می‌تواند سودمند واقع شود بصورت زیر می‌باشد:



واکه‌های دوگانه بوسیله پیکان‌هایی نشان داده می‌شوند که دو وضعیت زبان را بهم مربوط می‌سازند:





مراجع پیشنهادی در مورد آواشناسی

D. Abercrombie, Elements of General phonetics
(Edinburgh 1967)

J.D. O'Connor, Phonetics (Pelican 1971)

A.C. Gimson, An Introduction to the pronunciation
of English (Arnold 2nd edition 1970)

The principles of the International phonetic
Association. (Booklet obtainable from the

Secretary of the International
Phonetics Association, Department
of Phonetics, University
College, London, W.C.1.)
J.C. Wells and G. Colson, Practical Phonetics
(pitman, 1971).

ضمیمه ج

فهرست نشانه‌ها

- [] دو قلاب که برای آوانویسی بکار برده می‌شود.
- / / دو خط مورب که برای واج‌نویسی استفاده می‌شود.
- { } دو ابرو که برای نشان دادن واژگها می‌باشد.
- * ستاره نشانه صورت فرضی بازسازی شده یا علامت عبارات غیر دستوری است.
- پیکان، به معنای "بازنویسی می‌شود به" است.
- > نشانه تغییر، به معنای "تغییر می‌یابد به" است.

ضمیمه د

مراجعی برای مطالعه بیشتر

(به ترتیب الفبایی)

A. ELEMENTARY

- D. Bolinger, *Aspects of Language* (Harcourt, Brace & World 1968). A stimulating but sometimes confusing general introduction.
- Y.R. Chao, *Language and Symbolic Systems* (Cambridge University Press 1968). A brief, clear and useful introduction.
- D. Crystal, *Linguistics* (Pelican 1971). A general survey of present-day linguistics.
- R.W. Langacker, *Language and its Structure* (Harcourt, Brace & World 1967). An introduction written from the point of view of transformational grammar.
- F. Palmer, *Grammar* (Pelican 1971). A clear and useful discussion of traditional grammatical concepts, and their relevance to current - day linguistics.

B. BASIC TEXT BOOKS

4. A. Gleason, *Introduction to Descriptive Linguistics* (Holt, Rinehart, Winston, revised edition 1961). A useful, straight-forward book, now slightly out of date. Emphasis is on a practical rather than a theoretical approach, with English as the language of exemplification. (Unfortunately both phonetic symbols and pronunciation follow American rather than British usage.)
- C.F. Hockett, *A Course in Modern Linguistics* (New York: Macmillan 1958). A thorough but often turgid approach to the subject, somewhat out of date.
- J. Lyons, *Introduction to Theoretical Linguistics* (Cambridge University Press 1968). Insightful and stimulating. Difficult to read in places, but worth the effort.
- A. Martinet, *Elements of General Linguistics* (Faber & Faber 1964). A clear introduction, particularly useful for views on language change. Terminology occasionally differs from English and American usage.
- R. H. Robins, *General Linguistics: an Introduct-*

ory Survey (Longmans, second edition 1971). A general coverage of the subject, including useful passages on Firthian theory.

C. TRANSFORMATIONAL-GENERATIVE GRAMMAR

M. K. Burt, *From Deep to Surface Structure: An Introduction to Transformational Syntax* (Holt, Rinehart & Winston 1971). A valuable and stimulating book, to be used to supplement a more basic course.

N. Chomsky, *Syntactic Structures* (Mouton 1957). Transformational grammar, original version.

N. Chomsky, *Aspects of the Theory of Syntax* (MIT Press 1965). Transformational grammar, revised version. Difficult to read.

R. Fowler, *An Introduction to Transformational Syntax* (Routledge & Kegan Paul 1971). A useful elementary textbook.

R. A. Jacobs & P. S. Rosenbaum, *English Transformational Grammar* (Blaisdell 1968). A useful book, though tends to be vague in places.

R. D. King, *Historical Linguistics and Generative Grammar* (Prentice-Hall 1969). A treatment of

historical linguistics within the framework of transformational grammar.

M. Lester, *Introductory Transformational Grammar of English* (Holt, Rinehart & Winston 1971). Perhaps the most useful of the elementary text books for people working by themselves. Clear step-by-step presentation.

B.L. Liles, *An Introductory Transformational Grammar* (Prentice-Hall 1971). Another useful elementary text book.

J. Lyons, *Chomsky* (Fontana 1970). A useful guide to *Syntactic Structures*.

D. CLASSICS

L. Bloomfield, *Language* (Allen & Unwin 1935). The 'father' of American descriptive linguistics. Many text books are, consciously or unconsciously, based on his work.

J.R. Firth, *The Tongues of Men and Speech* (Oxford University Press 1964 reprint). A former Professor of General Linguistics at London University, Firth is regarded as the founder of the

'London school' of linguistics.

E. Sapir, *Language* (Harcourt, Brace & World 1921).

American anthropologist-linguist-sociologist.

Noted for his insights into language patterning, and his treatment of language against a broad cultural background.

F. de Saussure, *Course in General Linguistics*

(New York:Philosophical Library 1959). A Swiss scholar, one of the first scholars to realise the interdependence of linguistic units. Has profoundly influenced European linguistics.

E. OTHER USEFUL BOOKS

F. P. Dinneen, *An Introduction to General Linguistics* (Holt, Rinehart & Winston 1967). A useful, semi-historical approach to linguistic theory, comparing the contributions of various 'schools'.

J. A. Fishman, *Sociolinguistics: A Brief Introduction* (Newbury House 1970). One of the few surveys of sociolinguistics on the market.

M. A. K. Halliday, A. McIntosh & P. Stevens, *The Linguistic Sciences and Language Teaching*

(Longmans 1965). A stimulating but idiosyncratic approach to linguistic theory, with a useful section on language teaching.

W. P. Lehmann, *Historical Linguistics: An Introduction* (Holt, Rinehart & Winston 1962). One of the few surveys of historical linguistics available. Fairly old-fashioned in outlook.

R. Lord, *Teach Yourself Comparative Linguistics* (English Universities Press 1966). Covers several areas of linguistics omitted in the current book, e.g. survey of languages of the world.

J. Lyons (ed.), *New Horizons in Linguistics* (Penguin 1970). A patchy book, which requires a fair knowledge of linguistics. Some stimulating articles, but useful above all for its extensive and up-to-date bibliography.

D. I. Slobin, *Psycholinguistics* (Scott, Foresman 1971). A brief and useful survey.

F. LINGUISTICS PERIODICALS

There are numerous linguistics periodicals, of which the following are perhaps the best known:

International Journal of American Linguistics
(Baltimore).

Journal of Linguistics (London).

Language (Baltimore).

Lingua (Amsterdam).

Linguistic Inquiry (Cambridge, Mass.).

Linguistics (The Hague).

Word (New York).

واژه‌نامه

اصطلاحات تکنیکی و عبارات فنی کتاب را به ترتیب حروف الفبای لاتین و به همراه معادل‌هایی که در این کتاب برای آنها بکار برده شده، در زیر می‌آوریم. پاره‌ای از اصطلاحات به مقتضای فحوای کلام دارای بیش از یک معادل فارسی می‌باشند. این برابرها با ذکر شماره در واژه‌نامه مشخص می‌شوند. برخی برابره‌ای فارسی با معادل‌هایی که در دیگر نوشته‌ها بکار رفته‌اند متناظر نیستند. برای اطلاع خوانندگان انواع مهم آنها را بین دو قلاب و در کنار معادل‌های فارسی این کتاب قرار می‌دهیم.

نا گفته نماند که جمعی از معادل‌های انگلیسی برای رساتر کردن متن ترجمه در پانویس صفحه‌های مربوطه داده شده‌اند که صورت اسامی خاص کتاب را نیز باید به آنها افزود.

affixation	وندافزائی
agglutinating language	زبان التصاقی
allomorph	واژگونه
allophone	واجگونه
analogy	۱ - قرینه سازی ۲ - تمثیل
anaptyxis	افزایش واکه
apocope	حذف واکه پایانی
articulators	اندامهای فراگوئی
articulation	۱ - فراگوئی ۲ - تولید
aspect	۱ - وجه (در فعل) ۲ - جنبه
assimilation	همگونگی
associative field	میدان ارتباطی
back formation	پس سازی
base component	بخش پایه
binary splits	انشعابات دوتائی
bound morpheme	واژک وابسته
bracketing	انشعاب
calque	ترجمه قرضی [گرفته برداری]
case-ending	پایانه حالت
case system	نظام حالت
cognates/cognate languages	زبانهای خویشاوند
cognate	همریشه
collocation	همنشینی
comment	گزاره (در ساخت جمله)

compatible	سازگار
compatibility rules	قواعد سازش پذیری
competence	توانش
complementary distribution	توزیع تکمیلی
component	۱ - مؤلفه (در واژه) ۲ - بخش (دردستور)
componential analysis	۱ - تجزیه مؤلفه‌ای ۲ - تجزیه مؤلفه‌ها
connotation	معنی ضمنی
consistent theory	نظریه مانع (در اصطلاح جامع و مانع)
consonant	همخوان (صامت)
consonant phoneme	واج همخوان
consonant - type phoneme	گونه همخوانی واج
constituent	سازه
constituent analysis	تجزیه سازه‌ای
content	محتوا
context	فحوا [همبافت]
context of situation	۱ - فحوای موقعیت ۲ - فحوای کلام
contrastive linguistics	زبان‌شناسی مقابله‌ای
conventionalists	قرار دادی گرایان (سنت گرایان)
conventional origin	منشأ قراردادی
conversion	تغییر مقوله
creole	زبان مادری آمیخته
correspondences	تطابقها
denotation	معنی صریح
derivational bound morpheme	واژک وابسته اشتقاقی

diachronic linguistics	زبان‌شناسی در زمانی
diacritics	زیر و زَبر
dialectal variant	گونه لهجه‌ای
dialectal variation	گونه لهجه‌ای
discontinuous constituents	سازه‌های گسسته
dissimilation	ناهمگونگی
double articulation	تولید دو گانه (در زبان)
embedded	درونی شده
embedding	درونه گیری
excrescence	افزایش
exhaustive & consistent	جامع و مانع
exhaustive theory	نظریه جامع
expression plane	حوزه لفظ
expressive function	نقش تبیینی
formal register	سیاق رسمی
free morpheme	واژک آزاد
free variation	گونه آزاد
frictionless continuant	کشیده بدون سایش
fusional language	زبان تلفیقی
generative grammar	دستور تولیدی [دستور زایشی]
gibberish	دست و پا شکسته (زبان غیر فصیح)
grammarians	دستوریان
grammatical subject	مسندالیه دستوری
grooming talking	گفتار عاطفی

hopology	حذف به قرینه
hierarchical structure	ساخت سلسله مراتبی
homogeneous whole	کلیت یکپارچه
homonymous	هم آوا
homonyms	هم آواها
hyponyms	(واژه های) هم نوع
inbuilt instructions	دستورالعملهای درونی
incompatible	ناهمساز
inflecting language	زبان تصریفی
inflectional bound morpheme	واژک وابسته اشتقاقی
informal register	سیاق غیر رسمی
innate knowledge	دانش فطری
interference	تداخل
internal grammar	دستور ذهنی
intrinsic meaning	معنای درونی
isolating language	زبان انفصالی
kernel sentence	جمله هسته
labelling	نشانه گذاری
labiality	خصوصیت لبی
language patterning	طرح مندی زبان
language universals	همگانیهای زبان
layer	لایه
levels of analysis	قشرهای تجزیه [سطوح تجزیه]
lexical meaning	۱ - معنای واژگانی ۲ - معنای قاموسی

lexical set	۳ - معنای واژه‌ای
lexical word	مجموعه واژگانی
lexicon	واژه، قاموسی
linguistician	واژگان
linguistic palaeontology	متخصص زبان
loan word	بوم شناسی زبانی
merger	واژه قرضی
metathesis	ادغام
minimal pairs	قلب [مقدم و مؤخر]
mood talking	روحهای کمینهای
morph	بیان حالت
morpheme	واژ
morphological borrowing	واژک [تک واژ]
morphological conditioning	وام گیری عناصر صرفی
morphologically conditioned	محدودیت واژی
morphologically conditioned allomorph	محدود به واژک
	واژگونه محدود به واژک
morphological types	۱ - انواع صرفی ۲ - گونه‌های صرفی
morphology	۱ - واژه شناسی (صرف و اشتقاق) ۲ - صرف
morphonology	واژی - واجی
morphophonemic component	بخش واژی - واجی
morphophonology	واژی - واجی
narrow transcription	آوانویسی تفصیلی

nasality	خصوصیت غنه‌ای
Neogrammarians	نودستوریان
non-segmental phonemes	واجهای غیر زنجیری
onomatopoeia	نام آوا
onomatopoeic word	واژه نام آوا
orthographical word	واژه املائی
overlap	همپوشی داشت
overlapping	همپوشی
paradigmatic relationship	رابطه جانشینی
parent language	زبان مادر
parole(=speech)	۱ - سخن ۲ - گفتار
participants	طرفین (گفتگو)
pattern	۱ - الگو ۲ - طرح [انگاره]
pattern congruity	همگنی الگویی
patterned	طرح مند
patterned system	نظام طرح مند
patterning	طرح مندی
performance	کُش
phatic communication	گفتار کلیشه‌ای (ارتباطی)
philology	فقه اللغة
phonemic distinction	تمايز واجی
phonemic patterning	طرح مندی واجی
phoneme(=sound unit)	واج (= واحد صوتی)
phonemic transcription	واج نویسی

phonetic attrition	سایش آوایی
phonetic environment	محیط آوایی
phonetic notation	علائم آوایی
phonetic probability	احتمال آوایی
phonetics	آواشناسی [خُن شناسی]
phonetic transcription	آوانویسی
phonological component	بخش واجی
phonologically conditioned	محدود به واج
phonologically conditioned allomorph	واژگونه محدود به واج
phonological conditioning	محدودیت واجی
phonological conditioning factor	عامل محدود کننده واجی
Phonological correspondences	تطابقهای صوتی
phonology	۱ - واجشناسی ۲ - دستگاه صوتی ۳ - دستگاه واجی
phrase marker	جمله نما
phrase structure	گروه ساخت
phrase structure component	بخش گروه ساختی
pidgin	زبان آمیخته (پیدجین)
pivot class	طبقه محوری
place of articulation	۱ - خاستگاه تولید ۲ - مخرج صوتی
portmanteau word	واژه دو گانه (دو معنا در یک واژه)
preordained categories	مقوله های پیش ساخته
productivity	خلاقیت

progressive assimilation	همگونگی پیشرو
prosodic analysis	تحلیل عروضی
prosodic phonology	واجشناسی عروضی
Proto-Indo-European language	زبان هندواروپائی فرضی
proto-language	زبان فرضی (زبان باستانی)
reconstructed	باز ساخته
reconstruction	بازسازی
redundancy	حشو
register	۱ - سیاق سخن ۲ - سیاق
regressive assimilation	همگونگی پسرو
replasive morpheme	واژک جایگزین
rule-governed	قانونمند
self-contained system	نظام خودشمول
self-regulating device	دستگاه خود تنظیم ساز
self-regulating system	نظام خود تنظیم ساز
segmental phonemes	واجهای زنجیری
segments	زنجیره ها
semantic component	بخش معنایی
semantic field	حوزه معنایی
semantics	معنا شناسی
set	مجموعه
sign language	زبان اشاره
social variables	گونه های اجتماعی
sound change	تغییر صوت

speech	۱ - سخن ۲ - گفتار
speech community	جامعهٔ زبانی
speech disturbances	آشفته‌گی‌های گفتاری
speech thrapists	متصدیان گفتار درمانی
speech therapy	گفتار درمانی
speech varieties	گونه‌های سخن
spelling pronunciation	تلفظ املائی
split infinitives	مصدرهای گسسته
structural linguistics	زبان‌شناسی ساختاری
structuring	ساختمندی
stylistics	سبک‌شناسی
stylistic variables	گونه‌های سبکی
subject	مسندالیه [فاعل]
subject of conversation	مسند الیه مورد گفتگو
superficial correspondences	تطابق‌های روبنائی
surface structure	رو ساخت
surface structure realisation	مصدق روساختی
surrounding context	فحوای کلام
syllabic nasal	غنه‌ای هجائی
syllabic structure	ساخت هجائی
synchronic axis	محور همزمانی
synchronic linguistics	زبان‌شناسی همزمانی
syncope	حذف واکه میانی
syntactic analysis	تجزیهٔ نحوی

syntactic device	دستگاه نحوی
syntagmatic relationships	روابط همنشینی [روابط نحوی]
syntax	نحو
systematic correspondences	تطابقهای نظام مند
systematic sound correspondences	تطابقهای نظام مند صوتی
taboo	لفظ تحریم شده (تابو)
tone languages	زبانهای نواختی
topic	نهاد (در ساخت جمله)
topic of conversation	موضوع گفتگو
transformation	تأویل [گشتار]
transformational component	بخش تأویلی
transformational grammar	دستور تأویلی
transformationalists	تأویل گرایان
transposition	جابجائی
tree diagram	نمودار درختی
typology	نوع شناسی (طبقه بندی زبانها به انواع مختلف)
unaspirated form	صورت نادمیده
unconditioned (or generic) changes	تغییرات غیر مشروط (یا نوعی)
universal	۱ - همگانی ۲ - جهانی
vocabulary structure	ساخت واژگان
vocal cords	تارآواها
vocal signals	علائم صوتی

vocal tract	مجرای گفتار
variables	متغیرها
variants	گونه‌ها
variation/variety	۱ - گونه‌گونی ۲ - گونه
voiced	واک بر
voiceless	بی‌واک
voicing	واک‌بری
vowel	واکه (مصوت)
vowel-type sound	۱ - گونه واکه‌ای صوت ۲ - صوت واکه‌ای
word class	طبقه واژه‌ای
zero suffix	پسوند صفر

